پیام زن

نشریه جمعیت انقلابی زنان افغانستان

شماره مسلسل ۴۹ سرطان ۱۳۷۷ ـ جولای ۱۹۹۸

آزادی — دموکراسی — عدالت اجتماعی

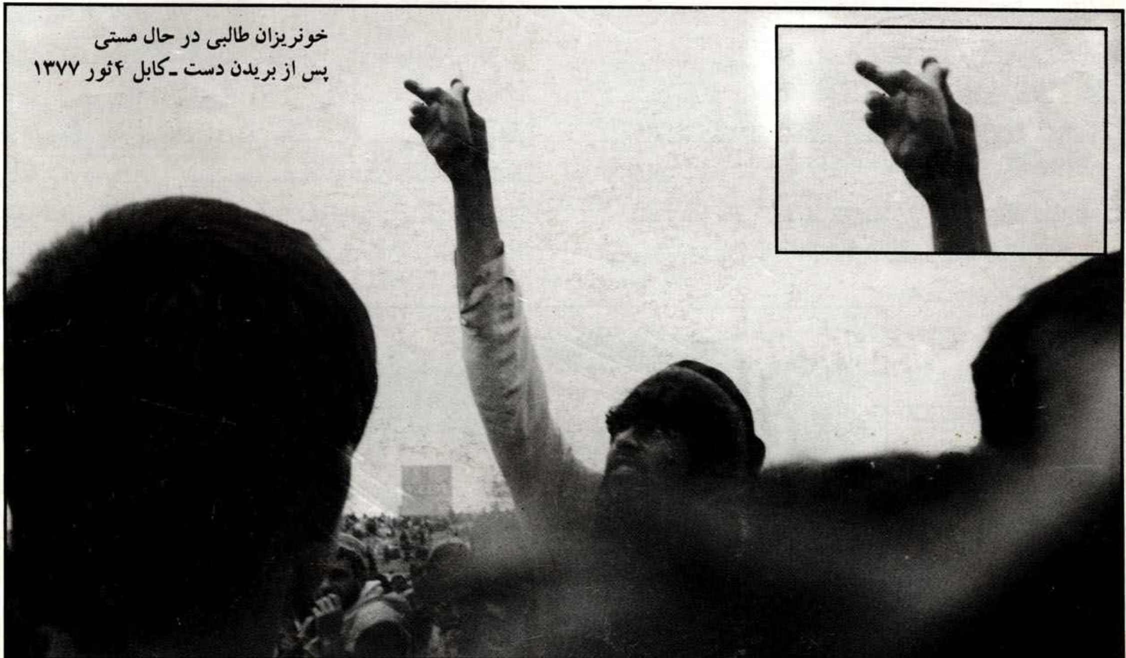
تخار و بدخشان را زلزله روبید،

خاینان جهادی و طالبی را مردم باید بروبند صفحه ۲

داکتر اکرم عثمان، اجنت یا اجنتِ اجنت؟ صفحه ۴

«چادر صلح» تورپیکی سنگین به هوا شد صفحه ۷

بزرگ علوی، نویسنده‌ی بزرگی که درآخر بیمقدار شد صفحه ۲۰



خونریزان طالبی در حال مستی
پس از بریدن دست ـ کابل ۴ثور ۱۳۷۷

عکس از «پیام زن»

امروز تیغ شما و دست مردم محروم ما،
فردا ساطور ما و سرِ درگرو بیگانگان شما!

تخار و بدخشان را زلزله روبید،

خاینان جهادی و طالبی را مردم باید بروبند

بازهم در تخار و بدخشان زمین چاک شد. بیش از ۵۰۰۰ کشته، دهها‌هزار زخمی و بی خانمان وگرفتار صدها درد بی‌درمان دیگر، در زیر تاج و تیغ بنیادگرایان، فریاد استمداد آفت‌رسیدگان، در انفجار بم های طیاره‌های طالبان گم شد. زلزله را هر دو طرفِ خاین جهادی و طالبی برای دریدن یکدیگر به فال نیک گرفتند. بخش اعظم کمک‌های ناچیز جهانی طعمه‌ی اژدهای جهادی و طالبی شد. امریکا و متحدانش فقط در اندیشه‌ی فعال نگهداشتن ماشین جنگی سگ های شان اند ولی در مقابل فاجعه‌ای طبیعی که از توده‌های تیره‌بخت و نه مزدوران، قربانی می‌گیرد، تماشاگری بی تفاوت باقی می‌مانند. اگر این زلزله در گوشه‌ای از امریکا رخ می‌داد آیا «نامساعد» بودن آب و هوا و «صعب» بودن راهها مانعی به شمار می‌رفت؟

هیچ مقدار آه و اشک و ابراز «تسلیت» قادر نیست بُعد زخم های تازه به تازه‌ی مردم سوگوار تخار و بدخشان را بنمایاند. تا وقتی که گلیم باندهای بنیادگرا از هر جنس آن برچیده نشده و دولتی مرکزی دموکراتیک در کشور جهنمی شده‌ی ما استقرار نیافته، قهر طبیعت همیشه هلاکتبارتر و مصیبت‌زاتر خواهد بود.



دختری در شوراق که زلزله او را زیر تسلط جنایتکاران بنیادگرا کاملاً تنهاوبی‌سرپناه ساخته است.

مقدرات خاینان بنیادگرا در دست امریکا وغیره قدرتهاست

در اپریل سال جاری، میهنفروشان طالبی و جهادی به فرمان امریکا در اسلام‌آباد بدون قید و شرط وارد مذاکره شدند. طالبان قبلاً سه موضوع را پیش شرط هرگونه مذاکره با برادران جهادی شان اعلام کرده بودند: ۱) به رسمیت شناخته شدن «امارت» طالبان، ۲) خلع سلاح ائتلاف شمال و ۳) آغاز مذاکره «علما»ی کمیسیون مشترک. اما به مجردی که پای کاکاسام شان درمیان آمد «طلبه کرام» هرگونه قید و شرط رادر جیب شان گذاشتند.طرف خاینان جهادی با این مذاکرات چندان چیزی را نباختند زیرا وابستگی گروههای آن به هندوستان، فرانسه، ازبکستان و روسیه دیگر مسئله‌ای پوشیده نیست، رقصیدن به دهل امریکا را افتخار دانسته و به طالبان هم می‌فهمانند که هنوز امکان دلربایی از امریکا را دارند. اما روی طالبان برای هزارمین بار سیاه شد که بطرز مضحکی از عدم وابستگی صحبت می‌کردند ولی مذاکرات تحت امر امریکا سیلی سختی بروی شان نواخت. مطبوعات پاکستان نوشتند که در جریان مذاکرات هر وقت دو طرف سگ و پشک با هم قهر می‌نمودند، سفیر امریکا سررسیده و آنان را دوباره روبروی هم می‌نشاند.

اظهار نظر های هر دوطرف پیش از شروع مذاکرات، بیانگر عمق دروغگویی و تزویر آنان است. «پیام‌زن» همیشه گفته که خاینان جهادی و طالبی برادران سکه‌ی یکدیگراند و سگ جنگی بین آنان امری طبیعی و فقط بر سر استخوان قدرت و ثروت‌اندوزی و ستمکاری بر مردم می‌باشد. به اصطلاح رئیس هیأت ۹ نفره اتحاد شمال مولوی فضل‌هادی‌شینواری گفت: «دیدار فعلی دیدار دو برادر است که مدت زیادی از هم جدا بوده اند»! لیکن نماینده طالبان،



بقیه در صفحه (۵۴)

پیام زن

نشریه جمعیت انقلابی زنان افغانستان

شماره مسلسل ۴۹ سرطان ۱۳۷۷ـ جولای ۱۹۹۸



درین شماره:

آدرس جدید ما بروی شبکه جهانی اینترنت:
http://www.rawa.org

پست الکترونیک:
rawa@rawa.org

آدرس مکاتباتی:

RAWA
P.O.BOX 374
QUETTA
PAKISTAN

حساب بانکی برای روپیه پاکستان:

MRS. A. ZAFAR
A/C NO.12416-12
HABIB BANK LTD.
JINNAH ROAD BRANCH
QUETTA-PAKISTAN

داکتر اکرم عثمان، اجنت یا اجنتِ اجنت؟

می‌خواستیم در اول نوشته داکتر اکرم عثمان را چاپ کنیم ولی از آنجایی که وی آن را در جهادی‌نامه‌های «فردا» و «امید» انتشار داده و نیز از آنجایی که قسمت‌های زیادی از آن در خلال پاسخ ما نقل شده‌است، چاپش را زاید دانستیم.

هنوز لگدزدن به پوزه‌ی نرشیر ا.نگارگر از سوی خوانندگان به پایان نرسیده، «پیام‌زن» جوابی از برادر وی داکتر اکرم‌عثمان دریافت داشت. هر چند او بسیار کوشیده طوری اکت نماید که گویا نوشته‌های «پیام‌زن» را علیه «اهل پژوهش و تحقیق» جدی نمی‌گیرد و موجب خنده‌اش است و... اما بهرحال **بنظر می‌رسد خنجر افشاگری «پیام زن» کارش را کرده و «کاندیدا کادیمسین» را سخت به تیتک درآورده طوری که به احتمال قوی ناآگاهانه مطالبی از خود و کارنامه‌اش در دوران نوکریش به رژیم پوشالی نجیب را ذکر کرده که نه تنها بر گفته‌های ما صحه می‌گذارد بلکه بُعد و عمق محکومیت او را بمثابه یکی از پر لکه‌ترین چهره‌های «فرهنگی» اشغالگران روسی و سگان پرچمی و خلقی آنان نیز ثابت می‌سازد.**

ما زمانی نوشته بودیم که بسیاری از دلالان «فرهنگی» روسها و پوشالیان در وقاحت جوره ندارند و برجسته‌ترین مثال آن را عاقل‌بیرنگ‌کوهدامنی می‌دانستیم، اما اینک گویی به داکتراکرم‌عثمان مغرور «برخورده» که بیرنگ از دوستی‌هایش با «اندیشه ورزان» حزب میهنفروش و «پایه گذاران حزب دموکراتیک خلق» می‌گوید و او تا هنوز درین باب چیزی نگفته! لُب نامه عبارتست از تفاخر به دوستی با نجیب و سرسپردگی به رژیمش. او تنها فرقی که بین خود و میهنفروشانی مثل سلیمان لایق، کاوون طوفانی، داکتر اسداله حبیب وغیره باقی گذاشته، نداشتن کارت حزبی است! پس ما بار دیگر با یک پرچمی بدون کارت روبرو هستیم. ولی آیا این کارت نداشتن می‌تواند چاره‌گر سایه های تیره‌ای باشد که برشخصیت و کارنامه‌ی «کاندیدا کادیمسین» ما سنگینی دارند؟

بهتر است یکراست نوشته‌اش را از نظر بگذرانیم.

نویسنده‌ای تسلیم طلب و نویسنده‌ای مبارز

«کاندید اکادیمسین» را دیده‌ایم که چگونه به منظور توجیه تسلیم‌طلبی خود مقابل بنیادگرایان، اولاً به گاندی‌گری رو می‌آورد - بعدتر خواهیم دید که کار ازین گذشته و ایشان خود را به مثابه «گاندی‌جی» وطنی می‌آراید - و سپس برای محکم کاری گورکی را به شفاعت می‌طلبد. و با همین شیوه نامه‌اش را با اشاره به پرویزصیاد هنرمند ایرانی آغاز می‌کند. همه نوشته‌های افشاگرانه‌ی «پیام زن» را به قلم «صمد» وانمود می‌سازد تا او را در قیاس با «صمد و اژدها»ی پرویزصیاد، به زعم خود «تمسخر» نموده و بسان برادر نرشیرش، این طعنه پست و طالبی خود را هم پراند که نوشته‌هایی که از چهره خود او و سایر نوکران «فرهنگی» پوشالیان پرده برمی‌گیرند از صمد نام است و نه از نویسنده یا نویسندگان زن! حال آنکه «پیام‌زن» فقط یکبار مقاله‌ای از صمد انتشار داده است. می‌نویسد:

«... هرچند اطلاع دارم که چند تا شخ‌بروت پرعقده و میان سویه، با عبور رندانه و محیلانه از زیر کمان رستم‌ا، شده اند گل غتی، گل‌مکی و شاه‌پیری - انقلابی نماهای مفنث - نه مرد دنیا، نه زن آخرت.» ☆

بدینگونه برای او غیرقابل تصور است، تحمل نمی‌تواند و دون شأن خود می‌داند که در افغانستان زنانی هم تا آن حد رشد یافته باشند که در جریان مبارزه ضد بنیادگرایی، ماسک او و امثالش را با بی‌رحمی پاره کرده و ماهیت شان را به مثابه «فرهنگیان»ی خادی - جهادی یا طالبی برملا

☆ - تمامی نقل قول ها کاملاً مطابق اصل است.

سازند.* ما به این فرهنگ و تربیت ضد زنِ «نرشیر» و داکتراکرم‌عثمان و همراهان پاسخی نمی‌دهیم چراکه در مبارزه به مراتب حادتر علیه خاینان ضد زن شما تا دندان مسلح جهادی و طالبی مواجهیم که جایی برای زیاد جدی گرفتن چاکران نویسنده و شاعر آنان درین زمینه باقی نمی‌گذارد.

ولی نکته اینست که داکتراکرم‌عثمان بهیچوجه حق ندارد از پرویزصیاد یادکندکه هم اکنون در جبهه ضد جمهوری اسلامی قرار دارد و هنرمندان و مردم ایران را به پیکار برضد رژیم ایران فرا می‌خواند و نه صلوات فرستادن به جناح‌های متخاصم آن.

او در مصاحبه‌ای با «کیهان» چاپ لندن ضمن رد نثرها و شعرهای خنثی، گفته بود: «ترجیح می‌دهم همبرگر فروشی کنم اما فلم خنثی نسازم.» در حالیکه نویسنده وطنی ما پس از سالها پرچمی‌گری، اکنون خنثی‌نویسی پیشه کرده، به طرف باند خاین ربانی لم داده و برای جلادان بنیادگرا تعویذ صلح می‌دهد تا برادرانه و به اتفاق هم به ریختن و مکیدن آخرین قطره‌های خون مردم کوشیده و آخرین خشت و سنگ وطن را به صاحبان خارجی شان اعطا کنند. به جای پرویز صیادها، خوبست نویسنده‌ی ما به «برادر» رهنوردزریاب، «برادر» نرشیرنگارگر، «برادر» عسکرموسوی و... استناد جوید که مناسب و با معنی خواهد بود.

«فحش» است یا واقعیت؟

داکتر اکرم عثمان مانند شرکاء از همان اول شروع می‌کند به فغان برداشتن که «پیام‌زن» «بی توجه به نزاکت و نفاست زبان ادب‌پرور و ادیب‌پرور ما ناگفتنی‌ترین فحش ها را نثار اهل پژوهش و تحقیق» می‌کند.

آیا راست می‌گوید؟ خوب است «چسناله های داکتر محمداکرم عثمان برای صلح» در شماره ۴۶ را ببینیم که یک یک «ناگفتنی‌ترین فحش ها» به وی کدام ها بوده اند.

«فحش» اول: «در دوران استبداد سردار داوود، حنجره و قلمش را به رژیم پلیسی او سپرده بود و در دوران تجاوز روسها نه تنها از نظر کی‌جی‌بی و مزدوران پرچمی و خلقیش نیفتاد بلکه همانند بسیاری از نویسندگان و شاعران دیگر بجای پیوستن به مبارزه آزادیخواهانه، آرمیدن در بغل اشغالگران و سگان وطنیش را ترجیح داد.»

در این پراگراف «ناگفتنی‌ترین فحش ها» کجاست؟ شما خوب می‌دانید که به‌کدام چیز فحش و «ناگفتنی ترین فحش ها» می‌گویند. به یقین دیده‌اید که بطور مثال نوشته دوست نرشیر تان پر از فحش بود؛ نوشته ارجمندی دیگر تان لطیف پدرام در «هفته‌نامه کابل» علیه ما سراپا فحش بود و از بی‌ناموسانه‌ترین فحش ها و به همین ترتیب جمیع حملات مطبوعات برادران بنیادگرای شما علیه «راوا» فحاشی هایی است در سطح پست فطرتی خودشان.

ولی آنچه ما نوشته‌ایم فحش نه بلکه آئینه‌ایست در برابرتان که از دیدن چهره بی‌ماسک خود در آن عصبانی شده اید. باری، خانه تان آباد که این اولین «فحش» راکه ***«کاملاً درست است که من حنجره و قلمم را در دفاع از او*** (داوود) ***گزاشته بودم و...»*** برحق دانسته اید (به این مسئله خواهیم پرداخت)

«فحش» دوم: «داکتر اکرم عثمان در عهد سیطره‌ی کثیفترین جنایتکاران تاریخ افغانستان چگونه مثل هر پرچمی یا نوکر پرچمی که از تخت و بخت پایین افتاده باشد، درکسوت واعظ و احمقی بی‌خبر از دنیا درآمده و بدون ذره‌ای افشاگری علیه دارودسته‌های خاین جهادی و طالبی، برای صلح دعا می‌کند تا اگر خدا بخواهد در صورت آشتی جانیان اسلامی، قلم و حنجره خستگی‌ناپذیرش را در گرو این یا آن باند فاشیستی مذهبی گذارد.»

مگر دروغ آورده بودیم و فقط «فحش» است؟ مگر شما در برابر جنایتکاران بنیادگرا «غسل تطهیر» نگرفته و «گذشت» و «همدلی» با این کثیفترین خاینان را موعظه نمی‌کنید؟ و آیا این وچکردن بیشتر جلادان علیه مردم کاردخورده‌ی ما نیست؟

«فحش» سوم: «لکه های خون مردم‌وروشنفکران آزادیخواهی که مرگ را پذیرفتند اما در برابر روسها و سگهای آنان سرفرودنیاوردند، از دامن شما آقای داکتر اکرم خان عثمان و اغلب آن

---

* ـ «گپ دادن» آقای اکرم عثمان بسیار جالب و نمونه‌ای است:

«ستر و اخفای شما پشت جماعتی از خواهران عفیف و شریف ما در کویته، بدترین شکل‌بازی سیاسی است، آنهم با شگردی بسیار بی‌ادبانه، که دون شأن آن خواهران بلندقدر و بلندنظر ماست. زبان پاک آنها زبانی دیگر است.»

چون ما، شما را نوکر دیروز روسها و پوشالیان و مجیزگوی امروز خاینان بنیادگرا می‌دانیم، بناءً پشت این موضوع نمی‌گردیم که در همین چند سطر بالا چقدر میزان تربیت ضد زن خود را نمایان ساخته اید. لیکن می‌خواهیم بپرسیم شما که با میهنفروشان پرچمی کلان شده اید، آیا آنقدر شهامت دارید که وقتی پی‌ببرید که هر چه را از «پیام‌زن» در افشای خود شنیده و خواهید شنید از آنِ آن «جماعتی از خواهران عفیف و شریف و بلندقدر و بلندنظر و زبان پاک» است، آنقدر شهامت دارید که خجالت و ندامت تان را از ابراز اتهامات و تحقیرهای جهادی ضد زن علیه ما اعلام داشته و نتیجتاً بر تحلیل ما از شخصیت خود ـ بازوی دیروز پوشالیان و امروز بنیادگرایان ـ با یک خطبینی کشیدن رسمی در همان سویدن در حضور چند خواننده ما، صحه گذارید؟ اگر جواب مثبت باشد، بفرمایید پاکستان و در یک گردهمایی یا تظاهرات ما شرکت کنید تا ببینید آن «خواهران عفیف و شریف و...» چگونه به قول نرشیر تان «سیر و پودینه» شما را، مفصلتر و با لحنی آتشین‌تر از نوشته‌هایی که تا کنون دیده‌اید، برخواهند شمرد. آیا به این ترتیب، جرثومه تحقیر زنان «راوا»، یکبار و برای همیشه از خون و روان شما رخت خواهد بست؟ بهرحال دعوت ما جدیست آقای «کاندیداکادیمسین».

نویسندگان، شاعران و هنرمندان فرومایه‌ای زدوده نشده که طی ۱۴ سال جنگ مقاومت، با عضویت در مؤسسات به اصطلاح فرهنگی و قدم زنی در نشریات پوشالیان و زیارت روسیه و اقمار از زندگی لذت می‌بردند.»

کجایش «ناگفتنی ترین فحش» است و غلط؟ این حرف‌ها را هزاران بار تکرار خواهیم کرد. **این طبیعی است که شما و شرکاء ما را بخاطر پاره کردن نقاب های تان دشنام بدهید. اگر غیراز این می‌بود عجیب بود. فقط یادتان باشد که آنچه در مورد شما نوشته‌ایم حرف دل تمام نیروها و افراد ضد بنیادگرا و ضد میهنفروشان و در واقع اکثریت مردم ماست.** ما تردیدی نداریم که این حقیقت هولناک را خود هم دریافته اید ولی همانطوری که هیچ جلاد جهادی و طالبی و هیچ مرتجع و خون آشام دیگر به دلخواه خود از سریر خون و خیانت پایین نخواهد آمد، بسیار کم واقع شده که روشنفکران دست‌آموز رژیم های مختلف خاین و میهنفروش به آسانی و بدون حرامزادگی، حیا به خرج داده، سکوت اختیار کنند و بخاطر سزای اعمال شان هر چه چوب بخورند آه نکشند. آنان چون در درجه اول بی‌شرم اند، بنابرین می‌توانند به راحتی پوست پشک به رخ خود کشیده و به «دفاع» از خود برآیند که طبعاً به رسوا شدن بیشتر شان می‌انجامد.

چون ما، شما را نوکر دیروز روسها و پوشالیان و مجیزگوی امروز خاینان بنیادگرا می‌دانیم، بناءً پشت این موضوع نمی‌گردیم که در همین چند سطر بالا چقدر میزان تربیت ضد زن خود را نمایان ساخته اید. لیکن می‌خواهیم بپرسیم شما که با میهنفروشان پرچمی کلان شده اید، آیا وقتی پی‌برید که هر چه را از «پیام‌زن» در افشای خود شنیده و خواهید شنید از آنِ آن «جماعتی از خواهران عفیف و شریف و بلندقدر و بلندنظر و زبان پاک» است، آنقدر شهامت دارید که خجالت و ندامت تان را از ابراز اتهامات و تحقیرهای جهادی ضد زن علیه ما اعلام داشته و نتیجتاً بر تحلیل ما از شخصیت خود - بازوی دیروز پوشالیان و امروز بنیادگرایان - با یک خط بینی کشیدن رسمی در همان سویدن در حضور چند خواننده ما، صحه گذارید؟

ادامه نقل قول آوردن از «چسناله‌های...»شما چه فایده؟ ما هیچیک از صفاتی که شما را به آنها موصوف نموده‌ایم نه تنها خطا و اضافی نمی‌دانیم بلکه ضمن موکداً مناسب دانستن آنها باید اذعان کرد که با توجه به حقایق تازه‌ای که در نامه برملا ساخته‌اید، اجازه بدهید بگوییم که شخصیت شما نازلتر و حقیرتر از آن بوده که ما حدس می‌زدیم.

ما خطاب به رهنوردزریاب نوشته بودیم که صرفنظر از سایر گپها همین که از داشتن لقب «کارمند شایسته فرهنگ» عار نمی‌کند، میزان عزت‌نفسش را به نمایش می‌گذارد. ولی نقل خاطرات همدمی شما با نجیب چنان موهن و متعفن است که زبونی فوق‌الذکر را هم تحت‌الشعاع قرار می‌دهد.

اناتومی یک خود فروخته

شما از همان بدو حسرت خوردن از دوران نوکری تان برای نجیب خراب کرده و درستی «ناگفتنی‌ترین دشنام‌ها»ی ما را تصدیق می‌نمایید:

«در مواردی با هم همنوا و در مواردی سلیقه های متفاوت داشتیم ولی هیچگاه از او زیانی به من نرسیده بالعکس...»

جای خرابی تان را فهمیدید؟ فکر نمی‌کنیم. آیا تا زمانی که از یک خاین جلاد «زیانی» به خود آدم نرسد، می‌توان او را ستود؟ آیا اینجا ما و تمام خوانندگان شریف ما حق ندارند با نواختن سیلی‌های سختی بروی شما بگویند: ای «کاندیدا کادیمسین» وقیح، درست است که نجیب به تو زیانی نرسانده اما «زیان» آن جاسوس به صدها هزار و میلیونها همکشورت چطور؟ کابوس خاد و خادیها که آن جنایتکار سرپرستیش را داشت تا حال و سال های دیگر با وصف سلطه‌ی دهشتبار جهادی و طالبی، از ذهن زنان و مردان داغدیده‌ی وطن ما نخواهد رفت.

شما اکرم خان عثمان با این گفته، خود را آدمی نشان می‌دهید عامی، بی‌شعور و بی‌غیرتی که اگر دژخیمی سر هزاران همنوع بی‌گناهش را ببرد اما به روی او لبخندی زند، او سگ دژخیم شده و ناز و تکبر می‌فروشد.

تلاقی مشکلات وجدان شما و نرشیر «منور» در اینجا نیز جلوه دارد. او با فرومایگی خاصی ضدیت ما را با بنیادگرایان ناشی از آن می‌داند که ما از قربانیان تجاوز آن بی‌ناموسان بوده‌ایم و از آنجایی که جنایتکاری بنیادگرایان مشمول حال خودش یا فردی از خانواده‌اش نبوده بناءً پاسدار درگاه شان می‌شود. و حال شما هم ضدیت ما را با نجیب و رژیمش از سر «زیانی» باید تلقی کنید که مشخصاً از وی دیده ایم و چون به خود شما از او «زیانی» نرسیده، لابد باید دعاگویش

بوده و قتل او را بدترین حادثه زندگی و در واقع همچون اغلب اعضای غیرتمند اتحادیه نویسندگان پوشالی، در حد بی‌پدر شدن تان بدانید.

اما کالبد شکافی غرور و شخصیت و متانت ایشان در خاطرات شیرین و فناناپذیرش با رهبرش داکترنجیب‌اله عیان‌تر است:

«او عصر یکی از روزها ("کاندید اکادیمسین" جان، کاش می‌گفتید دقیقاً ساعت چند و مثلاً وضع آب و هوا چطور بود) **برایم زنگ زد** (خود حضور شخصاً زنگ زدند یا سکرتر مکرترش؟) **و عذر آورد که به خاطر مشغله های دست و پاگیر فرصت نکرده که طی این مدت دراز مرا ببیند، اگر می‌خواهم چه بهتر که به یاد سالهای جوانی دیداری تازه کنیم.** (تعارفات شما چه بود، آیا او را "رفیق" خطاب کردید یا "حضور محترم والا رئیس جمهور" یا تنها به نوکر تان و قربان تان گفتن اکتفاء ورزیدید؟ کاش این جزئیات را می‌آوردید تا خوانندگان بیشتر کیف می‌کردند و با گوشه‌ای از چگونگی برخورد یکی از کثیفترین میهنفروشان تاریخ ما با یکی از سرسپرده‌ترین "فرهنگیان"اش، دقیقتر آشنا می‌شدند) **دقایقی بعد موتر آمد**(اگر موتر نمی‌گفتید آدم فکر می‌کرد برایتان خرگادی فرستاده. چه نوع موتر؟ با دریور کسی دیگر هم بود یا نه؟ ظالم، آخر شما نویسنده اید و قصه را شروع کرده‌اید پس چه ملحوظی است که از ذکر کامل جزئیات شانه خالی می‌کنید؟) **و مرا به اقامتگاه داکتر نجیب‌اله برد.** (کجا بود؟ ارگ؟ آه، سردار داوود یادتان نیامد؟ شما که آخر معترفید که حنجره و قلم‌تان را به آن "بزرگمرد میهنپرست" فروخته بودید؟ آیا عرق شرم بر پیشانی تان‌نیامد که شاید در همین جایی که در برابر نجیب زانو زده‌اید، افراد حزبش، داوود را با اهل و عیالش تیرباران کردند؟ آیا از خود نفرت نکردید که چقدر بی‌پرنسیب و خاین به "بزرگمرد" شده‌اید که مقابل رئیس قاتلانش سر خم نموده و از تقرب به او ننگ ندارید؟) **خیلی شاد و سرحال بود** (شادی و سرحالیش از سرمستی بود یا روشن شدن چشمش به دیدن شما؟) **و زودتر از من با یکی از دوستان مشترک ما که استاد پوهنتون کابل بود خلوت کرده بود.** (این اشاره برای چه؟ یعنی غیراز شما، "کاندید اکادیمسین" و "کاندید محقق"های دیگری هم بودند که با رهبر "خلوت" می‌کردند و زنجیرش را به گردن می‌آویختند؟) **به محض دیدنم تا وسط اتاق آمد و با هم بغل کشی و روبوسی کردیم.** (چه مرد مؤدب و مهربانی! اما چرا اوکه ده سال از شما خردتر بود تا دم دروازه نیامد؟ یک روی یا هردو روی هم را بوسیدید؟ حتماً خوب چسب بود، چند دقیقه دوام کرد؟ داکتر اکرم‌خان عثمان، اگر تصور کرده اید که با ذکر این شواهد حاکی از محبت و اخلاص داکترنجیب به اعتبار و قیمت تان می‌افزاید، سخت در اشتباه‌اید. مردم که اینها را بخوانند باربار به شما تف و نفرین می‌فرستند که چقدر باید سست عنصر، عاری از شرف و حس وطندوستی و مردم دوستی بوده باشید که میهنفروش جلاد تا "وسط اتاق آمده" و شما را در بغل گرفته و می‌بوسید لیکن در همان لحظه حکم زنده بگور شدن صدها آزادیخواه و بیگناه را در پولیگون های پلچرخی صادر می‌کرد) **بعد از پرس و جو از حال و احوالم، یادی از جست و خیزهای روزگار نوجوانی ما کرد و با دریغ و تأسف گفت: حیف سال های سرمستی و بیغمی که بسیار زودگذشت.** (رئیس تان دروغ می‌گفت، یا اینکه برای او جملات دروغ ساخته اید. سال های "سرمستی" او و یارانش مثل شما، "بسیار زود نگذشت". آن سرمستی ها و خرمستی ها با کودتای ۷ ثور اوج گرفت و ادامه یافت تا فاجعه ۸ ثور، یعنی چهارده سال تمام، آن جاسوس، هرچه عقده از سر شخصیت بیمار و منحرفش و هرچه از خیانتکاری در انبان داشت* علیه مردم ما دریغ نداشت و شما و همدستان نیز در اتحادیه نویسندگان برایش گفتید و نوشتید و سرودید و خواندید و بناءً جایی برای تأسف نبود) **تا پاسی از شب** (بازهم نفرمودید چه ساعتی و آیا نان شب یا به قول نویسنده شهیر رهنوردزریاب "شام" را هم در حضور تناول کردید؟) **این سفنها ادامه داشت** (هزار حیف که این "سخنها"ی جاودانی را مفصلاً مرقوم نمی‌فرمایید که ثبت تاریخ می‌شد) **تا اینکه سفن از سیاست آورد و ادامه داد که با آغاز سیاست مصالحهٔ ملی و خروج قوای شوروی، هیچ مانعی در برابر همکاری روشنفکران با حکومتش نمی‌بیند** (مگر پیشتر از این، شما وغیره روشنفکران خود فروخته‌ی گردآمده در اتحادیه های دست نشانده از همکاری با او و اسلاف خاینش محروم بوده و بخاطر آن چاکری ها حتی به نشان و مدال و لقب‌ها نمی‌رسیدید؟) **و افزود که من و دوست فوق‌الذکرم نیز باید از انزوا خارج شویم، و اوگذشته را تلافی خواهد کرد.»** (این را هم دروغ می‌نویسید داکتر صاحب. آن سرمیهنفروش اینقدراطلاع داشت که تا آنزمان چند کتاب شما و همکاران چاپ شده، چه نشانها و القابی

بقیه در صفحه (۵۶)

اگر چه می‌شد نویسنده‌ی ما جریان حلقه بگوش شدن هایش را دریکی دو سطر بیان کند اما از آنجاییکه کودکانه می‌پندارد این تفصیلات پوچ و ننگ آلود برایش «وجهه»ای بخشیده و او را شخص «مهمی» نشان خواهد داد که فقط «پیام‌زن» برایش بهایی قایل نیست و او را بسادگی از قلمبدستان روسها و میهنفروشان می‌نامد، عنان دقت و مصلحت را از کف داده و روده درازی‌ای به خرج می‌دهد که به هیچوجه به نفعش تمام نمی‌شود.

---

* - رجوع شود به نوشته زوجی میهنفروش موسوم به صدیق و ثریاراهی و نوشته «ثریا و صدیق راهی، پرده‌دران یا پرده‌پوشان؟» در «پیام‌زن»، شماره ۳۱و۳۲ جنوری ۱۹۹۳

گزارش‌هایی از سرزمین اسیر سگ‌جنگی و دار و تحقیر

کابل

مستوره

مقاومت مسلحانه بر ضد تجاوزکاران طالبی

به تاریخ ۲۱ جوزای ۷۷ طالبان به زور داخل خانه عزیزخان می‌گردند که در نتیجه زد و خورد مسلحانه میان آنان صورت می‌گیرد و عزیزخان دو طالب را به قتل می‌رساند و خود نیز شهید می‌شود. وقتی خانم عزیزخان جسد در خون تپیده‌ی شوهر را می‌بیند بلافاصله با بمب دستی به طالبان حمله‌ور شده و سه طالب را جابجا از بین می‌برد. پدر موسفید عزیزخان نیز در همین جریان زخمی شده بعداً توسط طالبان به قتل می‌رسد. طالبان خانم عزیز را بعد از مقاومت بسیار دستگیر می‌کنند که فعلاً تحت تحقیق قرار دارد.

فردای آنروز طالبان از فرط خشمی دیوانه‌وار جسد غرق در خون عزیز را به دار زده ونیز یک تن از دوستان نزدیکش را به اتهام همکاری با وی در استدیوم ورزشی شهر هرات اعدام می‌نمایند.

زمری

طالبان درجنایت دست کم از جهادی ها ندارند

به تاریخ ۲۱ حمل ساعت ۴:۳۰ بعد از ظهر دو طالب در ایستگاه سرک پنج تایمنی دکانداران محل راجمع و برایشان گفتند: «خوب گوش کنید هر کدام تان اجناس دکان خود را برآورد کرده و مطابق آن عشر و ذکات آنرا بپردازید. بدین منظور به تاریخ ۲۳ حوت به ریاست "عشر ذکات" حاضر و ثبت نام نمایید. اگر کسی نیامد و یا بی‌اعتنایی از خود نشان داد وای به حالش».

در زمان جهادی‌ها این ریاست به نام «جمعیت کار و پرسنل دولت اسلامی» یاد می‌شد.

● به تاریخ ۲۰ حمل ۷۷ حاجی محمد اسلم که دکان زرگری در نزدیک لیسه مریم دارد در نزدیک خانه‌اش واقع کارته پروان توسط چند طالب مسلح موتر سوار اختطاف می‌گردد. طالبان رویش را با تکه سیاه پوشانده به سوی چهلستون می‌برند و بعد از لت وکوب مفصل خواهان پول می‌شوند. جیب‌های محمداسلم را تلاشی می‌کنند و ۳۱۰ گرام طلا و مقداری روپیه و دالر بدست می‌آورند. آنان مست از پول و طلا وی را در همانجا رها می‌کنند.

● به تاریخ ۳ حمل ۷۷ در سرک پنج تایمنی نزدیک هوتل زرافشان ساعت ۲:۳۰ از موتر لندکروزر سفید دو نفر مسلح، یک نفر سبوته بدست و دو طالب عربی و پاکستانی پایین شدند و اعلان کردند که ماچون به حج رفته نتوانستیم بناءً پولش را برای فقرا خیرات می‌دهیم. مردم محل وقتی اعلان را شنیدند به موتر مذکور هجوم بردند. عربی و پاکستانی به صورت تحقیرآمیز به دادن پول شروع کردند. وقتی به یک نفر پول می‌دادند موتر حرکت می‌کرد و دسته‌ای از مردم به عقب آن می‌دویدند. دو طالب مسلح و سوته بدست مردم را با سوته و قنداق متفرق می‌کردند. بعد از لحظه‌ای دوباره موتر توقف می‌کرد و چند افغانی از شیشه موتر به طرف مردم می‌انداختند و موتر حرکت کرده به جلو می‌رفت. خلاصه این نمایش تحقیر آمیز و مسخره چند ساعت ادامه یافت. در آن جا به وضوح معلوم می‌شد که پاکستانی و عرب چگونه مردم گرسنه و درمانده‌ی ما را به باد استهزا گرفته و ساعت خود را تیر می‌کنند.

● در اوایل حمل ۷۶ ملا غلام سخی پنجشیری که در منطقه چهارقلعه موسی سکونت داشت توسط طالبان بعد از ادای نماز صبح ربوده شد. وی مدتی در کابل زندانی بود و بعداً به قندهار انتقال داده شده که تا آخر جدی ۷۶ در زندان قندهار بسر می‌برد. موصوف راکه به سؤتغذی و آمیب شدید مصاب شده بود، دوباره از قندهار به کابل آوردند تا با طالبان اسیر قندهاری و هلمندی که نزد مسعود اند تبادله نمایند. مسعود از تبادله سرباز زده در جواب گفته بود که باید با اسیران جنگی تبادله صورت گیرد نه با کسانیکه از مسجد و خانه‌ها و سرک اختطاف گردیده اند. طالبان به هدف خود نرسیدند و در صدد آن شدند که یکی از اعضای فامیل غلام‌سخی را به عوض گرفته و وی را رها کنند. پسران غلام‌سخی که هدف شوم طالبان را درک کرده بودند همه

مخفی شدند. غلام‌سخی که بیشتر از یکماه در شفاخانه وزیراکبرخان بستر بود دوباره به صدارت انتقال داده شد و چهار روز بعد در آنجا جان داد. به تاریخ ۲ ثور ۷۷ جنازه موصوف را به مسجد قندهاری‌های شهرآرا تسلیم دادند تا به فامیلش تحویل داده شود. جسد غلام‌سخی به مدت چهارساعت در مسجد ماند تا بالاخره ملای مسجد به طالبان گفت: «این نفر وارث ندارد تا چه وقت باید مرده در مسجد بماند اجازه بدهید که ما وی را دفن نماییم.» سرانجام طالبان اجازه دفن دادند. بعد تعدادی از طالبان با موترهای خود رفتند و چند طالب غیر مسلح که وظیفه تعقیب وارث غلام‌سخی را داشتند باقی ماندند. در خانه‌هایی که سوٴظن فاتحه خوانی می‌رفت نفرگماشتند اما هیچ یک از پسران وی را نیافتند و مراسم فاتحه خوانی را خواهر زاده‌اش به شکل سری انجام داده بود.

غلام‌سخی وضع زندان قندهار را به خانم و خواهرش چنین نقل کرده بود:

«تمام زندانیان که در قندهار اند سلول‌هایشان فاقد فرش و پر از رطوبت و تعفن است. در یک شبانه روز برای یک نفر یک قرص نان می‌دهند و ز غذا خبری نیست. لت وکوب و شکنجه‌های غیر انسانی آنان همه زندانیان را در مجموع مصاب به امراض مزمن نموده و همگی از این ناحیه رنج می‌برند. هر روز به طور اوسط ۳ تا ۴ نفر زندانی می‌میرند. ما را به تعداد ۴۰۰ نفر که همگی مریض و در حال از بین رفتن هستیم جهت تبادله به کابل آوردند و بعوض ما دهها نفر دیگر را از زندان پلچرخی به قندهار انتقال دادند.»

سید منصور

جزای قطع دست برای دزدان غیر طالب است

در کوته سنگی پائین‌تر از دیوان بیگی در بین خانه‌های خرابه یک حویلی نسبتاً آبادتر مانده بود که فامیلی در آن زندگی می‌کرد. بعد از نوروز سال جاری، شبی هفت، هشت نفر خود را از راه دیوار به حویلی انداخته. و به اهل خانه می‌گویند: «شور نخورید، خاموش باشید ما اشتباه اسلحه داریم.» بعد از تلاشی می‌پرسند «پولها و طلاها کجاست؟» صاحب خانه (نوراله) جواب میدهد که پول اضافی نداریم و هرچه هست در بکس‌ها نزد زنهاست. دزدان مسلح، نوراله، پسر و شوهر خواهرش را به زیرخانه برده و با بستن دست وپا و گرفتن کارد بر گلوی شان از آنان می‌خواهند جای طلاها وپولها را نشان دهند در این جریان، دزدان طالبی هرچیز بدرد خور در خانه را جمع کرده و فرار می‌کنند. نوراله همان شب قضیه را به حوزه راپور می‌دهد اما جواب می‌شنود که حالا چیزی نمی‌شود فردا بیاید.

چند روز بعد پسر نوراله در نزدیک پل سرخ سه نفر مسلح را می‌بیند و فریاد می‌زند که اینان کالای مارا دزدیده اند یکی از آنان فرار و دو نفر دیگر را طالبان دستگیر می‌کنند. که یکی را همانجا رها می‌سازند و دیگری را به ولایت کابل انتقال می‌دهند. مسئولان ولایت کابل به نوراله می‌گویند چند روز بعد نتیجه فیصله محکمه را اعلان خواهند کرد. نوراله فوری اعتراض می‌کند که من سارق و این دوسیه را قبول ندارم چراکه آنان از هفت نفر زیادتر بودند. نوراله نزد والی کابل می‌رود. والی به وی می‌گوید: «نوراله جان اگر من دست این آدم را قطع کنم بالای زن و بچه او چه می‌گذرد؟»

دوسیه جریان دارد و آخر کار تا حال معلوم نیست. اما نوراله و خانواده‌اش از هم اکنون درک کرده اند که احکام شریعت طالبی برای افراد غیر طالب است و نه برای مجرمان طالبی.

شیما

بیزاری «طلبه کرام» از پاکی و نظافت

شاهین ۲۲ ساله باشنده شهر کهنه کابل و نگران یکی از سرویس‌های شهری زنانه بود. روزی سرویس از مرکز شهر به طرف تایمنی در حرکت بود که از طرف طالبان توقف داده می‌شود و شاهین را که جوان رشید و در عین حال با نظافت بود به بهانه اینکه «چرا اینقدر لوکس هستی» از موتر پایین انداخته و مورد لت وکوب بی‌رحمانه قرار می‌دهند. بعد او را با خود برده یک هفته زندانیش می‌سازند.

«او پدر لعنت‌ها، او سگ‌ها بچه‌ام را کشتید»

● به تاریخ ۲۹ حمل ۷۷ ساعت ۱۱ بعد از ظهر از مقابل ریاست عمومی سره میاشت واقع شهر آرا می‌گذشتم که دیدم مردم اطراف موتری جمع شده اند. وقتی نزدیک رفتم متوجه شدم که پسری حدود ۱۴ ساله با سر و روی خون آلود در داخل موتر پیکپ افتاده و مادر و پدر سرسفیدش بر بالینش گریه می‌کنند. مادرش دست‌هایش را به هم زده و باداد و فریاد به طرف طالب‌هایی که موتر مربوط آنان بوده می‌گوید: «او پدر لعنت‌هااو سگ‌هایگانه بچه‌ام‌راکشتید چه کار کنم دیگر هیچ‌اولاد ندارم، نان‌آورخانه ام بود»اماطالب‌های وحشی بی‌اعتنابه حال مادربیچاره، سوار بر موترهایشان محل را ترک می‌کنند.

روزی نیست که چندین نفر در اثر تیز رانی این تازه به دوران رسیده‌های حقیر و پست‌تر از جهادی‌ها کشته یا مجروح نشوند.

بقیه در صفحه (۶۸)

ا.ی. - مزار

قیام مردم مزار، طلیعه‌ی قیامهای بزرگ دیگر ضد جهادی و طالبی

به تاریخ سه حمل ۷۷ ساعت ۸ صبح تظاهراتی از مسجد سفید شهر مزار شریف به رهبری حرکت اسلامی که می‌خواست مردم را علیه حزب وحدت تحریک و نیروهایش را به همین طریق از شهر بیرون کند، شروع شد. اما مردم از این نقشه شوم حرکتی‌ها خبر نداشتند و اهالی واقعاً فکر می کردند که مظاهره از خود شان است. چون مردم در وضع بسیار بد اقتصادی و اجتماعی قرار داشتند و بیکاری، گرسنگی، چور، دزدی، تجاوز به ناموس و اختطاف توسط افراد مسلح و ارتکاب جنایات دیگر در شهر از حد گذشته بود، مردم هم منتظر روزی بودند که علیه این جنایتکاران بپاخیزند.

بنابر نقشه حرکت اسلامی ۱۵۰ نفر با شعارهای تکه‌ای که بر آن نوشته بودند «مرگ بر جنگ افروزان و جنگ طلبان!» به طرف شهر حرکت کردند. آهسته آهسته تعداد شان بیشتر شده میرفت که تا ساعت ۱۲ ظهر بیش از ۳۰۰۰ نفر گردید و همه با دادن شعارهای مرگ بر جهادی، زنده باد قیام ملی، زنده باد صلح، مرگ بر دزدان داخلی و خارجی، ما آزادی میخواهیم، مرگ بر تجاوزکاران به ناموس ملت ما، مرگ بر ایران، مرگ بر پاکستان، مرگ بر امریکا و... پیش می‌رفتند. به همین ترتیب پیر و جوان چیزی که خواست شان بود به زبان می‌آوردند و دیگران هم با صدای بلند تکرار می‌کردند. وقتی تظاهرکنندگان به مرکز شهر یعنی در اطراف روضه رسیدند احساسات شان بیشتر اوج گرفته وتعداد آنان به هزاران نفر می‌رسید. دیگر روشن بود که رهبری تظاهرات که خواست عمده آن برآمدن تمام نیروهای مسلح از شهر مزار، باز شدن راه‌های ورودی به شهر و قطع فوری سگ‌جنگی‌ها بود، در دست حرکت نبوده بلکه شکل مردمی به خود گرفته است. تظاهرات به قیام ملی تبدیل گردید اما قیامی بدون رهبری و پراکنده. مردم می‌کوشیدند که خود ابتکار رابدست گرفته و نگذارند افراد تفنگ‌دار آنان را رهبری کنند. تعدادی از مردم فکر می‌کردند واقعاً آن روز قدرت بدست شان می‌افتد و افراد مسلح از شهر خارج خواهند شد. آنان پرشور و مصمم بودند وبه همدیگر می‌گفتند هرکس شعار نمی‌دهد در مقابل مردمش بی‌حس است. مردی که اشک در چشمانش حلقه زده بود روبه طرف مردم گفت: «ای مردم امشب زنم از یخنم گرفته و از من نان می‌خواست» و شعار داد که «ما نان میخواهیم» که با حرارت از طرف دیگران استقبال شد.

تظاهرات دقیقه به دقیقه پر شورتر و هنگامه‌خیزتر می‌گردید. همه مملو از احساسات هر لحظه می‌خواستند بر افراد مسلح حمله کنند اما دستهای خالی جلو تهور شان را می‌گرفت. مظاهره‌چیان به طرف وزارت داخله یعنی مقر حزب وحدت که دفتر محقق است روان شدند. وقتی افراد مسلح وزارت داخله قیام مردم را دیدند دروازه را بسته و به آنان گفتند: «این شما واین هم وزارت داخله هرچه میخواهید دل تان». مردی به نمایندگی همه به افراد مسلح گفت: «ما با وزیر داخله کار داریم.» محقق با تانک و توپ امنیتی خود که در برابر سیل مردم چیزی نمی توانست انجام دهد چنین گفت: «من هم جزئی از مردم هستم. چیزی که شما میخواهید من هم میخواهم شما به تظاهرات تان ادامه بدهید واگر کسی پیش روی تان را گرفت من در خدمت شما هستم.» محقق محیل با حرفهای دروغین‌اش خود را از چنگ مردم رهانیده از صحنه گم شد.

بعداً قیام کنندگان به طرف «ریاست جمهوری» حرکت کردند ولی «رئیس جمهور» صاحب در دفتر تشریف نداشت. مردم از آنجا بطرف گارنیزیون حرکت کردند که قوماندان عمومی گارنیزیون علم سیاه نیز گریخته بود. مردم با صدای بلند تکرار می‌کردند «مرگ بر دزدان!»، «مرگ بر جنگ افروزان!» و.... بعد از طریق لودسپیکر اعلان گردید که همه در جاهای خود آرام قرار گیرند وکسی حرف نزند. معاون گارنیزیون مایک راگرفته وگفت: «شما آینده‌ساز کشور خود هستید ای کاش همه مردم بپاخیزند و با شعار صلح و آرامی کشور را از بدبختی و جهالت نجات دهند. اگر تنها با من شما می‌توانید به هدف خویش برسید، من حاضر هستم در صف با شما یکجا با صدای مرگ بر خیانتکاران پیش بروم.»

وقتی قیام کنندگان متوجه شدند که معاون گارنیزیون هم می‌خواهد مثل محقق با چرب‌زبانی‌های حرامزاده‌وار فریب شان دهد، روانه روضه گریدند و در آنجا تصمیم گرفتند که فردا ۴ حمل ساعت ۸ صبح همه شهریان مزار، دکانداران، اهل کسبه، ماموران، معلمان و متعلمان در روضه جمع شده، راه حل مشکلات خود را دریابند. دراین اثنا علم سیاه با افراد مسلح داخل روضه گردید و به قیام کنندگان گفت: «من هم همراه شما هستم. در صف شما هستم و از شما دفاع می‌کنم.» بعد قیام روز اول خاتمه یافت.

چهارم حمل ۷۷ ساعت هشت صبح اغلب باشندگان شهر مزار از هر طرف دسته دسته در منطقه روضه گرد آمدند.

نمایندگان هر گذر به نوبت در ستیج برآمده و با صحبت برضد خاینان جهادی و طالبی مردم را تشویق می‌کردند. در این جریان مولوی‌ای اظهار نمود: «ما امروز مظاهره خود را با آیات چند از قرآن آغاز می کنیم». ولی هنوز صحبت‌هایش شروع نشده بود که او را از

ستیج پایین کرده برایش گفتند: «حالا وقت این حرفها نیست.» فردیگری در جریان صحبت‌های خود گفت: «در شهر شبرغان چون دوستم حاکمیت دارد وضع امنیتی خوب است. اما اینجا که حزب وحدت حاکم است چور و چپاول وجود دارد» که او را هم مانند «مولوی صاحب» از ستیج پایین کردند. سپس یکی از استادان پوهنځی طب بلخ پشت میز خطابه آمده و با سخنان انقلابی مردم را به پایداری در قیام فراخواند که با استقبال گرم قیام کنندگان مواجه شد. وی از همان لحظه به مثابه وطندوستی دلاور برای مردم مطرح شد.

بعد از شکست قیام استاد مذکور با چند تن از محصلان پوهنتون ربوده شده، مورد لت و کوب اوباشان جنبشی و جهادی قرار گرفته و به زندان انداخته شدند. طبق اظهار شاهدی عینی آنان را چند روز جهت تداوی زخم‌هایشان به شفاخانه انتقال داده بودند.

به همین ترتیب فردی که میخواست قیام را مربوط به یکی از نیروها قلمداد کند از ستیج به زیر کشیده شد ولی آنانی که علیه جنایتکاران جنبشی، طالبی و جهادی از حقوق و خواست‌های مردم سخن می‌گفتند در دل مردم جای می‌گرفتند.

راهپیمایی به سمت غرب شهر یعنی به طرف قرارگاه استادعطاومندان مشهور جمعیت اسلامی ادامه یافت. وقتی افراد مسلح قرارگاه حزب اسلامی که در مسیر راه موقعیت داشت فکر کردند که هدف حمله قیام‌کنندگان اند، چند ضربه هوایی فیر کردند. ولی مردم آنقدر احساساتی بودند که اگر مسلح می

این اعلامیه از طرف «انجمن معلمان و استادان افغانستان» پخش گردیده که متاسفانه به علت خوانا نبودن فقط قسمت‌هایی از آن را می‌آرویم.

«بلخ خون می‌گیرید»

با سرآغاز بهاران، غرش رعدآسای قیام و تظاهرات شهریان مزار، رنگ دیگری در جو مناسبات تنظیمی ـ طالبی گشود که مبین خواستهای برحق ملتی سرکوب شده ولی قهرمان ماست.

سرشت و مایه‌ی این تظاهرات را نفرت عمیق از نیروهای مسلح تنظیمی ـ طالبی، ضدیت با وابستگی، رد سیاست‌های حکام منطقوی و بین‌المللی و ثبوت میلان به حق تعیین سرنوشت مردم توسط مردم تشکیل می‌داد.

چون قیام و تظاهرات چهارم حمل را خواستهای برحق توده‌های ملیونی، محتوای عمیق و دقیق می‌داد، بناءً مضمون آن حتی برای سرویس‌های خبری هیچ کشوری خوش‌آیند نیفتاد تا از آن تذکری به عمل آرند.

انجمن معلمان و استادان افغانستان به تمام احزاب، جریانات، شوراهای ملی و مترقی و معتقد به دموکراسی واقعی، عناصر دموکرات، روشنفکر و آزادیخواه که از وضع موجود رنج می‌برند هشدار می‌دهد که: هرگاه در قبال سرنوشت این ملت با پایمردی و ایمان قوی به پیروزی حتمی برخورد ننماییم در مقابل مادر وطن که چهره‌اش را غبار هیاهوی شیادان هرزه مکدر و مغشوش ساخته است سخت مسئول خواهیم بود. جان بچت کردن، افسوسهای ملتمسانه خوردن و حرف‌پراکنی‌های روشنفکرانه در زیر سقفهای مهاجرت مسئولیت ما راکاهش نمی‌دهد. میهن از ما علاوه بر ایمان استوار، صداقت و خوصله‌مندی در راه مبارزه، گذشتهای اصولی را متوقع است.

دشمن!

... این را نیکو بخاطر بسپار که مردم ما سیلابهای خون‌هایی راکه خلقیها، پرچمیها، اخوانیها و طالبان در این وطن برپاکرده اند، هرگز از یاد نخواهند برد و زود یا دیر حساب آن را با شما موالید بیگانگان پاک کردنی هستند. چنین روزی دور مباد!

در اهتزازباد درفش گلگون رنگ مزاریان در عید بهاران!

نگذارید فریادهای خونین مردم شریف مزار در آن محدوده بخشکد!

مرده‌باد وابستگی و مرگ بر داره‌های دزدان تنظیمی ـ طالبی!

مرگ بر دشمنان دانش و پیشرفت و زنده باد آزادی و دموکراسی!

انجمن معلمان و استادان افغانستان

۸ حمل ۱۳۷۷



بلخ خون میگرید

با سرآغاز بهاران غرش رعدآسای قیام وتظاهرات شهریان مزار رنگ دیگری در جو ...

... طالبی گشود، که مبین خواستهای برحق ملتی سرکوب شده ولی قهرمان ماست.

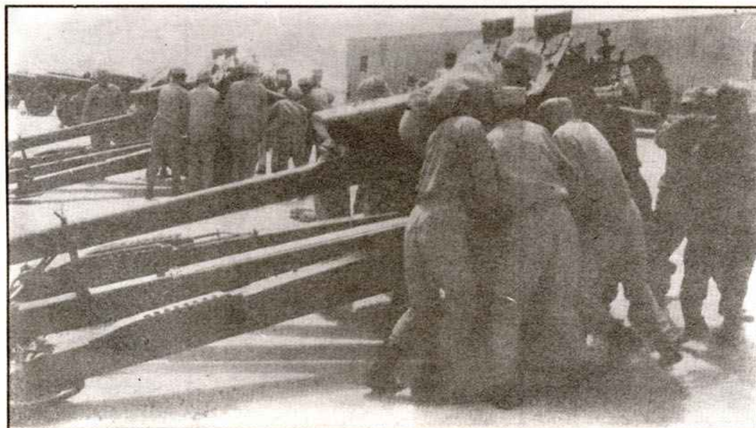
ایمان و اتکای تبهکاران طالبی و جهادی و گلیم‌جمعی سلاح است که هر وقت از آن محروم شوند عمر ننگین شان هم بلافاصله به پایان می‌رسد



رهزنان مسلح جهادی ازداره برهان الدین ربانی در راه جهاد با برادران طالبی شان.



طالب بچه‌ها بجای مراعات نظافت خود، به «نظافت» اسلحه شان توجه مبذول می‌دارند.

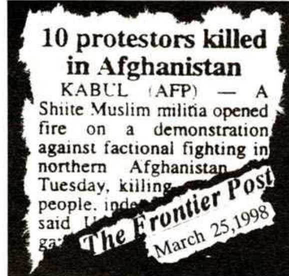


گلیم جمع های دوستمی در آغوش سلاح های شان.

بودند قرارگاه را از ریشه به دیگر روی می‌کردند. با وجود فیر راهپیمایی ادامه یافت. در نزدیک قرارگاه جمعیت اسلامی از بالاخانه و از دروازه پوسته بالای مردم توسط پیکا فیر گردید که جوانی به نام غلام به پیکاچی حمله کرد و با مشت در دهنش کوفت اما میل ماشیندار در گردن آن قهرمان برابر شد و با اصابت گلوله در گلویش در راه آزادی و آرامی مردمش جان باخت. به علاوه‌ی غلام ۸ تن دیگر به شهادت رسیده و ۱۶ نفر زخمی گردیدند. در جمع کشته‌شدگان فردی تقریباً ۵۰ ساله باشنده باله یادگار بود که خانمش بعد از شهادت وی به مردم قصه کرد: «روزقبل که در جیبش مبلغ ۲۰۰۰ افغانی داشت آنرا هم نیم‌کیلو زردک خرید آنروز وقتی از خانه می‌برآمد بچه‌هایش دورش را گرفته گفتند پدر حتماً نان همرایت بیاوری. اما آنان به جای نان جسد خون‌آلودش را تحویل گرفتند.»

ده تظاهرکننده در افغانستان به قتل رسیدند

کابل خبرگزاری فرانسه - ۲۰۰۰ تن اعتراض کننده در خارج وزارت داخله ربانی در مزار شریف گرد آمده بودند تا علیه جنگ‌های قومی که از طرف تنظیم ها دامن زده می‌شود اعتراض نمایند. ملیشاهای شیعه حزب وحدت برآنان آتش گشودند که اقلاً ۱۰ نفر شان به قتل رسید. اعتراض کنندگان شعار می‌دادند که کلیه نیروهای مسلح مربوط به تمام تنظیم ها از شهر مزارشریف خارج شوند.


10 protestors killed in Afghanistan

KABUL (AFP) — A Shiite Muslim militia opened fire on a demonstration against factional fighting in northern Afghanistan Tuesday, killing people, inde said

The Frontier Post
March 25,1998

اگر در دورافتاده‌ترین نقطه دنیا بینی چند نفر خون می‌شود، رسانه‌های جمعی معروف بلافاصله و با آب و تاب خبرش را انتشار می‌دهند. اما گزارش قیام چندین هزار نفری در مطبوعات و رسانه های برقی دنیا و حتی پاکستان یا هیچ انعکاس نیافت یا اینکه بسیار کوچک و بی‌اهمیت وانمود شد. و این طبیعی است زیرا برای قدرت‌های جهانی و منطقه ناگوار بود که می‌دیدند توده‌ها بطور خودجوش علیه چاکران پست آنها شوریده اند و آن را در قدم اول سیلی‌ای به روی خود می‌دانستند. (پیام زن)

چهارم حمل شهر مزارشریف به شهری خون و آتش مبدل شده بود همه نعره میزدند «مرگ بر جهادی‌ها!» مردم از چهار سمت در محاصره سگان درنده بودند که نمی‌توانستند با دست خالی با آنان مبارزه کنند. وقت مردم شهید دادند خشم شان صد چند شد و غریو شان شهر را می‌لرزاند. مردم شعارهای دست داشته خود را با خون غلام شهید سرخ و دوباره بلند نمودند.

قرارگزارش، امر فیر از طرف محقق به استادعطا قومندان جمعیت اسلامی داده شده بود. آنانیکه امر استادعطا را عملی کردند حاجی اسحق و حکیم پیکاچی مربوط جمعیت اسلامی بودند. مردم همه فریاد می‌کشیدند «ما قاتلین را میخواهیم و تا وقتیکه آنها را به جزای اعمالشان نرسانده‌ایم از این جا نمی‌رویم». ساعت ۴ بعد ظهر بود که علم سیاه قومندان عمومی گارنیزیون آمده و به مردم گفت: «من به شما قاتلین را می‌سپارم شما با من بیایید». مردم در اول فکر کردند که واقعاً علم‌سیاه با آنان است اما وقتی متوجه شدند که او هم آنان را فریب میدهدحرف‌او راناشنیده گرفته دوباره به سوی قرارگاه جمعیت رفتند.

وقتی جهادی‌های خاین دیدند که سیل مردم توفانی‌تر می‌شود، دست به لت و کوب زده و بیش از ۱۰۰ نفر را زندانی کردند. به این ترتیب حوالی ساعت ۵ شام تظاهرات بزرگ و بی‌نظیر از هم پاشید.

شب از رادیو و تلویزیون مزار اعلان نمودند «امروز که چند تن خاین و وابسته به طالبان دست به تظاهرات زده بودند تعدادی از آنان کشته و تعدادی دیگر اسیر گردیدند.»

تعداد قیام کنندگان در روز دوم به بیش از ده هزار نفر می‌رسید.

شکست قیام را می‌توان به آسانی در سه علت اساسی ذیل دید:

۱- نبودن یک سازمان رهبری‌کننده انقلابی و با تجربه.

۲- اعتماد به این و آن سگ وابسته به این و آن باند جهادی.

۳- نفوذ تعداد زیادی عناصر سازشکار، محافظه کار و جبون در صفوف مردم.

در ختم نوشتن گزارش هذا با آنکه دلم سخت افسرده است، این شعر زیبا که نمی‌دانم سراینده‌اش کیست به یادم آمد:

**ببین ببین
گل سرخی میان باغ شکفت
به دست خصم تبهکار اگرچه پرپر شد
به ما نوید بهاران دیگری را داد
و خصم بر آشفت.**

دوهمه برخه

د دینی تـوپیر جـوله

ژباړه له «ایران زمین» د ۹۷ ګڼې ضمیمې څخه

د «مرتد» په اړه حکمونه

۱ ـ «مرتد، چاچې له اسلام څخه مخ اړولی او کفر یې منلی، پر دوه ډوله دی: فطري او ملي، لومړی، (فطري) هغه څوک دی چې د نطفې په وخت کې له پلار او مور څخه یو مسلمان وو او وروسته له بالغ کیدلو څخه یې خپله مسلماني څرګنده کړې او بیا یې مخ اړولی وي. دوم، (ملي) هغه څوک دی چې پلار او مور یې د نطفې په وخت کې مسلمانان نه وو، او په خپله یې هم تر بلوغ وروسته نامسلماني څرګنده کړې او اصیل کافر شمیرل شوی وي او وروسته بیا مسلمان شوی وي او بیرته یې له اسلام څخه مخ اړولی وي ...»

۲ ـ «فطري که نارینه وي، نکاح یې فسخ کیږي او ښځه یې ور څخه جلا کیږي او کولای شي چې د مرګ د عدې په تیریدلو میړه وکړي.

د فطري مرتد مالونه هم د مرۍ په ډول، د پورونو له ورکړې وروسته، د وارثانو تر منځ ویشل کیږي او د هغه د مرینې تر وخته هماغسې خوشې نه پاتې کیږي. که دغه مرتد توبه وکړي او بیرته اسلام ته راوګرځي، ښځه او مالونه یې نه ورکول کیږي».

۳ ـ «فطري که ښځینه وي، مخکې له دې چې مره شي د هغې مالونه دې وویشل شي، او که چیرې میړه یې مسلمان وي. بې له ځنډه دې له هغې څخه سیوا شي... او که یې د عدې له پای ته رسیدلو د مخه ... توبه وایستله، نکاح یې پر خپل ځای ده...»

۴ ـ «ملي مرتد، که ښځه وي او که نارینه، مالونه یې د مرینې تر وخته پر خپل ځای دي، خو د ښځې په هکله، که چیرته مسلمانه وي، له ارتداد سره سم یې نکاح فسخ کیږي... خو که د عدې له پای ته رسیدلو د مخه توبه او باسي نکاح یې پر خپل ځای پاتې کیږي...»

ځانی احوال

لکه څرنګه چې مخکې مو ولیدل د رژیم د اساسي قانون په دیارلسم اصل کې د زرتشتي، کلیمي او مسیحي ایرانیانو په اړه دا خبره منل شوې ده چې: «په ځانی احوالونو او دیني ښوونو کې د خپل مذهب سره سم کړه وړه کوي». اشاره مو وکړه چې دا یو تش په نامه امتیاز دی او داخبره د خمیني په فقهي فتوا ګانو کې په څرګند ډول لیدل کیږي. د هغې ژمنې سره سم چې د مجلس او مقننه قوې په ګډون د رژیم ټول ارکان یې د خمیني له «فقهي» او فتوا ګانو سره لري، په دا ګه کیږي چې دغه فتوا ګانې د مسلمانانو په ګډون د ټولو ایرانیانو حقوق او درناوی، په هر دین پورې چې اړه ولري، ګواښوي. د خمیني په فقهي کې د ټولنیزو حقوقو او درناوي ګواښل په لاندې ډول دهغه د فتوا ګانو په بیلګې کې لولو، له اسلام څخه مخ اړوونکې په دوو دلو ویشل کیږي: «فطري مرتد» چې تل مسلمان وو او وروسته بیا له اسلام څخه اوریدلی وي، او «ملي مرتد»، چې له یوه بل دین څخه اسلام ته راغلی او بیا ور څخه بیرته ګرځیدلی دی. په فتوا ګانو کې د «فطري مرتد» په اړه ډیر سخت حکم ورکړ شوی دی. په لاندې ډول د دواړو ډلو په اړوند ځینې حکمونه لولو:

الف: کور ودانی

۱ ـ «د مسلماني ښځې واده له غیر مسلمان نارینه سره جواز نلري... خواه محارب یا غیر محارب، «اصلي کافر» وي او خواه فطري یا ملي مرتد»

۲ ـ «نارینه مسلمان ته نده روا چې له هر راز غیر مسلمانو او غیر اهل کتاب ... ښځو سره واده وکړي. خو یواځې د کلیمي او مسیحي ... ښځو په هکله، صیغه کول جواز لري، لا کن دایمي واده ... په غوښه توګه منع دی»

۳ ـ له زرتشتي ښځې سره واده کول حرام دی. خو صابئیان ... که چیرته ثابته شوه چې د مسیحیانو له طایفې څخه دي، د مسیحیانو په شان ګڼل کیږي.

ب ـ میراث

«غیر مسلمان (که ذمي هم وي) ته د مسلمان میراث نه ورکول کیږي، سربیره پر دې چې ډیره نژدې خپلوی هم ورسره

ولری. د مسلمان میراث یواځې د هغه د مسلمان وارث لپاره دی ا گرکه لیری هم وی. که مسلمان یواځې یو کافر اولاد ولری، د هغه د میراث څښتن نگرځی او (په دی صورت کی) کـه چیری نور نسبی او سببی خپلوان ونلری، میراث امام ته ورکول کیږی، او نه هغه یواځینی کافر اولاد ته»

«د جزاءِ فقه»

د جزایی حقوقو په برخی کی د خمینی د فقهی ظلمونه د ځانی حال احوال په برخی کی له بدلونونو لا له رسوایی څخه ډک دی. په لاندی برخی کی د خمینی په فـقهی کـی جـزایـی حکـمونو تـه نظر اچوو:

الف: قصاص

۱ ـ«دوم شرط (د قتل په قصاص کی) د دین برابروالی دی. که چیری مسلمان قاتل د عادت له مخی د کفارو په وژنی لاس نه وی پوری کړی، مسلمان به د کافر په بدلی کی ونه وژل شی.»

۲ ـ«له پورتنی سببه، د ذمی او حربی او پناه اخیستونکی او نورو غیر مسلمانانو ډلو تر مینځ کوم تـوپیر نشـته، کـه چـیری مقتول د هغو کافرانو څخه وی چی وژل یی حرام دی، د «محترم کافر» د وژلو په بدل کی به (مسلمان وژونکی) یـواځـی تـعزیر کیږی او مسلمان (وژونکی) به د ذمی (وژل شوی) دیه د تاوان په توگه ورکوی».

البته ددغی شرموونکی د دیی اندازه ډیره نـاڅیزه ده چـی د «دیی» د اندازی له یادونی وروسته به یی وڅیړو.

۳ ـ« کهچیری مسلمان (وژونکی) د عادت له مخی د اهل ذمی په وژلو لاس پوری کړی، کیدای شی چی هغه قصاص شی، خو وروسته د قاتل د خونبها د توپیر له ورکولو څخه».

دا توپیر چی انـدازه یـی ډیـره زیـاته ده بـاید د وژل شـوی خونخواهان د وژونکی وارثانو ته ورکړی.

۴ ـ« کهچیری یو ذمی په قصدی توگه مسلمان ووژنـی، پـه خپله وژونکی او مالونه یـی د وژل شـوی وارثـانو تـه ورکـول کیږی. وارثان خوښمن دی چی قاتل ووژنی او یا داچی د مریی په توگه یی وساتی.»

۵ ـ« کهچیری یو غیر مسلمان، بل غـیر مسـلمان ووژنـی او وروسته بیا مسلمان شی، او به نه وژل شی او باید دیه ورکړی، خـو پـه دی شـرط چـی وژل شـوی د دیـی له مسـتحقو غـیر مسلمانانو (یعنی ذمی کافر) څخه وه اوسی».

۶ ـ« کهچیری یو مرتد، یو ذمی ووژنی، په بدل کـی یـی وژل کیږی. خو که له قتل څخه وروسته د ارتداد ځنی توبه وکړی نه قصاص کیږی او یواځی د مقتول خونبها به ورکوی».

۷ ـ«ذمی نارینه د وژل شوی ذمی نـارینه پـه بـدل کـی وژل کیږی. او همدا رنگه د وژل شوی ذمی ښځی په بدل کی، پـه دی شرط چی د وژل شوی وارثان به د نر او ښځی تر مینځ د خونبها توپیر ورکوی.»

یادونه: په یادو شوو برخو کی د خمینی شرموونکی نظر یی محدودی نه دی. موږ د ډیرو کرغیړنو بـرخـو له راوړلو څـخه لاس ونیو. د خمینی د فتوا گانوپه فارسی ژباړی کـی مـو هـڅه وکړه چی د کلماتو په ځای پرځای کولو کی له ادب څخه لیـری نشو. په هغو برخو کی چی د ژباړلو مناسبه کلمه مو ونه موندله د اضافی مطالبو په څیر مو د ټکو په اینبودلو بسنه وکړه.

ب: دیه او خون بها

۱ ـ«د آزاد (غیر مریی) ذمی نارینه خون بها که کلیمی وی او کهمسیحی او یا زرتشتی اته سوه درهمه ده».

۲ ـپه داسی حال کی چی «د آزاد مسلمان نارینه خون بها.... زره دیناره یا لس زره درهمه ده».

۳ ـ«د آزادی ذمی ښځی خونبها د ذمی نارینه نـیمایی (۴۰۰ درهمه) ده».

۴ ـ«پرته له اهل ذمه څخه، نور غیر مسلمانان خون بها نلری کهله مسلمانانو سره ژمنه ولری یا یی ونه لری... همدارنگه هم د هغه ذمی په اړه ده چی د غیر اهل ذمه دین ته اووستی وی»

شهادت او قضاوت

د قضاوت او شهادت ورکـولو پـه اړه د خـمینی او د هـغه د همفکرانو ددینی توپیر لمن لاډیره پراخـه ده. پـه دی چـارو کـی توپیر نه یواځی غیر مسـلمانان بـلکه د رواجـی شیعه نـظراتـو مخالف ټول مسلمانان هم تر پلو لاندی نیسی:

الف: شهادت ورکول

۱ ـ«د شهودو دریم شرط، ایمان دی. نو ځکه، د غیر مـؤمن (مطلب له غـیر شـیعه څـخه دی) شـهادت نـه مـنل کـیږی، غـیر مسلمان خودی پرځای پاتی وی چی له سره نه منل کیږی. هو، د مالی وصیت په اړه، په خپل دین کی د عادل ذمی شهادت، کله چی مسلمان شاهد ته لاس ونه رسیږی، د اعتبار وړ دی...».

۲ ـ«د هر هغه چـا شـهادت نـه مـنل کـیږی چـی د عـقایدو د اصولودیوی برخی مخالف وه اوسی. همدارنگه د هر هـغه کس

پاتی په مخ (۵۰)

پاینده باد انتشار «راهنما»!



پس از انتشار نشریه «آگاهی» ضد بنیادگرایان و باداران شان، اینک مدتیست که چشم بسیاری از روشنفکران با دیدن نشریه‌ی «راهنما» در داخل کشور روشن شده است. در آرم آن سال تأسیس حمل ۱۳۷۵ آمده است. برخی عنوان‌های شماره های ۱۲، ۱۷، ۲۰ که به دست ما رسیده اند عبارت‌اند از: جنگ تورم پول و بحران اقتصادی در افغانستان؛ «اختلافات فرهنگی» بهانه جنایات طالبها؛ جوانان متشکل شوید، داستان واهی تشکیل تحریک طلبای کرام!؟؛ پیشروی طالبان پیروزی غرب را قطعی گردانید؛ اتحاد نامقدس نیروهای ارتجاعی محکوم به فناست؛ صادرات احزاب از پاکستان. پاره‌ای از شعارهایی که در آنها جلب توجه می‌کنند: «چهره کریه امپریالیست ها برای همیشه در پردهٔ ابهام باقی نخواهد ماند»، «آزادی زنان با آزادی کار از قید استثمار و سرمایه همراه است»، «امپریالیست‌ها ببرهای کاغذی هستند، باید از آنها نهراسید و با تمام قوا با آنها به مبارزه برخیزیم»، «طالبان علف های هرزه‌ای بیش نیستند و با اندک تصادمی با نیروهای انقلابی نیست و نابود می‌گردند».

چاپ و پخش نشریاتی چون «راهنما» همچون خنجری در چشم خاینان بنیادگرا می‌خلد. دوام و هرچه پربارتر شدن «راهنما» آرزوی ماست. شعر معروف «جوانمرگ جفا» سروده‌ی باقی قایل‌زاده از شماره دوازدهم «راهنما»:

جوانمرگ جفا

تاب پرواز ندارم به من امداد کنید
دوستان گوش به این ناله و فریاد کنید
چه نمودم که مرا در قفس انداخته اید
قدمی رنجه سوی منزل صیاد کنید
زو بپرسید گرفتاری مرغان چمن
لیک باید حذرازآن ستم ایجاد کنید
حلقه دام بود حلقه دروازه او
دست و پا جمع در آن کوچهٔ بیداد کنید
در نیاور دلیل قفس و دامم را
روی در گلکده بابلبل آزاد کنید
باغبان را برسانید سلامی ازمن
لحظه‌یی بیش گل یاسمنم یاد کنید
حفظ خون رگ خشکیده چه حاصل دارد
چاره نشتر بر نندهٔ فساد کنید
بعد شایسته سرایید دوبیتی ز بهار
طفل اشعار مرا از کرم استاد کنید
«من نگویم که مرا از قفس آزاد کنید
قفسم برده به باغی و دلم شاد کنید
آشیان من بیچاره اگر سوخت چه باک
فکر ویران شدن خانهٔ صیاد کنید»
زیب تابوت جوانمرگ جفا، آزادی
پاره های جگر باقی غمزاد کنید

(باقی قایل زاده)

فتانه گیلانی دیگر چادرش را پیش پای خاینان بنیادگرا نمی‌اندازد؛ «چادر صلح» تورپیکی سنگین هم به هوا شد!

در اپریل سال جاری در برنامه «صحبت اهل نظر» از بی‌بی‌سی، غیر از هماسعید از «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» دوتن دیگر فتانه گیلانی و تورپیکی سنگین نیز شرکت داشتند. حرف های خانم گیلانی باز هم متأسفانه با روحیه و سیاست سازشکاری با خاینان بنیادگرا آلوده بود. لیکن در یکجا که اظهار داشت: «خانم هما سعید چیزی که گفتند در جواب یک خبرنگار گفتم و این در شروع آمدن مجاهدین بود.» آیا درست است آن را اینطور تلقی کنیم که وی پروژه چادراندازی پیش پای سران خاین جهادی را فقط در «شروع آمدن» آنان مطرح کرده بود ولی حالا دیگر از «پروژه» مذکور دست برداشته است؟ اگر این تلقی درست باشد در آنصورت بنظر می‌رسد وی به اعمال سراسر خیانت و جنایت باندهای جهادی پی برده و آنان را بی‌ناموسان و مادرنشناسانی می‌داند که به پهن کردن پالان خر در برابر شان هم نمی‌ارزند چه رسد به چادر زنان شرافتمند، غیور و آزادیخواه کشور.

از سایر سخنان خانم فتانه می‌گذریم اما بد نیست روی چند جمله‌اش مکث شود که برای آگاهی خوانندگان ما مفید خواهد بود.

۱) «در تاریخ افغانستان که خوانده‌یم یا از کلان های خود شنیده‌یم که به چادر زن و یک زن سرسفید مردها همیشه احترام می‌کنند که متأسفانه همین احترام از پیش مردم ما برداشته شده. دو نسل در افغانستان در شرایط جنگ پرورش یافته اند که این احترام را نمی‌فهمند.»

خانم فتانه که تاریخ خوانده، کاش به تاریخ شش سال اخیر هم که در متنش بسر برده توجه می‌کرد و از «کلان های» خود می‌شنید که در گذشته ها، در سیاهترین حوادث تاریخی هم مفهوم انسان و انسانیت بکلی زیر پا نمی‌شد. فاتحان تجاوزکار خارجی و داخلی به هر حال به نحوی و به میزان های متفاوتی، خود و اعمال خود را کاملاً تهی از شرف و انسانیت نمی‌ساختند. یعنی در خونبارترین دوره های تاریخ افغانستان هم، بر مردم ما و مخصوصاً مردم کابل اینقدر کشتار و غارت و رهزنی و تجاوز و هتک حرمت نسبت به زنان و کودکان و سالمندان نرفته بود که بعد از فاجعه ۸ ثور رفت. کرامت زنان چه که کرامت هر چه اثری از انسانیت و طبیعت انسانی داشت توسط باندهای خاین جهادی زیر پا شد. ولی خوب توجه کنید خانم فتانه که حکم «احترام (نسبت به زنان) از پیش مردم ما برداشته شده» کاملاً غلط و توهین شدید علیه مردم ماست. زیرا هر چه دیدیم و خواهیم دید ناشی از ستم و خیانت و رذالت مشتی تبهکار پرعقده و منحرف است که خود را «جهادی» می‌خوانند اما «احترام نسبت به زنان» از «پیش» مردم ما «برداشته» نشده‌است. در مقابل ۲۳ میلیون جمعیت افغانستان، تعداد آن فاشیست های مذهبی جمعاً به ۵۰ هزار نفر هم نمی‌رسد. این میهنفروشان کثیف و توده های مردم ما را دریاهایی از خون و آتش و بیزاری ابدی از هم جدا می‌سازد.

یک طرف «دو نسل در افغانستان در شرایط جنگ پرورش یافته اند» را همان اقلیتی چند ده‌هزارنفری تشکیل می‌دهد که انسانهایی بیمار، خون‌آشام، تامغز استخوان فرومایه، متجاوز به خواهر و مادرشان، بیگانه‌پرست و ثروت اندوز اند و اینان طرف دیگر را که همان اکثریت مردم باشد از هستی و خوشی و سواد و فرهنگ محروم داشته اند اما برعکس گفته شما، فاشیست های جهادی و طالبی سرشت انسانی و روحیه احترام به زن را از آنان نتوانسته‌اند بگیرند. خلاصه مردم غرق در ماتم افغانستان احترام به زن و هر چیز انسانی دیگر را «می‌فهمند» اما برای ستمکاران بذات جهادی و طالبی جز سلاح، پول و وطنفروشی هیچ ارزش و عنعنه دیگری معتبر نیست و اتخاذ سیاست های سازشکارانه، خصوصیت ضدزن و ددمنش آنان را بیشتر تقویت خواهد کرد.

۲) «سران مجاهدین که البته کل شان خیانتکار و خاین نیستند و در بین این رهبران شخصیت های نیک‌نام و عالی صفت هستند.»

خانم فتانه، آیا می‌توانید آن سران بنیادگرا را که خاین نبوده بلکه «نیک‌نام و عالی صفت هستند» و بعد از فاجعه ۸ ثور نامهای شان نزد مردم ما و دنیا، با بدترین نوع خیانتکاری و جنایت‌پیشگی مرادف نشده باشد، معرفی کنید؟ حتی صبغت‌اله مجددی که قبلاً از لوث بنیادگرایی تا حدودی بری بود، با معامله گری های بی‌شرمانه و پیهم با گلبدین، ربانی، مسعود، دوستم، خلیلی وغیره آبرویش رفت و تنها جنبه مثبت زندگیش را که نبودن در جرگه جنایتکاران بنیادگرا بود از دست داد.

از این مهمتر، شما جرأت و لطف کنید و لااقل یکبار و برای همیشه «رهبران خیانتکار و خاین» را نام ببرید تا ببینیم آن خاینان جهادی از نظر شما کیانند؟ اگر این «رهبران» جنایتکار را نام نگیرید و ترس و لرز و سیاست سازشکاری را با خاینان بنیادگرا زیر هر نامی و مثلاً «دیپلماسی» بپوشانید، پس مجدداً ثابت خواهد شد که حدس ما در مورد ایجاد تغییری کوچک در موضعگیری شما واهی بوده و شما (آگاهانه یا ناآگاهانه) تنها وظیفه‌ای که دارید اینست که «اجتماع زنان» را مقابل «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» و «زن افغان» را مقابل «پیام‌زن» علم کنید تا در واقع مقابل فعالیتهای قاطع و ضدسازشکاری «راوا»، سیاستهای سازشکارانه را اشاعه دهید و در نتیجه دل بنیادگرایان را بدست آورید تا شاید خدا مهربان شود و در کدام

چه گرمک دیگر جای نوکرانی چون قدریه یزدانپرست ها، آمنه افضلی ها و شفیقه حبیبی ها را اشغال کنید.

خانم فتانه، شما اگر هزار بار هم شعر «هرگز برنمی گردم» سروده ی مینای شهید را در صفحه اول «زن افغان» (بدون ذکر نام بزرگ و الهامبخش او یا حتی با ذکر نامش) چاپ کنید*، اهمیت ندارد. مهم اینست که شما از سیاست معامله جویانه با خاینان بنیادگرا دست کشیده و بنوبه ی خودبخش هایی از زنان جگرسوخته ی ما را علیه دشمنان پلید جهادی و طالبی بسیج کنید.

اما در برنامه مذکور، حرفهای تورپیکی سنگین جالبتر و خنده آورتر بود. او در واقع راه سازشکارانه ی سالها پیش فتانه گیلانی دایر بر «چادراندازی» پیش پای خاینان بنیادگرا را بسط داده و نامش را گذاشته «پروژه چادر صلح»! طبق فرمایشات وی: «این چادر صلح از طرف زنان سرسفید و زنان مورد احترام جامعه یا قبیله که اینان بین افراد درگیر در جنگ میانجیگری می کنند چادر هموار می کنند و با این کار خود دو طرف جنگ را وادار می سازند که بین خود نشسته و صلح کنند. ما می خواهیم از این طریق استفاده کرده به جهانیان ثابت کنیم که زن افغان ازینطریق می تواند در کشور خود که سالها جنگ دیده کمکی کنند.»

نه خانم تورپیکی، آن عنعنه ای که صحبتش را کرده اید فقط و فقط در سالهای دور، بین قبایل و اقوام و از همه مهمتر بین مردان کشور رایج بود و نه بین نامردان و بی ناموسان. از جانب دیگر ناف سران قبایل و اقوام آن دوران به ناف امریکا و فرانسه و عربستان و ایران و پاکستان وغیره بسته نبود. اما بنیادگرایان با تمام تار و پود وابسته به دولتها و دستگاههای جاسوسی بیگانه اند که جز در قدرت ماندن و به قدرت رسیدن و رقصیدن به دهل مالکان شان به هیچ چیز دیگری وقعی قایل نیستند.

تورپیکی خانم، آیا شما معتقدید که کسانی که رذالت و بی شرافتی و رهزنی را در حدی رسانیدند که حتی فغان رژیم های ایران و عربستان را علیه خود بالا کردند، حاضر خواهند بود «پروژه چادر صلح» شما را جدی بگیرند؟ آیا خاینان بنیادگرا که از همان ابتدای تجاوز به کابل، دهشتناکترین بی ناموسی های عالم را علیه زنان بی پناه و غمزده ی ما مرتکب شدند، و به قسم به خدا و رسول و قرآن در خانه کعبه و در حضور باداران شان وفادار نماندند، حالا چشم براه پروژه تهیه شده ی شما در ژنو اند؟ **آیا شما واقعاً تصور می کنید جنایتکاران بنیادگرا که به عصمت هزاران مادر و خواهر و حتی برادرکان ما دست بردند، باز هم انتظار دارند که زنان بجای سوگند خوردن به انتقامگیری از آنان، «پروژه چادر صلح» را به حضور نامحترم شان پیشکش کنند؟** آیا زنان افغانستان فقط و فقط برای همین هست شده اند که پس از تجربه کردن آنهمه شرفباختگی و تبهکاری باندهای بنیادگرا، خود را بی دست و پا و خوار و حقیر شمرده و تنها به نمایش مسخره ی «چادراندازی» جهت ختم جنگ بین سگان بیگانه دل خوش دارند؟

جواب این سوال ها از طرف شما و شرکاء به یقین مثبت خواهد بود زیرا **شما خواهان سرنگونی حاکمیت بنیادگرایان نیستید. شما طبق سیاست خاینانه ی سازشکاری، ضمن داشتن «انتقاد»هایی «خواهرانه» به میهنفروشان بنیادگرا، آرزومندید که در گرفتن زمام قدرت با آنان شریک باشید.** سگ جنگی جاری یکی از مشکلات سر راه تان را می سازد و اینست که می خواهید با چادر بازی و عملیاتی از این قبیل، جلادان را آشتی دهید تا آنوقت موفق شوید خود و شرکای تان را منحیث مهره های این و یا آن باند، در ادامه ستمکاری بر زن و مرد سوگوار ما با خاینان خون آشام همدست و همنوا سازید.

اما جواب سوال ها از طرف ما و سایر تشکل های آزادیخواه و اکثریت مردم و مخصوصاً زنان ما مطلقاً منفی است. ما اعتقاد راسخ داریم که زنان همانند مردانِ تیر بنیادگرا خورده ی ما می توانند متشکل شده و به یکی از موثرترین نیروهای ضد جانوران بنیادگرا بدل شوند. فاشیست های مذهبی ضد انسانی ترین و شنیع ترین تجاوزات و ضربات روحی و جسمی را بر زنان ما وارد آورده اند و از اینرو می توانند و باید سهم بزرگی در برکندن ریشه ی بنیادگرایان اداء نمایند. زنان ما را فقط «چادرانداز» آنهم پیش پای کثیفترین ستمکاران عصر دانستن، پست ترین نوع اهانت و به هیچ انگاشتن آنان بشمار می رود. تورپیکی خانم نباید تاریخ مبارزات زنان افغانستان را با چادر بازی واهی و ساختگی اش بپوشاند. او باید به یاد

بقیه در صفحه (۵۵)

تورپیکی خانم، آیا شما معتقدید که کسانی که رذالت و بی شرافتی و رهزنی را در حدی رسانیدند که حتی فغان رژیم های ایران و عربستان را علیه خود بالا کردند، حاضر خواهند بود «پروژه چادر صلح» شما را جدی بگیرند؟ آیا خاینان بنیادگرا که از همان ابتدای تجاوز به کابل، دهشتناکترین بی ناموسی های عالم را علیه زنان بی پناه و غمزده ی ما مرتکب شدند، و به قسم به خدا و رسول و قرآن در خانه کعبه و درحضورباداران شان وفادار نماندند، حالا چشم براه پروژه تهیه شده ی شما در ژنو اند؟

---

*- «زن افغان» در شماره دوم، فبروری ۱۹۹۸ اش شعر «هرگز برنمی گردم» را بدون آوردن نام سراینده اش به چاپ رسانیده است.

طالبان، کثیفترین ریاکاران یا بی‌شرم‌ترین دروغگویان؟

مستر مولوی شهاب‌الدین دلاور این گلها بروی خوانندگان، سفیر طالبان در عربستان، در دارالعلوم حقانیه در اکوره‌ختک ضمن پراندن اراجیف دیگری گفت:

«دولت به حقوق بشر و بخصوص به حقوق زنان توجه دارد. مثال حقوق بشر افغانستان در جهان نمونه است.» («فرنتیرپست»، ۹ مارچ ۱۹۹۸)

ولی طالب ناکرام دیگری بنام عبدالرحیم هوتکی معین اطلاعات و کلتور، بی‌خبر از اینکه سفیر صاحبش با آن مسخره گی بالا دنیا را به خنده انداخته، در همان روز می‌فرماید:

«محدویت‌ها (علیه زنان) علی‌الرغم فشار بین‌المللی ادامه خواهد یافت. در شرایط مساعد، حقوق زنان طبق شریعت احیأ خواهد شد. وقتی جنگ خاتمه یابد محدودیت‌ها در مورد سهولت‌هایی برای زنان از بین خواهند رفت اما درحال حاضر سهولت‌های مذکور وجود ندارند.» (روزنامه‌های مختلف به نقل از خبرگزاری فرانسه، ۹ مارچ ۱۹۹۸)

البته هیچکس گله نمی‌کند که چرا فاشیست دومی محروم بودن زنان ما از هرگونه آزادی انسانی را فقط «محدودیت‌ها در مورد سهولت‌ها» می‌نامد و چرا فاشیست اولی با آن فکاهی خاینانه‌اش بر زخم مردم و بخصوص زنان ما نمک می‌پاشد. اینان به مثابه فرزندان خلف نازیها از لحاظ بی‌رحمی و خشونت و قومپرستی، باید همچون پدرشان گوبلز دروغ بپرانند. لیکن تف و نفرین بر نبی‌مصداق‌ها، ا.نگارنگرها و سایر پادوان روشنفکر طالبان که بر هر چه شرم و شرف انسانی است پانهاده وبرای این جانوران بی‌شاخ ودم تبلیغ می‌کنند. □



زنان عذابدیده‌ی ما در پشاور گدایی می‌کنند؛ روی خاینان جهادی و طالبی سیاه که آنان را از هستی ساقط ساخته اند

خاینان بنیادگرا و پجیرو و پای خر

در افغانستان طالبان تقویم قمری را جاگزین تقویم خورشیدی کرده‌اند ولی نمی‌دانیم آنان چه وقت موترهای لوکس پجیرو را به شترها و تانکهای خود را به اسب‌ها بدل خواهند ساخت تا واقعاً محیط قرن هفتم بعد از میلاد را احیا کنند. («مسلم»، ۱۷ مارچ ۱۹۹۸)

کرنل (متقاعد) غ.ب. بخاری، پشاور

یک جواب ما به کرنل بخاری داریم:

آنان هرگز به رضای خود از موترها و تانک‌ها پایین نخواهند شد. فقط نیروی قیام مردم افغانستان خواهد بود که آنان و نیز برادران خاین جهادی شان را از بین پجیروها و تانک‌ها به زور بیرون کشیده و هر چند تا رابه پای مرکبی بسته و راهی همان جاهایی سازند که آورده شده بودند.

اما بسیاری از مردم نظر دارند که رهبران خاین آنان اول باید مدتی نامعلوم در باغ وحش کابل و به نمایش گذاشته شده و سپس به همان صورتی که درفوق‌آمد،عطای صاحبان خارجی شان به لقای شان شود! □

مزدوران افغانی بنیادگرایان پاکستانی

آدمکشی مشهور به نام رمضان که علاوه بر دست داشتن در قتل افسر پلیس گوجرانواله، متهم به فعالیتهای تروریستی در چندین شهر پاکستان است، به اعمال مختلف تروریستی‌اش اعتراف کرده است.

به قول پلیس، رمضان آشکار ساخته است که او از افغانستان بوده و بنابر دعوت‌اخترسالار نایب امیر «لشکرجنگوی» (گروه تروریستی سنی مذهب) به پاکستان آمد. □ *«فرنتیرپست» اول جون ۱۹۹۷*

مسکو به کی متکی است؟

«فرنتیرپست» ۲۷ اگست ۱۹۹۷ طی مقاله‌ای درباره طالبان می‌نویسد:

«مسکو به ۱۵۰۰۰ تا ۲۰۰۰۰ نیروهای احمدشاه مسعود، زدوخورد های شیعه وسنی وتصادم منافع ایران، پاکستان وغرب در منطقه متکی می‌باشد.»

بزرگ علوی، نویسنده‌ای بـزرگ که تا آخر بزرگ نماند

سیاست لحظه‌ای آغاز می‌شود که آدمها به قلمروارزش‌های کلی انسانی ارتقا می‌یابند. ورود به قلمرو سیاست چیزی نیست جز ترک‌موقعیت انفرادی و ترقی به سوی جمع.

مارتی‌نز

بزرگ علوی (۱۲۸۲ - ۱۳۷۵) نویسنده‌ای معروف و محبوب به حساب می‌رفت زیرا اغلب آثارش حاوی مایه‌هایی ضد ستم و دفاع از توده‌های محروم ایران و مبارزات آنان بودند. او هر چند به حزب توده این عامل رسوای مسکو وابسته بود معذلک داستانهایش این بار ذلت را با خود حمل نمی‌کردند و مثلاً با شعرهای بشدت مبتذل و کی‌جی‌بی‌ای داکتر اسداله حبیب و یا داستانهای خنثی و بی جبهه‌ی داکتر اکرم عثمان شباهتی نداشتند.

با اینحال ارزش یک هنرمند تا زمانیست که او متضاد و خاین به کارهایش واقع نشود و سمت‌گیری مثبت سیاسی‌اش راه انحطاط و زوال و ارتجاع را نه پیماید و درغیر آن نویسنده، شاعر یا هر هنرمندی هر قدر هم برجسته و پرآوازه، از موقعیت رفیعی که نزد مردم به دست آورده باشد ناگهان و با شدت تمام به زمین می‌خورد و از آن ابهت جز لکه‌ای به جا نمی‌ماند. بزرگ علوی متأسفانه به این سقوط گرفتار آمد. چنانچه متذکر شدیم اگر لیاقت و استعداد ادبی وی به هیچوجه قابل مقایسه با شاعران و نویسندگان خاین، مرتد یا تسلیم‌طلب وطنی ما نیست اما شیوه و سطح غلتیدن او در دامن رژیم ایران، انسان را بلافاصله به یاد تملق و معامله‌جویی نکبتبار رهنورد زریاب، داکتر اکرم عثمان، نرشیرنگارگر و امثال شان با خاینان بنیادگرا می‌اندازد. نکته جالب توجه اینست که شاید کلیه نشریات ایرانی چاپ خارج درباره بزرگ علوی نوشتند اما به استثنای تعداد کمی، اکثر آنها از پرداختن به «غیرسیاسی» شدن و «بیطرف» شدن نویسنده مقابل فاشیزم مذهبی حاکم در ایران در سالهای آخر عمرش، با اغماض کراهت‌انگیزی طفره رفتند. از آنجایی که این سبک برخورد مغرضانه و ناصادقانه را در مورد شاعران و نویسندگان وطنی سابقاً خادی یا بهرحال چاکر روسها و میهنفروشان و فعلاً پادو بنیادگرایان و مبلغ سازش با آن جنایت پیشگان در نشریات خادی - جهادی فراوان شاهد بوده‌ایم، پس اگر به این خاطر هم شده، تنزل بزرگ علوی از مقام نویسنده و محققی معتبر به مماشاتگر با خونبارترین استبداد در کره‌زمین را باید دید و طرد کرد.

بزرگ علوی در نوامبر ۱۹۹۶ طی مصاحبه‌ای تأکید داشت که از او «سوالات سیاسی نشود» و «مدتهاست که سیاست را کنار گذاشته است».[1] در شرایطی که اشک و خون ملتی از سرو پای دولتی تئوکراتیک می‌بارد، «کنارگذاشتن سیاست» یا به زبان نرشیر ما «مکدر شدن از سیاست»، زشت‌ترین و وقیحانه‌ترین نوع کنار آمدن با آن دولت جنایتکار به شمار می‌رود. البته او می توانست - با آنکه کمی دیر شده بود - آبرویش را بخرد اگر پس از خیانت و مرداری بی‌نظیر احسان طبری و سایر رهبران حزب توده، از آن حزب مزدور و سیاست‌هایش روگردانیش را اعلام و در مبارزه علیه حاکمیت فاشیزم مذهبی در ایران پای می‌فشرد. لیکن برعکس علی‌رغم اینکه در خلق آثاری پربار، از مجموع شاعران و نویسندگان پرچمی مشرب و معامله گر ما پیشی می‌گیرد، گویی سخت از زبونی آنان رنگ گرفته که در جواب به این سوال که «فکر می‌کنید تجدید فعالیت کانون نویسندگان در ایران امکان‌پذیر است؟»، «داهیانه» رهنمود می‌دهد:

«بله آقا عملی‌ست. وجود این کانون صنفی ضروری ست و در حال حاضر هم امکان فعالیت آن هست به شرط آنکه نویسندگان با دولت مخالفت نکنند.»

یعنی بنابر توصیه وی، نویسندگان هر چه می‌خواهند بنویسند اما برآنچه بر زن و مرد همکشورش به علت فقدان آزادی و دموکراسی می‌رود، چشم و وجدان شان را ببندند؛ شنیع‌ترین جنایات در زندانهای مملو از دهها هزار آزادیخواه قهرمان ایران را کاملاً به دست فراموشی سپارند و خلاصه کلیه نویسندگان مبارز باید داکترچنگیز پهلوان‌ها[2] مسعود بهنودها[3] ،هوشنگ گلشیریها[4] و عباس معروفی ها[5] را سر مشق قرار داده، فجایع رژیم ولایت فقیه را توجیه نموده و مردم را به تمکین در برابر آن فراخوانند!

و وقتی مصاحبه گر به او می‌فهماند که: «اما "آقابزرگ" جمهوری اسلامی حتی جمع های کوچک و بی شکل نویسندگان را هم تحمل نمی‌کند. قلم کسانی را که از آزادی قلم می‌گویند می‌شکنند. اطلاع دارید که تازه‌ترین دسته گلی که به آب داده چیست؟ فرج سرکوهی مدتی‌ست که مفقودالاثر شده است و...»

ولی آقا بزرگ علوی که گویا تصمیم گرفته است تا فرق در لجن سکوت و سازش با جمهوری اسلامی و جنایاتش غوطه بزند، به طرز زننده‌ای از پاسخ دادن شانه خالی می‌کند:

«والله مسعود جان، بنده از این چیزهابی اطلاعم واطلاعی ندار م»(!)

در پاسخ به اینکه: «نظرتان در مورد کانون نویسندگان ایران در تبعید چیست؟» ضمن تحقیر کانون، به نحو نفرتباری نسبت به آن اظهار بی‌اطلاعی می‌کند:

«والله من اطلاعاتی در مورد این کانون ندارم. می‌دانم اختلاف هائی دارند. اما بی اطلاعم. اصلاً این کانون چه کار می‌کند؟ فعالیتی هم دارد؟ چه فایده‌ای دارد؟ کانون باید در ایران تشکیل شود آقاجان.»

بلی، از نظر نویسنده‌ای «غیر سیاسی» شده، کانون نویسندگان باید در ایران تشکیل شود و زیر نظر و ارشاد پلیس جمهوری اسلامی قرار داشته باشد تا هیچگاه به «گمراهی» و «گناه» دفاع از آزادی و مردم و ضدیت با فاشیزم مذهبی درنغلتد! حرفهای بزرگ علوی فقط با اظهارات نرشیر نگارگر، نبی مصداق و سایر عوامل پست طالبی و جهادی همخوانی دارد و هیچ نویسنده‌ای شرافتمند نیست که به زبان آوردن آنها را فرومایگی نشمارد.

سرانجام نویسنده «پنجاه و سه نفر» برای به دست آوردن دل جمهوری اسلامی، در برابر توضیح مصاحبه گر که «کانون نویسندگان ایران در تبعید کارهائی انجام داده و می‌دهد که نمونه‌هایش را خدمت شما عرض می‌کنم»، محافظه کاری، بزدلی و گریزش از نوشتن برای مردم ایرانِ زیر ساطور سهمناک جمهوری اسلامی را به اوج می‌رساند:

«بسیار عالی است. اما من عضو این کانون نمی‌شوم. چون چنین جمعی نمی‌تواند صنفی بماند و جنبه‌ی سیاسی پیدا می‌کند.»(۶)

و بدینگونه نویسنده‌ای نامدار تمام خاطره‌های ارزشمند و «چشمهایش» را زیرخاکی پرذلت مدفون می‌سازد.

از اینها گذشته او دیگر نیست که ببیند اگر چیزی هم از شخصیتش باقی مانده بود، با تقدیم شعری به آواز واصف باختری این سرخیل شاعران تسلیم‌طلب و سازشکار با جنایتکاران بنیادگرا، از وی ربوده شد.(۷) □

یادداشت ها

۱- گفتگوی مسعود نقره کار با بزرگ علوی، («آرش» شماره ۵۹) تمامی نقل قولهای بدون ذکر مأخذ از همین منبع است.

۲- داکتر چنگیز پهلوان مشاور رژیم ایران و ناصح آن که باید جمهوری اسلامی از طریق فرهنگ حوزه نفوذش را در افغانستان بگستراند. یک «جهادی» ایرانی، دوست و مبلغ آشکار برهان‌الدین ربانی وکسی است که در شورای مرحوم «امیر صاحب عمومی حوزه غرب و جنوب غرب دولت اسلامی افغانستان، دگرجنرال امیر اسمعیل خان» در هرات خوش و خندان و با احساسات عمیقاً «جهادی» حضور یافته بود و آن امیرک خاین و فاسد را «سردار دلیر مجاهدین»، «امیر محبوب جنوب غرب افغانستان»، «فرماندهی برجسته» و مجموع «امیران» و امیرچه های هرات را «بزرگان» می‌نامد و در نوحه‌اش برای علاوالدین خانِ کشته‌ی دست برادران طالبیش، می‌نویسد: «علاوالدین خان در یکی از جبهه‌های نبرد علیه طالبان جراحت دیده بود و **تن نازنینش** قدرت پیشین را نداشت»! همچنین بی شرمانه مدعیست که با کشته شدن «استاد مزاری» مردم افغانستان «داغدار» شدند! («کلک» شماره ۷۹-۷۶)

۳- مسعود بهنود که گوش بسیاری از خوانندگان ما با صدای ایشان از بی بی سی آشنا خواهد بود. او کارکشته ترین تطهیرکننده‌ی رژیم ایران و جناح های به اصطلاح «چپ» و «راست» آن است. او طوری با وجد و آزاردهنده صحبت می‌کند که گویی رژیم ایران از دموکراتیک ترین رژیم های حاضر در دنیا باشد و خودش هم مفسر آزادمنشی که هیچ قید و بند و ملاحظه و سانسوری در «دار الخلافه» اش سراغ ندارد!

۴ - هوشنگ گلشیری از نویسندگان معروف ایران که همانند نرشیر نگارگر افغانی تأکید دارد که دلش «از سیاست مکدر است» ولی بنابر نوشته‌ی زرین تاج رمضانی در «آرش» شماره ۶۲:

«اما دیری نمی پاید که دم خروس از زیر قبای جناب ایشان نمودار می شود و عیان می گردد که جناب گلشیری غیر سیاسی، نه تنها خود شان بلکه خانواده‌ی محترم شان هم سیاسی هستند. گلشیری در رابطه با انتخاب یکی از آدم خواران اسلامی به سمت ریاست حکومت می‌گوید:

"دخترم با من تماس گرفت و گفت پدر پیروز شدیم." وگویا ایشان هم از شدت خوشحالی اشک در چشمانشان حلقه می بند و قلم را بر کاغذ گردانده این پیروزی را به خلیفه‌ی مسلمین تبریک می گوید.»

فرق «سیاست گریز» ایرانی با «سیاست گریز» وطنی اینست که گلشیری با آن تبریک گویی فقط زبانش را ملوث ساخت ولی نرشیر ما با بوسه زدن به پای «امیرالمؤمنین»، چشم و زبانش را.

۵- عباس معروفی نویسنده و سردبیر مجله «گردون» با آنکه با تحقیر محکومیت به دره خوردن از دولت ایران مواجه شد، قرار معلوم همینکه در آلمان جابجا گردید، بصورت نرشیر نگارگر و شرکاء درآمده و تبلیغ سیاست کنار آمدن با جناح خاتمی رژیم ایران را به عنوان وظیفه‌ای مقدس در برابرش نهاده است.

۶- گویا ایشان قبلاً هم تلاش ورزیده از بی خرد بودن کامل خود به رژیم خاطر جمعی بدهد. عفت داداش پور در پایان یادواره‌ای از وی می نویسد: «یکبار برایش ترتیب یک مصاحبه رادیویی در امریکا دادم. پذیرفت به یک شرط: «بحث سیاسی موقوف!» («آفتاب» شماره ۲۴)

همچنین در جواب سوال دونه رفعت (مولف کتاب «ورق پاره های زندان بزرگ علوی: حماسه‌ای ادبی») در مورد سیاست و فعالیتهای سیاسی می گوید:

«گروهی از مردم جانبدار نظریه های چپ هستند و گروهی نیز مخالف آنان اند. هر دو گروه هم خود را محق می پندارند. هرگروهی برای خودش، موضعی دارد. از سوی دیگر شخص «سیاسی» هم داریم. مقصودم شخصی است که در امور سیاسی شرکت دارد. این نوع افراد هم برای خودشان گروهی هستند... که من مطلقاً به این گروه تعلق ندارم.» (به نقل از "کتاب سخن"، بکوشش صفدر تقی زاده، تهران ۱۳۶۸)

۷- «بزرگمرد نام آور» برای بزرگ علوی مدیحه‌ای با عنوان «زرین موج های خونفشان فریاد!» گفته است.

پیام زن چرا تیری در شقیقه‌ی جنایت‌پیشگان جهادی و طالبی است؟
پیام زن چرا مورد تنفر و حمله هیستریک «فرهنگیان» سازشکار و تسلیم‌طلب است؟

زیرا:

پیام زن با آنکه هرگز خود را حامل انحصاری حقیقت نمی‌داند ولی تنها نشریه‌ایست که از ابتداء تا حال خواستار سرنگونی تام و تمام بنیادگرایان از هر قماش و منادی و مبارزه‌ای آشتی‌ناپذیر، قاطع و تا به آخر با آن دشمنان قسم خورده‌ی مردم ما بوده؛

پیام زن یگانه نشریه‌ایست که برضد تمامی جریان‌ها و افراد مماشات طلب و سازشکار با بنیادگرایان، به مبارزه‌ای بی‌امان برخاسته است؛

پیام زن ماهیت کلیه گروهها، نشریات و عناصری که «درد» شان را عدم وحدت و سگ جنگی بین باندهای جنایت‌پیشه‌ی بنیادگرا می‌سازد بمثابه گروهها، نشریات و عناصر در تحلیل نهایی خدمتگار کم مزد جنایت‌پیشگان مذکور برملا ساخته است؛

پیام زن ازچهره‌آن به‌اصطلاح فرهنگیانی پرده‌برگرفته‌است که اول خودرابه پوشالیان فروخته بودند و پس از سقوط رژیم نجیب میهنفروش، با زبونی بی‌نظیری خود را به بنیادگرایان عرضه می‌کنند؛

پیام زن ماسک آن سیاستمداران و دیپلماتهای خاینی را پاره کرده است که زیرنام «منافع علیای ملی»، بصورت سگان زنجیری خاینان جهادی و طالبی در مجامع بین‌المللی وکشورهای خارجی برای صاحبان شان می‌دوند؛

پیام زن تنها نشریه ایست که مستمراً و با قاطعیت از جدایی دین و دولت درافغانستانِ‌آینده طرفداری می‌کند تا دیگر هیچ فرد و تشکلی نتواند بنام مذهب و شریعت به هر جنایت و رذالتی که دلش خواست دست زند؛

پیام زن مبارز پیگیر و راستین آزادی، دموکراسی و حقوق زنان بوده است و این خواست‌های بزرگ را هیچگاه از خاینان بنیادگرا مطالبه نکرده بلکه اعتقاد راسخ دارد که نیل به آنها و هر خواست دیگری فقط با برافتادن بنیادگرایان میسر است و نه با چادر انداختن در پیش پای دژخیمان و التماس وگریستن در برابر آنان؛

پیام زن نشریه‌ایست که حداکثر گزارش‌ها از خیانت‌ها، جنایت‌ها وبی‌شرافتی‌های بنیادگرایان را در شش سال اخیر، روشن، رک و بدون ملاحظه کاری به نشر سپرده است؛

پیام زن بدون تردید یگانه نشریه‌ایست که غیر از مردان، آرایش غلیظ زنانی را هم زدوده تا از پس آن چهره پلید خادی و جهادی دستیاران مؤنث جلادان بنیادگرا نمایان گردد؛

پیام زن علی‌الرغم انواع اتهامات سخیف، یگانه نشریه‌ایست که زیر بار محافظه کاری‌های «دموکراتیک»مآبانه یا سایر بهانه جویی‌ها نرفته و درکنار افشای شاعران پوشالی و مجیزگویان خوار بنیادگرایان، به معرفی و تجلیل شاعران انقلابی پرداخته است؛

پیام زن با وجود دشواری‌ها، فشارها و تهدیدهای بی‌شمار روزمره، هیچگاه از مواضع اصولیش در مقابل دولت پاکستان و سایر صاحبان خاینان بنیادگرا عقب نه‌نشسته است؛

پیام زن تنها نشریه‌ای افغانی است که ضمن رد و محکوم ساختن فاشیزم مذهبی حاکم در ایران، مدافع سرسخت پیکار آزادیخواهانه‌ی مردم قهرمان این کشور بوده است و دفاع از گروهها و شخصیت‌های معین مخالف رژیم تئوکراتیک را وظیفه تخطی‌ناپذیر خود دانسته و این در حالی است که اغلب نشریات یا در برابر رژیم ایران سکوت مرگباری اختیار می‌کنند* و یا پاره‌ای هم نظیر مبتذل نامه‌ای موسوم به «افغانستان‌تایمز» از معصوم‌اخلاص، فرومایگی را تا حد ثناخوانی و دعاگویی برای حاکمان ایران می‌رسانند؛

بنابرین کاملاً طبیعی است که تبهکاران بنیادگرا و روشنفکران تسلیم‌طلب در گرو آنان، از انتشار «پیام‌زن» همچون مار به خود بپیچند، دیوانه شوند و اخیراً هم به زبان بی‌ناموسانه‌ی یکی از نمایندگان «منور» شان نظیر ا.نگارگر علیه آن رذیلانه قوله سر دهند. «پیام‌زن» دُم بنیادگرایان و قلم‌بدستان زرخرید آنان را زیر پا کرده و این مهمترین وارزشمندترین دستاوردوخط تمایزآن بانشریات دیگراست؛

پیام‌زن به‌خودمی‌بالدکه تیری است در قلب دشمنان و نه «معراج مؤمن»نامه‌ای که جلادان بنیادگرا و شرکای رنگارنگ شان آن را با اشتیاق مزمزه کنند. اما نشریاتی که چنانچه قبلاً نیز متذکر شده ایم، اگر کار شان نزدیک به سطح «پیام‌زن» نشود، ضرورت وجودی خود را یک به یک از دست خواهند داد، البته به استثنای نشریاتی که با پول منابع معین جاسوسی غرب و برای اشاعه طرز فکر آنها انتشار می‌یابند.□

---

*بطور نمونه، داکتر صاعد طی مقاله‌ای در «فریاد» شماره ۱۳ و ۱۴ ثور و جوزای ۱۳۷۳ نشریه‌ی به اصطلاح «شورای دموکراسی برای افغانستان»، از برخورد به رژیم ایران بطور بی‌شرمانه و نفرت‌انگیزی طفره می‌رود.

بی‌بی حاجیه کلاوس ریاکار یا نادان؟

خوانندگان ما با بی‌بی حاجیه جان سویسی، عضو حرکت مولوی نبی محمدی و طرفدار پشتونستان و پشتون‌ها و غیره محسنات ایشان آشنا هستند. در ۲۹ جنوری ۱۹۹۸ مطبوعات پاکستان بازهم خبر خوش تشریف‌فرمایی وی را به پشاور آوردند با عکسی که ملاحظه می‌کنید و امید «طلبای کرام» هم آن را پسند فرمایند. ولی اینبار او ضمن مصاحبه با «فرنتیرپست»، در مورد آداب مسجد رفتن و برخورد به مسجد، ارشادات قیمتدار هنری نموده بصورت ذیل:

«ایجاد مراکز موسیقی و دکانهای ویدیو، وضع را بدتر ساخته است. این برای من آزار دهنده است وقتی برادران مسلمانم را مخصوصاً در وقت نماز و آذان در دکانهای ویدیو مشغول می‌بینم. کودکان خردسال را دیده‌ام که با ویدیوگیم‌ها سرگرم اند اما کلان‌ها و برادران مسلمان به آنان چیزی نمی‌گویند.» وقتی در بی‌بی حاجیه صاحبه ریاکاری با تظاهر مذهبی دست بدست هم بدهند باید هم از دل گرم و بی‌دردش اینچنین ابلهانه و مالامال از بی‌شعوری سخن تراود. بی‌بی حاجیه صاحبه که با وصف تمام جذبات خارق‌العاده‌ی اسلامی‌اش از کشور سویس دل نمی‌کند، برای ملتی فقیر حتی سرگرمی ویدیو و برای کودکان بدبخت تر و محروم تر آن، استفاده از ویدیوگیم را نیز مناسب نمی‌بیند!

بی‌بی حاجیه، تراکودکان ما هم تمسخر و نفرین می‌کنند که برای خود دموکراسی و رفاه سویس را می‌خواهی ولی برای ما طالبان را.

ما درست گفته‌ایم که تبهکاران بنیادگرا کثیفترین بدنام کنندگان دین اسلام بوده‌اند و حال باید اضافه کرد که نقش اجنت‌هایی نظیر بی‌بی حاجیه‌ها نیز در این امر کمتر از آن جاسوسان نیست. □

بی‌بی حاجیه خانم یکی هم حتماً به خاطر انگشترها، کره‌ها و زنخ‌بند و سربند و بطور کلی تمام فیشن صددرصد اسلامی و شریعتی‌اش است که سخنگوی بین‌المللی فاشیست های مذهبی ما شده است!

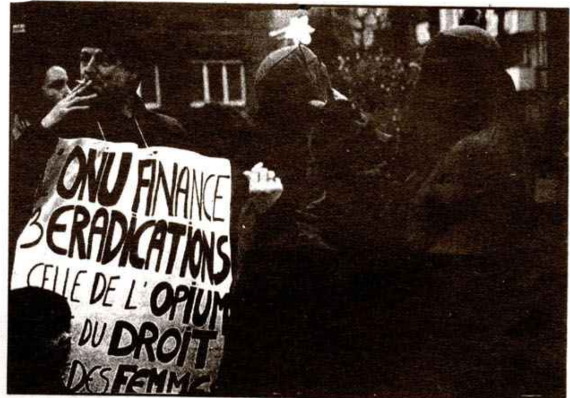


۸ مارچ روز جهانی زن

امسال در سراسر دنیا بنام «گلی برای زنان افغانستان» و «اعتراض علیه نقض حقوق زنان و حقوق اساسی همه‌ی مردم در افغانستان» برگزار شد.



روم: پوشیدن چادری در مظاهره‌ای درمقابل دفتر ملل متحد



بروکسل: مظاهره‌ای با پوشیدن چادری.



پاریس: زنان افغانستان و نمایش چادری در یک میتنگ



منتشر شد

گزارشی کامل از محفلی به مناسبت ۸ مارچ که بیش از هزار نفر در آن شرکت کرده بودند.

برای دریافت آن به ما بنویسید:

RAWA, P.O.BOX 374, QUETTA, PAKISTAN

طالبان حیات خود را در زرع و قاچاق مواد مخدر می‌بینند

بر اساس گزارش خبرگزاری فرانسه، طالبان این موضوع راکه زراعت تریاک تمویل کننده حاکمیت شان است، رد کردند.

منشی‌عمومی اداره کنترل مواد مخدر ملیشا میرنجیب‌الله‌شمس اظهار داشت: «از تمام زمین های زراعتی مطابق قوانین اسلامی شرعی مناسب حال افغانستان، باید مالیات گرفته شود.»

او افزود: «ولی تمامی تریاک حصول شده، سوزانده شده است، ما آنها را نه بخاطر تبلیغ بلکه بخاطر تعهدات مذهبی و بین‌المللی از بین بردیم.» («مسلم»، ۷ می ۱۹۹۸)

ولی دروغگویی طالبان وقتی به اثبات می‌رسد که هیئت جهانی کنترل موادمخدر، افغانستان را بزرگترین پرورش دهنده خشخاش قلمداد می‌نماید:

افغانستان بزرگترین تولیدکننده‌ی غیرقانونی تریاک و ساختن مورفین و هیرویین در جهان بوده و آنها را در لابراتوارهای مخفی در مناطق سرحدی افغانستان ـ پاکستان و عمدتاً در خود افغانستان تهیه می‌کند.

دل جان، عضو هیئت جهانی کنترل موادمخدر در پاکستان می‌گوید:

«تقریباً ۸۰٪ هیروینی که در اروپا به غنیمت گرفته شده از مزارع تریاک افغانستان بدست آمده است. علاوتاً نباید فراموش کرد که تجارب سراسر جهان نشان می‌دهد که سازمانهای جنایتکار درآمد ناشی از موادمخدر را بخاطر خرید اسلحه، واژگون ساختن دولتها و نهادها و نقض حقوق‌بشر بکار می‌گیرند. سروی سال ۱۹۹۷ «برنامه رشد ملل متحد» از تریاک افغانستان، نشاندهنده ۲۵درصد افزایش تولید تخمیناً ۲۸۰۰تن متریک نسبت به سال ۱۹۹۶ می‌باشد، حال‌آنکه منطقه تحت زراعت تریاک ۲/۸٪ و یا تقریباً ۵۸۴۰۰ هکتار افزایش یافته است. («فرنتیرپست»، ۲۵فبروری ۱۹۹۸)

دروغ و فریبکاری طالبان حتی دولت انگلستان را هم خشمگین ساخته که ناتوانی خود را از زبان Ian Black اینطور بیان می‌نماید:

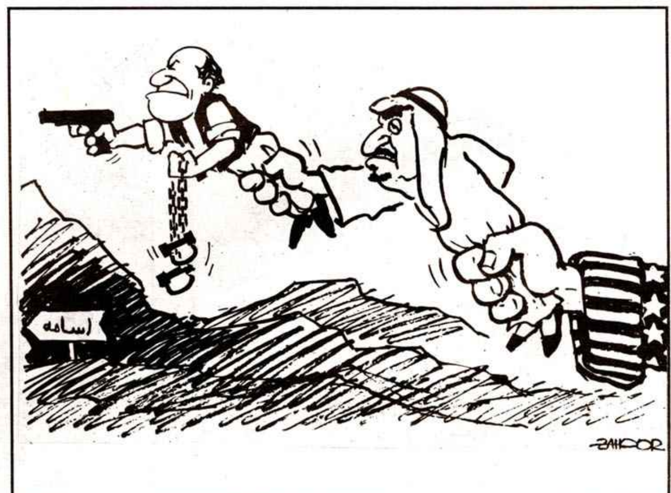
بریتانیه از دادن پول بیشتر در زمینه ریشه کن ساختن موادمخدر در افغانستان صرفنظر کرده مگر اینکه حکومت طالبان به اقدامات وسیعتری علیه تولید و قاچاق هیرویین تعهد بسپارد.

دیریک‌فاچیت، وزیر خارجه به «گاردین» گفته که دولت از پروگرام وسیع ملل متحد حمایت خواهد کرد در صورتی‌که اعانه دهندگان شرایط بیشتری را درکمک شان به افغانستان منظور کنند.

طالبان که ۸۵٪ کشور را اداره می‌کنند، متهم اند که در ازای حفاظت لابراتوارها و انتقال امن موادمخدر از راه مناطق نزدیک به اروپای غرب از قاچاق‌کنندگان موادمخدر پول می‌گیرند.

فاچیت اظهار داشت: «آنان (طالبان)... باید به این سوال پاسخ دهند که چرا پرورش موادمخدر را در افغانستان تشویق می‌کنند و از آن بخاطر مقاصد نظامی خود سود می‌جویند.» («دان» ۳ می ۱۹۹۸)

ودرهمین داروگیرهاست که طالبان ملل متحدر اتهدیدمی‌کنندکه‌در صورتی‌که دولت ربانی رابه رسمیت بشناسند، باز هم به زرع، توسعه و تجارت هیرویین ادامه خواهند داد.» (بی‌بی‌سی، ۱۱جون ۱۹۹۸) □



اسامه بن لادن، قهرمان طالبان و جهادیان

پدر خوانده مشهور مزدوران جهادی و طالبی اسامه بن لادن چهل و چند ساله که امریکا برای دست یافتن به او هنوز با اجیران طالبش جور نیامده، با سه زن و تعدادی نامعلوم از فرزندانش، در حلقه با دیگاردهای خودش در کندهار بسر می‌برد.

(«فرنتیرپست»، ۲۰ می ۱۹۹۸)

گفته می‌شود تا زمانی که اسامه بن لادن بیشتر یا برابر با امریکاییان شکم طالبان را چرب سازد، طالبان مایل نخواهند بود او را به امریکا تحویل دهند. □

مسابقه تسلیحاتی پاکستان و هند به بهای تشدید فقر و فاقه توده‌ها

هندوستان و پاکستان به بهای فایق نیامدن و بی‌اعتنایی به فقر وحشتناک حاکم در آنها به نیروی هستوی بدل شدند زیرا برای سرمایه‌داران هردو خطه، مسابقه تسلیحاتی سودآورتر از فراهم ساختن آب و غذا و دوا و برق و مکتب برای میلیونها شکم گرسنه‌ای است که به روی سرک ها به دنیا می‌آیند و می‌میرند. اما کار به اینجا ختم نمی‌شود، هر دو باید مخارج سرسام‌آورتر دیگری را هم جهت آزمایشات و تکامل بعدی آنها به منظور استفاده از بمب ها در زدن دورترین شهرهای یکدیگر تقبل کنند. و این آنها راکه بخصوص روی مسئله کشمیر غرق کشمکش با هم اند، عمیقتر از هر زمان دیگر وابسته به اروپا و امریکا خواهد ساخت. اغلب کشورهای اسلامی هم با هزار رشته وابسته به امریکا اند که اجازه نخواهند یافت بطور نامحدود از به‌میان آمدن «بمب اسلامی» سخن گفته و ابراز شادی نمایند. در گذشته نیز دولتهای اسلامی هیچگاه نه توانسته و نه خواسته اند که به یاری پاکستان بشتابند. جمهوری اسلامی ایران با توجه به وضع تعزیرات معینی اقتصادی امریکا و متحدانش بر پاکستان، می‌کوشد حتی‌المقدور با آن نزدیک شود، اما پاکستان بیشتر از آن با امریکا رشته دارد که به این آسانی‌ها از هم دریده شود.

نیروی هستوی شدن هند و پاکستان به هیچوجه به معنی همترازی اینها با قدرت‌های پیشرفته هستوی نیست. تنها امریکا و روسیه دارای هزاران سلاح‌های هستوی بوده و هر نقطه این دو سرزمین آسیایی را می‌توانند هدف قرار دهند.

از رقابت مرگبار تسلیحات بین پاکستان و هندوستان قدرت‌های غربی استفاده می‌برند و انفجارهای اخیر آنها نیز از دیده قدرت‌های‌مزبور پوشیده نبوده است. در سالهای رقابت بین امریکا و روسیه و چین، امریکا مستقیم یا غیرمستقیم دانشمندان هسته‌ای هندوستان راکمک کرد و به همین گونه راکتورهای هند با مواد و تکنولوژی قاچاق شده از امریکا، اروپا، روسیه و اسرائیل به کار افتید. بنابر نوشته‌ی «واشنگتن‌پست»، هندوستان از راکتورهایی که ازکانادا و امریکا دریافت داشته بود، پلاتونیم قابل استفاده در بمب را بدست آورد. *(به نقل از «فرنتیرپست»، ۱۹ جون ۱۹۹۸)*

آزمایشات هستوی هندوستان و پاکستان برای هزارویکمین بار ثابت ساخت که چگونه کشورهای امپریالیستی،کشورهای عقب‌مانده را به هر شکلی شده در تقابل با هم نگه‌می‌دارند تا آنها را همواره

درکشوری که میلیاردها دالر برای خریداری، تولید و انکشاف اسلحه به مصرف می‌رسد

دهلی‌جدید ۲۳ اپریل - پنج عضو یک خانواده به شمول سه طفل بخاطر فقری که گریبانگیر شان بود در دهلی دست به خودکشی زده‌اند. یکی از اعضای خانواده به «هندوستان‌تایمز» اظهار داشت: «این خانواده منبع عاید منظمی نداشته و تمام پول شان بالای عضو مسن خانواده که کور است مصرف می‌شد.» پولیس اظهار داشت که یادداشتی مبنی بر خودکشی یک طفل ۱۴ ساله از همان سه طفل بدست آورده است.

«مسلم»، ۲۴اپریل ۱۹۹۸

و بازهم در هندوستان و پاکستان

رام‌نائیک وزیر پلان هند در ۳ جون ۱۹۹۸: «۳۲۰/۳۷ میلیون نفر زیر خط فقر بسر می‌برند.»

دیوراج روزنامه‌نگار گزارش داد که دهقانان فقیر در سراسر هند با بلعیدن ادویه ضد حشرات خودکشی می‌کنند.

و بنابر «فرنتیرپست» ۱۹ جولای ۱۹۹۸، در پاکستان ۳۰ میلیون نفر زیر خط فقر زندگی دارند و به علت وجود فیودالیزم میزان برداشت از هر هکتار زمین در پنجاب پاکستان نصف ایالت پنجاب هند و یکسوم کوریا می‌باشد.



تحت انقیاد داشته استثمار کنند. درعینحال قدرتهای بزرگ که خود دارای انبارهایی عظیم از سلاحهای هسته‌ای اند و مثلاً امریکا جهت تکامل سلاحهای هسته‌ای‌اش بیشتر از دوران جنگ سرد (۳۵ بلیون دالر درسال) به مصرف می‌رساند، علیه هند و پاکستان، تعزیرات اقتصادی وضع خواهند کرد که جز ایجاد فشار بیشتر بر توده‌های رنجبر شبه‌قاره و محروم ساختن دوکشور از دسترسی به تکنولوژی پیشرفته، هدف دیگری را از پیش نخواهد برد.

بهرحال قدرمسلم اینست که مسابقه تسلیحاتی جدید هندوستان و پاکستان برای هر دو ملت انواع مصیبت به بار آورده و موجب دشواریهای تازه‌ی اقتصادی و اجتماعی وخیمی خواهد گردید. □



اگر میلیونها نفر در «بزرگترین دموکراسی جهان» از گرسنگی و بی‌پناهی می‌میرند، هزاران تن دیگر وابسته به طبقات محروم توسط بالایی ها قصابی می‌شوند. عکس اجسادی از ۲۰ نفر متعلق به کاست پایینی را نشان می‌دهد که توسط زمینداران کاست بالایی در ایالت بیهار سلاخی شده اند

«طلبه کرام»

بینی تان را پاک کنید!

در جریان عکس‌العمل‌های دولت های مختلف در ارتباط به آزمایش‌های هسته‌ای پاکستان، مطبوعات این کشور در ۲۵ جون ۱۹۹۸ از برخورد «امارت اسلامی طالبان» هم گزارش دادند که گویا چلی‌های کرام با آنکه دست زدن به آزمایش را حق پاکستان مقابل تهدیدهای هندوستان دانسته‌اند اما از پاکستان توقع خویشتن‌داری کرده‌اند تا مسابقات هسته‌ای گسترش نیابند!

در برابر این بی‌شرمی ملاهای تا مغزاستخوان ضد علم و ضد آزادی و ضد زن که به خود اجازه اظهار نظر روی مسایلی از این قبیل را هم می‌دهند هیچ گپی مناسب نخواهد بود جز اینکه به آنان گفته شود: بینی تان را پاک کنید!

میلیونها گرسنه در فراوانی امریکا

شیکاگو (رویترز) ـ طبق یک بررسی منتشر شده، در سال گذشته بیش از ۲۱ میلیون امریکایی در صدد دریافت کمک عاجل مواد غذایی برآمدند که در هر پنج نفر آن ۳ نفر را زنان تشکیل می‌دادند.

سروی بانک غذایی Secord Harvest از ۱۲۰۰۰ سازمانهای خیریه، حاکیست که ۳۸٪ مشتریان کمک عاجل مواد غذایی اطفال پایینتر از ۱۸ سال بوده اند.

کریستن والدیمیروف رئیس Secord Harvest اظهار داشت: «نگران‌کننده‌ترین حقایق بدست آمده از این سروی عبارتست از ارتباط بین گرسنگی و صحت.»

او افزود: «۲۸ در صد سروی شدگان باید بین مواظبت طبی، دریافت نسخه یا خریداری مواد غذایی یکی را انتخاب می‌کردند. و ۳۷ درصد به خاطر عدم توانایی مالی از مواظبت طبی محروم اند. در هرده کودک یکی از آنان در ماه گذشته از موادغذایی محروم بوده است.» □

(«دان»، ۱۲ مارچ ۱۹۹۸)

پیـــام زن و خوانـــدگان

آدرس مکاتباتی:
RAWA
P.O.Box743
Quetta
Pakistan

پست الکترونیک: rawa@rawa.org

آدرس ما به روی شبکه جهانی اینترنت:
http://www.rawa.org

رحمان دینخواه ـ سویدن،

نامه‌ای با شماره ۴۸ «پیام زن» برای تان ارسال گردید. ضمن آرزوی موفقیت، امیدواریم همواره با ما در تماس باشید.

○○○

زورش به خر نرسیدن، پالانش راکوبیدن

ژنده پوش ـ جاغوری،

بـا تشکر نـامه وگـزارش تـانراگـرفتیم کـه آنـرا در هـمینجا بـچاپ می‌رسانیم:

«بعد از شکست طالبان در مزار راه‌ها بروی مـردم هـزاره از طـرف طالبان مسدود شده و مردم بی‌پناه آن دیار با مشکلات عظیمی مواجه اند. طالبان قصور خود را از مردم مظلومی که بخاطر یک لقمه نان سرگردان اند می‌گیرند، در حالیکه خلیلی و یاران شان از همه نعمات مادی برخوردار اند. طالبان خوب می‌دانند که فقط با تفنگ‌داران نوکر ایران در جنگ اند نـه مردم مظلوم هزاره. این را مـی‌گویند زورش بـه خـر نـرسیدن پـالانش را کوبیدن.»

○○○

رحیمه پویا ـ فرانسه،

ازکارت ارسالی تان به مناسبت سال نو مـمنونیم.بـرایـتان سـلامتی و استواری تمنا می‌کنیم.

○○○

وقتی چلی بچه‌ها موتررانی می‌کنند

ر. ترین ـ پشاور،

با تشکر دو نامه وگزارش تان راگرفتیم. «پیام زن» و سایر نشریات را ازکتابفروشی مکتبه سرحد در خیبر بازار پشـاور و یـا مسـتقیماً از آدرس پستی ما با پرداخت قیمت و هزینه پستی آن بدست آورده می‌توانید.

گزارش ارسالی تان:

«بتاریخ ۲۹ جنوری ۹۸ در شب عید فطر در چهارراهی تهیه مسکن یکی از پا ترکیده‌های تازه موزه یافته طالب به سرعت سرسام آور نخست در سرای شمالی (ده کیپک) یکی از هموطنان ما را با موتر شدیداً مجروح و از محل حادثه با سرعت فرار نمود و در حالیکه چهارراهی تهیه مسکن یکی از خواهران ما را زیر تایر موتر گرفت موتر از اراده خارج شده، به جمع انبوهی از مردم که منتظر بس بودند خورده و هفت تن دیگر را بخاک و خون می‌کشد که از جمله زنی بـنام لیـلا قبل از رسیدن بـه شـفاخانه وزیراکبرخان با دو طفل در بطنش جان می‌دهد. وقتی این وحشی توسط ترافیک مورد بازپرسی قرار می‌گیرد، با خونسردی و لحن فرعونی خود را دریور ملا سلام راکتی معرفی می‌کند. طبعاً درنـده مـذکور بـا هیچگونه مجازاتی مواجه نمی‌شود.»

○○○

عبدالوحید ـ پبنور،

زمونږ سلامونه ومنی. تاسو کولای شی د ډاگ او د خپرونی د بیی په بدل کی د خپل ضرورت وړ گڼی ترلاسه کړی. ستاسو د لیک ځینی برخی:

«... تاسی په دی سختو شیبو کی د افغانستان د ځوریدلی ولس د خاموش اکثریت د زړونو د آواز ترجمانی کوی. مونږ تاسی ته داد ورکوو چی د ملت ملاتړ تاسی سره دی. لهذابری به هم تاسی سره وی....»

○○○

ن. ح. ـ پاکستان،

نامه‌ای با شـماره ۴۸ «پیام زن» بـرای تـان ارسـال گـردید. لطفاً از دریافت آن اطمینان دهید. «پیام زن» و سایر نشریات ما را می‌توانـید بـا پرداخت قیمت و هزینه پستی آن دریافت دارید. پیروز باشید.

○○○

عبدالوکیل کریم ـ آلمان،

«پیام زن» و سـایر نشـریات مـا مـرتباً بـرایـتان ارسال مـی‌گردد. از همکاری تان بی نهایت ممنونیم.

○○○

کمیته برگزارکننده هشت مارس ـ آلمان،

از نامه و دریافت مجدد اعلامیه، فراخوان «کمیته برگزارکننده ۸ مارس ۱۹۹۸»، «بولتن خبری» و «متن سخنرانی ارائه شده در مراسم روز جهانی زن» اطمینان می‌دهیم. متن کامل فراخوان را در شماره ۴۸ «پیام زن» آورده ایم. برایتان موفقیت‌های بیشتری آرزو می‌کنیم.

✪ ✪ ✪

عبدالاحمد رازق ـ آلمان،

با سپاس فراوان از دریافت نامه صمیمانه و ۵۰ مارک ارسالی تان اطمینان می‌دهیم. نامه‌ای جداگانه برای تان فرستادیم.

قسمتی از نامه تان:

«... خواهران مبارز، نامه پر لطف تان که حاوی احساسات پاک شما بود با دو نشریه "جمعیت انقلابی زنان افغانستان" برایم رسید که از دیدن آن آنقدر خوشی و فرحت برایم رخ داد که حتی رفتن به مهمانی‌ای را که وعده داشتم رد کرده‌به خواندن این نشریه مردمی وانقلابی شروع کردم ...»

✪ ✪ ✪

طالبان
د کابل په ورزشی‌استدیوم کی د جنایت جام ترلاسه کوی

شاهده ـ کابل،

ستاسو د لیک څخه ډیره مننه. دا دی د هغی څو برخی:

«د کابل ورزشی استدیوم د ځوان نسل د بدنی تربیت او فکری سالمتیا، د ځوانانو په مینځ کی په ملی او نړیوالی سطحی د یووالی، همکاری او د دوستانه اړیکو ټینګولو او د ګڼو ملتونو په مینځ کی د فرهنګی او کلتوری تبادلی او په پای کی د تفریح او وخت خوشحاله تیرولو لپاره یوه ګټوره او په‌زړه‌پوری وسیله وه. د طالبانو د فاشیستی حاکمیت په دوران کی وینو چی هغوی دا ځای د خپل حاکمیت د ټینګولو په خاطر د شریعت تر پردی لاندی په طالبی لوبغاړی بدل کړی. په روسانو، خلقیانو، پرچمیانو او جهادیانو پسی چی د زرګونو انسانانو سرونه، لاسونه او پښی یی غوڅ کړل دا دی، اوس طالبان هم د خپل استعداد د ښودلو او د دی مسابقی د اتلوالی د جام لاس ته راوړلو لپاره لوبی ته راننوتی دی چی هدف یی بیا هم لکه د نورو په شان د شریعت تر نامه لاندی‌دخپل فاشیستی حاکمیت‌او‌واکمنی‌ټینګول‌دی.نوځکه‌زمونږ‌یو شمیر لوبغاړی د اعتراض په توګه چی نه غواړی د کابل په لوبغاری کی د خپلو مظلومو او بی‌واسطی خلکو د وینو او هډوکو له پاسه لوبی وکړی ځانونه ګوښه کړی او په دی لوبغاړی‌کی‌یی‌له‌لوبو‌کولو سره پریکون (مقاطعه) کړی ده، همدارنګه د طالبانو د شوم هدف په پوهیدلو سره د خلکو شمیر هم د لاس او پښو پری‌کولو په ننداره کی دیر زیات کم شویدی.

د لاس اوپښو پری‌کولو او په کلاشینکوف وژلو تمرینات او مسابقو د کوچنیانو او ځوانانو په روحیه‌ډیری ناوړی اغیزی کړیدی. هغوی په خوب کی ویریږی او چیغی وهی او یا ماشومانو په ناپوهی سره د داسی سانحو څخه ډیر منفی درسونه هم اخیستی چی اوس په خپل کور کی د چاقو او چوړکی په واسطه د خپلو ماشومو خویندو او ورونو د لاس پری‌کول تمرینوی. دا واقعه په خیرخانی کی د یو ۸ ـ ۹کلن ماشوم لخوا چی د کابل په استدیوم کی د لاس پری‌کولو صحنه په خپلو سترګو لیدلی وه په خپل کور کی د هماغه ډاکټر په شان ځان په سپینی روجایی کی پیچی خپل مخ پټوی او بیا د خپلی ۴کلنی خور د لاس په پریکولو پیل کوی د نوموړی انجلی په شور او زوږ سره کله چی مور یی راځی د خپلی لور په وینو سور لاس وینی خو ښه وه چی د انجلی لاس ته دومره زیان نه وه‌رسیدلی چی معیوبه شی. کله چی مور له خپل ځوی څخه پوښتنه کوی وایی مونږ لوبی کولی او یو د بل غلامو کوله، کله چی خور می زمابوټ غلاکړ د هغی لاس می په توکو غوڅاوه، کله چی د هغی لاس وینی شو زه هم خفه شوم.

داکیسه چی ماواوریده، راته هغو کیسو ته ورته ښکاره شوه کومی چی په غربی تلویزیونو کی یی ماشومان د جنایی او پولیسی فلمونو څخه زده کوی او بیا د مرګنیو پیښو سبب ګرځی. را ته په یاد دی څو کاله تر مخه په اروپا کی یو تن د خپل کور خواته د کوڅی په څنده کی یو پسه د قربانی په خاطر حلال کړی وه. د کوڅی اوسیدونکو د نوموړی صحنی په شاوخوا خپل ماشومان چی د تماشی په خاطر هلته راټول شوی د اعتراض په توګه چی د ماشومانو په مخ کی وینه تویول د هغوی په ژوند او روح بده اغیزه کوی، پولیس ته شکایت وکړ او په نتیجه کی داسړی مجرم وګڼل شو. خو زمونږ طالبان د خپل تسلیخ کولو او هډوکو پری‌کولو لپاره دوه دری ورځی کوڅه کوڅه اعلانونه کوی او خلک د هغوی ننداری ته رابولی، لاکن د هغوی د ناوړه راتلونکو په هکله چی خصوصاً په ماشومانو او ځوانانو بده اغیزه کوی هیڅ ډول مسئولیت نه احساسوی اوس خلک هڅه کوی چی نه په خپله ورشی او نه خپل ماشومان د تماشی لپاره پریږدی.»

✪ ✪ ✪

«درباره ایران...» ـ امریکا،

از تصویر و شعری که بمناسبت نوروز فرستاده بودید، متشکریم.

بندهایی از شعر «بچه‌های ایران» سروده‌ی هادی خرسندی:

بچه‌ها این نقشه جغرافیاست
بچه‌ها این قسمت اسمش آسیاست
شکل یک گربه در اینجا آشناست
چشم این گربه بدنبال شماست
بچه ها این گربه هه ایران ماست

بچه‌ها این خانه اجدادی است
گشته ویران تشنه آبادی است
خسته از شلاق استبدادی است
مرهم دردش کمی آزادی است
بچه‌ها این، کار فردای شماست...

✪ ✪ ✪

بخش‌هایی از نامه‌ی م. اخگر خواننده ارجمند ایرانی ما از اسلام آباد که در شماره گذشته به آن اشاره نموده بودیم.

صدای تان آشناست

«سلام، سلامی به گرمی خورشید نیمروز و به بلندی قله مغرور و سربفلک کشیده دماوند.

عزیزان، صدایتان را وقتی شنیدم آنرا بسیار آشنا و نزدیک یافتم، زیرادراین دنیای پراز مصالح و منافع، آن چنان رک و صریح و کوبنده بود که هیچ ذایقه مصلحت طلبی را با آن یارای نزدیک شدن و پیوند نیست.

یاران، صدایتان آشنا بود با من، چراکه خیلی پیشتر از این گوشم با صدای غرش رعدآسای تفنگ چه گوارا آشنا شده بود، که بعدها با غریو شیرمردان فدایی در سیاهکل به هم در آمیخت و با غرش بمب دست ساز مجاهد مردانی همنوا شد و در امتداد این راه خونبار، "خمینی ستیزان" دلیر به آن پیوستند و ستمدیدگان و مبارزان افغان به آن ملحق شدند و همگی یکدل و یک صدا فریاد شان را در امتداد رهایی انسانها از قیود ذلت‌بار اجتماع رساتر کرده و این رسالت را تا سرمنزل مقصود هر کدام به نحوی به دوش کشیده و می‌کشند.

آری یاران، از هماندم که خواهران عزیزمان را در بازار اسلام آباد در حین فروش نشریه و تبلیغ اهداف «راوا» دیدم بی‌اختیار خاطره رفقا و خواهران رزمنده‌مان در سالهای گذشته ایران برایم تداعی گردید که چه گرم و پرشور و چه با اشتیاق و پرغرور و سرافراز به ایفای نقش تاریخی خود مشغول بودند. آری به همه شما عزیزان خسته نباشید می‌گویم و برایتان از صمیم قلب آرزوی موفقیت و پیروزی در راه سخت و دشواری که در پیش روی دارید می‌نمایم. باشد که شما شیر زنان افغانی الگویی برای این ملت ستمدیده و مظلوم و بشارت دهنده فردایی آزاد برایشان باشید، و باز هم‌باشد که در آستانه سال ۲۰۰۰ طلوع دموکراسی و آزادی را در این نیم کره زمین شاهد و ناظر باشیم، به امید آنروز.

باری یاران، بد حوادث و جبر روزگار مرا نیز چون بسیاری دیگر وادار به مهاجرت از کشور خمینی زده ایران نموده و در طی مجموعه حوادث و شرایط مدت‌هاست مرا در محیطی قرار داده که الزاماً در ارتباط تنگاتنگ و مداوم با زندگی و شرایط فکری و فرهنگی ملت ستمدیده افغان قرارگرفته‌ام. دراین مدت چیزهایی ازاوضاع واحوال افغانستان دستگیرم گردیده که فکر می‌کنم اگر سالیان سال در ایران ویا هرکشور دیگر به مطالعه کتب می‌پرداختم به آن نمی‌رسیدم. معلوماتی راکه در اینجا کسب‌نموده‌ام، همگی آن باذره ذره وجودم آمیخته شده ودرصفحات ذهنم حک گردیده و به قول معروف تجربه بالاترین آموزگار بشریت است و به مبادرت همان ضرب‌المثل معروف شنیدن کی بود مانند دیدن، هیچوقت نمی توانستم چیزهایی راکه خودم دیدم از طریق شنیدن قبول کنم.

وقتی به چهره مرد افغان نگاه می‌کنی فقط اگر ذره‌ای در آن تأمل نمایی آثار یک عمر زجر و ستم را در آن می‌بینی، وقتی در "پشاورمور" انبوه کارگران افغان را شب هنگام، چه پیر و چه جوان و حتی کودکان را در کنار خیابان می‌بینی که در انتظار رسیدن فردایی دیگر، شب را در همان بستر پیاده‌رو به صبح می‌رسانند، کدام وجدانی است که برخود نلرزد؟ مگر می‌شود چهره آن پدر را دید که تن به هر خواری و ذلتی می‌دهد تا شکم زن و فرزند بی‌گناه خود را سیر نماید، و برخود نلرزید؟ مگر می‌شود آن زن بی‌پناه را دید که نمی‌داند چگونه از عهده سیر کردن شکم فرزندان بی‌گناه و بی‌سرپرستش برآید ولی خاموش نشست؟ آری عزیزان غم امروز پدر و مادر و پیر و جوان افغان غم بدترین نوع ستم و جنگ قومی و ملیتی است که از سوی چپاولگران خارجی و از هر سوی به آن دامن زده می‌شود و هر کدام سعی می‌کنند با برافروختن شعله‌های این جنگ خانمانسوز، سهم بیشتری درغارت این خلق مظلوم بدست‌بیاورند.ازیک سوروسهاوایران وپاکستان واز سوی‌دیگر عربستان واسرائیل و امریکاو...

ذکرنکته‌ای جالب و دیدنی در همین اسلام آباد نیز برای شما عزیزان به نظر من خالی از لطف نیست. همانطور که در ابتدا ذکر آن رفت مدتی است بالاجبار در اسلام آباد زندگی می‌کنم. طی این مدت به مسایلی پیرامون خود پی بردم که یکی از این مسایل جالب موضوع مربوط به کورس زبان معروف به کانادایی می‌باشد که خود این نام نیز پوششی است برای آن، چراکه در واقع تمام گردانندگان آنرا عوامل و جاسوسان محترم سفارت امریکا تشکیل می‌دهند. هر چند این موضوع شاید بر اکثر آگاهان پوشیده نباشد ولی بیان آن و هشدار به قشر علی‌الخصوص جوان که در معرض بیشترین آماج حملات و تهاجمات فکری امپریالیسم می‌باشند از سوی نیروهای انقلابی خالی از فایده نیست.

باری، عناصر مزدور این کورس با انواع حیله ها و ترفندها، از جمله جلب جوانان افغانی و گرفتن اطلاعات از آنان و از محل تولد شان و مناطق مختلف افغانستان و جمعبندی و ارسال مداوم این اطلاعات به مراکز خود، سعی در پیچیدن نسخه‌های فکری و سیاسی برای تک تک مناطق افغانستان جهت اعمال نفوذ و سلطه کثیف امپریالیسم دارند. و باز جالب تر اینکه تمامی این اعمال تحت پوشش تبلیغ دینی و مذهبی (مسیحیت) انجام می‌شود که با تشکیل جلسات و دادن صدقه یعنی ناهار و شام به محصلین کورس و نشان دادن چهره مظلومانه و خیرخواهانه به شاگردان سعی در جلب جوانان به مسیحیت و در نهایت کشاندن آنان به فعالیتهای مورد نظر خودشان دارند و این تازه یکی از این مراکز می‌باشد، در همین اواخر تلاش‌های گسترده‌ای را از سوی مزدور بچه گان و خود فروختگان دیگری شاهد بودیم و هستیم مربوط به جمعیتی که تمام و کمال و حتی آشکار از جانب اسرائیل و امریکا حمایت مادی و معنوی می‌شود. این جمعیت خود فروخته و مزدور تحت نام "انجمن بهائیان" به فعالیت خود مشغول است که این تازه به دوران رسیدگان نیز همچون خویشاوندانشان در کورس جاسوسی کانادایی (امریکائی) علم تبلیغات دینی و مذهبی خود را به طرف ملت بی‌پناه و مظلوم افغان گرفته است و

نسخه‌های استعماری خود را از طریق تبلیغات مذهبی به خورد جوانان بی‌گناه افغان می‌دهند.

واقعاً شگفتا، شگفتا که این ملت مظلوم از شر این همه دزد و دغل و این همه کفتار به کجا پناه ببرد؟ چطور می تواند هویت خود را حفظ نماید؟ چطور می تواند از این همه بمباران خلاصی یابد؟ از یک سو آتش جنگ بر سر شان می‌بارد و از سویی دیگر تهاجمات استعمارگران رشد فرهنگ و تمدن شان را هدف قرار داده است.

یکی نیست به این کفتاران بگوید این همه برای غارت و چپاول ما طرح و نقشه و مذهب و دین اختراع نکنید. و وای بر شما ای سگان امپریالیسم که در آستانه قرن بیست‌ویکم هنوز آنقدر ملت ما را عقب‌مانده می‌پندارید که برایش مذهب و دین نو اختراع می‌کنید.

زهی خیال باطل، ملتی که سمبول مقاومت زن انقلابی آن را شیرزنانی چون میناها و اشرف دهقانی ها و ... تشکیل می‌دهند مپندارید که به این سادگی تسلیم شما شود و باز نیز باید به شما اراذل فرهنگی هشدار بدهیم که هر بیشه گمان مبر که خالیست...

وبدانید ای مزدوران امپریالیسم، تاشاگردان مکتب‌استاد میهن روزبه گردوسترگ‌زنده هستند،درهرکوچه وخیابان ودرهرکارخانه وشهری صدایی تمامی توطئه های‌رنگارنگ شمارانقش برآب خواهد کرد!

عزیزان شما را می‌ستایم، شما را باور دارم، ولی چه کنم که همیشه گفته‌اند که یک دست صدا ندارد و من می‌شنوم بارها و بارها می‌شنوم این صدای مرد افغان را، این صدای زن افغان را و این صدای جوان افغان را که می‌گوید به کجای این شب تیره بیاویزم قبای ژنده خویش را.

با ایمان به پیروزی راهمان و با امید به پیروزی ملتهای تحت ستم افغانستان و ایران!»

✪ ✪ ✪

سید غیور احمد شاه - پېښور،

زمونږ لخوا هم سلامونه ومنئ. مونږ خوشحاله یو چې ستاسو په شان با احساسه او وطن دوسته ځوانان په خپل څنګ کې لرو چې هر شیبه قرباني ته حاضر دی. د همدردي نه مو ډېره مننه.

✪ ✪ ✪

ملالی علی‌پور و عبدالغفور علی‌پور - فرانسه،

با سپاس فراوان نامه شما را گرفتیم. به جواب آن پاسخ جداگانه‌ای فرستادیم. امیدواریم باز هم با ما در ارتباط باشید.

✪ ✪ ✪

نادر ن. - امریکا،

با تشکر، از دریافت نامه و چک ۱۰۰ دالری تان اطمینان میدهیم. موفقیت برایتان آرزو می‌کنیم.

✪ ✪ ✪

زلمی ولی - پېښور،

په خپل لیک کښې داسې لیکي:

«ګرانو مبارزو خویندو، ستاسو ښکلې مجله چې د تظاهرات په اړوند خپره شوې وه په پوره ډول مې ولوستله، او د وحدت په ورځپاڼې کې کومې تبصرې چې د طالبانو له طرفه د دې تظاهرات په اړوند شوې وې ډېرې په زړه‌پورې او جالبې وې چې صرف په یو خندا ارزي او بس. مګر د "وحدت" ورځپاڼې د ۱۹۹۸ کال د مې ۲۴ یوه بله ډېره جالبه تبصره چې ستاسو د خپرونې څخه پاتې شوې وه، درلیږم که امکان لرئ په راتلونکې ګڼې کې یې خپره کړې.»

● ګرانه وروره، زمونږ نیکې هیلې ومنئ. دادې ستاسو د رالېږل شوې د اخبارې تبصرې ځینې برخې:

دچا د منلو وړ ده!

لیک: جان الله هاشم زاده

څو ورځې د مخه په پېښور کښې څو تنو ښځو په نامه افغاني ښځو د «راوا» د یو سیاسي تنظیم په نامه مظاهره وکړه داچې زه په خپله د دې مظاهرې یو شاهد لیدونکی وم لومړی غواړم د دې مظاهرې په باب یو څه چې مالیدلي بیان کړم.

دا مظاهره د «راوا» د یو سیاسي تنظیم مظاهره وه، د تاون نه د کوره قبرستان د علاقې پورې تقریباً دوی دوه نیم ساعته اوږد مارچ وکړو په دې مظاهره کښې تقریباً د دوو سوو په خوا وشا کښې ښځې موجودې وې دوی سره برغونه په لاسونو کښې وو چې د [illegible] کراسي غوښتنې په اړه وربان دي شعارونه لیکل شوي وو ورسره داچې د [illegible] بالو افغاني تنظیمونو باد سوځه اسلامي عقیدو خاوندانو په ضد وربان دي رنګارنګ لیکنې شوي وې. همدا راز کښې نثرات په رواله مظاهره د یو څه قمت په بدل کښې خرخندل دغه راز دي مظاهرې ته د بر خلق یا تماشاچیان راغونډ شوي وو.

دا لومړی ځل دی چې د میرویس خان او د احمد شاه بابا د اولاد تر وړاندې او د محمود غزنوي د غیرت نه ډکو پښتنو تر مخ ښځو دا جرات وکړو چې سرکونو ته راووځي او دا او هغه اعمال انجام کړي.

په او بد خلق هره جامعه او ټولنه کښې شته خو د افغانانو د هجرت د دیار د شو او ورځو مهاجر افغانان خو د ترتې [illegible] خلق ځو کلونه ئې پاکستان کښې تېر کړل مګر چا ورته داسې څه ونه لیدل چې په شکاست مبنی وي او که څه هم فکر کوم د حساب ور به نه و.

مونږ ته هغه وخت هم په یاد دی چې د کابل نه د اسلام پالنې [illegible] وېزې په توره کښې [illegible] راشی او د زنځیره داورېدو سره سم توره ګزاره کړې او ځان ئې حجابي ته جمنو کړی.

اما تاسو نن د هغو محتلونو له حال خبر یئ چې په محتلونو [illegible] وږ کولی شی او په ترخ کښې ئې هغه څه کیږي چې د یو افغان او مسلمان غیرت ئې هم نه شی زغملی

که خبر یئ نو ستاسو اسلامي او دیني وجیبه څه ده؟ آیا د دې بلوا او مرض د دوا ضرورت نشته باید څه وکړی دغه راز آیا دا به سبا د افغانانو د راتلونکی نسل لپاره د [illegible] خبره نه وی د خدائی ج په وړاندې به زمونږ مسئولیت څه وی؟ نو آیا د الله بندګانو او د محمد امتیانو او د خوارلس [illegible] جهاد ناستو قهرمانانو څو [illegible] چې خان ته د احمد شاه ابدالی او د خالد بن ولید اولاد وایئ پورته شئ او د هغه قوم په خلاف خپل ایماني او وجداني مسئولیت ادا کړئ چې نن ئې حجابي تمدن کښې او ښځې ئې نه یو زې داچې د ناروا سره په مظاهرو کښې ګډون کوی او د هغه څه طلب کوی چې نه ورته اسلام عقیده او افغانیت اجازت ورکوی او نه هم د افغانانو ننګ او شمله ... مونږ افغانان خو هغه قوم یو چې تل ژوندی یو او مرګ نه لرو افغانان خو هغه قوم دی چې د اسارت د ژوند نه د شهادت ژوند غوره کښي نو ځکه مسئولیت مه دا دی چې نور باید چا ته د بې حجابی اجازت ورنه کړو چې افغاني ننګ او ناموس مجروح او افغاني شملې ته داسې زیان او تاوان ورسوی چې سبا ئې جبران د هر چا د وسه پوره نه وی.

✪ ✪ ✪

سید منصور مجروح افغانی کلتوری ټولنه ـ امریکا،

ستاسو بلن لیک مو ترلاسه کړ، ډیره مننه. متأسفانه چی ومو نشو کړای ستاسو په محفل کی گډون وکړو ځکه امریکا ته د سفر مصارف دومره ډیر دی چی هغه نشو زغملای.

○ ○ ○

عبدالله حمید ـ آسترالیا،

با تشکر نامه و شعر تانرا گرفتیم. نامه جداگانه‌ای برایتان ارسال گردید. قسمت‌هایی از شعر تان را در همین جا می آوریم:

جهاد و روسها

هر رهبر دین بر سر منبر به پشاور
گفتا که حرامست شنیدن سخن روس
افسوس که امروز همان رهبر اسلام
با ریش و قبا برده پناه در وطن روس
گه کافر و بی دین و گه مرتد به ملت گفت
خود می‌زند امروز قدم در چمن روس
خشکانده ملت رابه تنش خون وخود آرام
تر کرده دماغ از گل و از یاسمن روس
از راکت و خمپاره و از توپ ز هاوان
آورده به قتل ملتام از وطن روس
آن گرگ گلیم‌جمع که شده جنبش اسلام
اخفا به کمین است ته پیراهن روس
در کشتن و دزدیدن و تاراج و چپاول
نوشیده به صدبار از آب دهن روس

○ ○ ○

«دافغانستان ملی یوالی اسلامی جرگه» ـ آلمان،

از ارسال دعوتنامه کنفرانس اعاده صلح سپاسگزاریم. متأسفیم که نتوانستیم در آن گردهمایی شرکت ورزیم. پیام «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» را برایتان فکس نمودیم. امیدواریم از دریافت و قرائت و عدم قرائت آن در کنفرانس برای ما بنویسید.

○ ○ ○

ذ. ح ـ ننگرهار،

زمونږ سلامونه ومنی. ستاسو د نورو شعرونو په هیله. دادی د راستولی شعر ځینی برخی:

طالبه ستا د لاسه په دی ښار کی گرځیدلی نشم
ویښتان که لږ زیات وی چیرته تللی نشم
که ږیره می لږ کم وی نو محبس نه تښتیدلی نشم
که هرڅومره دُری وووی وطن تا ته پریښودلی نشم

○ ○ ○

تغییر چهره‌ها و نه تغییر در ماهیت جمهوری اسلامی ایران

شبیر ـ پشاور،

از دریافت نامه و ۵۰ روپیه ممنونیم. کاست «خون کابل» برایتان ارسال شد. هر چند ما در شماره ۴۶ در یک جمله ضمن شرح کاریکاتور روی جلد موضع خود را در قبال انتخابات ایران روشن ساختیم، ولی اینک بنابر تقاضای شما نظر خویش را اندکی مفصل بیان می‌داریم.

در انتخابات ریاست جمهوری ایران خاتمی که طی مبارزات انتخابی‌اش تضمین آزادی بیان، مطبوعات، احزاب و حقوق زنان را وعده نموده بود با اکثریت قاطع بر رقیبش ناطق نوری چیره گشت. این انتخاب در حقیقت بیانگر نفرت بیکران مردم ایران از جمهوری اسلامی و سرمدارانش می‌باشد که خواستند با دادن رأی به خاتمی آنرا ابراز کنند. این مسلماً تضاد بین جناحهای مختلف رژیم را حادتر ساخته و زمینه را برای حرکت‌های کوبنده و بنیان کن بعدی با استفاده از همین تضاد بین دشمنان، هموارتر خواهد ساخت.

ولی مردم ایران آگاه اند که اگر خامنه‌ای مردم آزادیخواه ایران را با تیغ حلال می‌کرد، امروز صلاح می‌بیند که کارش را با پنبه خاتمی از پیش برد. خاتمی که زمانی وزیر ارشاد اسلامی بود از پایه‌های مهم رژیم به شمار می‌رفت که در آینده نیز هیچ زخمی از توده‌های بجان رسیده ایران را مرهم‌گذار نخواهد بود. وعده و وعیدهای او از همان نیرنگ‌های آشنایست که هیچگاهی در چهارچوب «ولایت فقیه» دستیابی بر آنها امکان پذیر نیست. هم اکنون که ماهها از روی صحنه آمدن خاتمی گذشته هیچ تغییر ملموسی در وضع توده‌ها دیده نمی‌شود. در زندانهای مخوف رژیم هزاران آزادیخواه تحت بدترین شرایط ممکن بسر برده و زیر شکنجه‌های مرگبار جسمی و روحی قرار دارند. زنان ایران هنوز از ابتدایی‌ترین حقوق شان محروم بوده و آنان منحیث انسانهای درجه دوم اجتماع مورد توهین و تحقیر قرار می‌گیرند. گرانی و تورم، رشوه‌ستانی و فساد و صدها مشکل دیگر گریبانگیر مردم می‌باشد. سایه‌ی ایران از سر باندهای مزدور شیعه و غیرشیعه‌اش در افغانستان نیز کم نشده است. جمهوری اسلامی ایران از فاشیست‌ترین زیر پا کنندگان آزادی‌های احزاب و سازمان‌ها و مطبوعات در دنیای ما محسوب می‌شود. رویدادهای چند ماه اخیر نشان دهنده آنست که هنوز هم جناح فاشیست‌های «راست» حزب اللهی هست که کلیه پست‌های مهم را بدست دارند و خاتمی نه قادر است و نه می‌خواهد علیه آنان دست به اقدامی قاطع بزند. به رویکار آوردن خاتمی از حیله‌های آخندهای ایرانیست تا بدینترتیب فشار ناشی از انزوای بین‌المللی راکاسته و مناسباتی با دموکرات‌های بزرگ جهانی برقرار سازد. که طبعاً آغاز آن بدون تبسم مقابل «شیطان بزرگ» وکاستن از شعاربازیهای کاذب ضد امریکایی ممکن نبود.

همچنان رژیم با سراسیمگی از فزونی شورشها و اعتراضات گسترده و خونین کارگران و سایر بخش‌های توده‌ها در تلاش است تا از انقلاب قهری آنان جلوگیری نموده و با آوردن اصلاحاتی دست یازد تا به عمر ننگینش بیفزاید.

قایل شدن تفاوت ماهوی میان جناحهای مختلف جمهوری اسلامی همانقدر خنده‌آور و احمقانه است که فرق قایل شدن میان خاینان جهادی و طالبی. تغییر چهره‌ها در ایران شاید فقط تعدادی از روشنفکران سازشکار ایران راکه ما با نوع افغانی آنان آشنا هستیم، بتواند به وجد آورده به تسلیم وادارد ولی نیروهای انقلابی ایران به قیمت قربانی‌های بیشمار مدتهاست دریافته اند که زیر بار این حقه‌بازی‌ها نرفته و راه رهایی واقعی ایران از شر فاشیزم بنیادگرایی را در برچیده شدن کامل «ولایت فقیه» جستجو کنند و بس. مردم ایران که از تاریخ درخشان مبارزاتی برخوردارند با اعتصابات، شورشها و قیامهای خود دست رد بر جناح‌های به اصطلاح «چپ» و «راست» جمهوری اسلامی زده و تا نابودی آن خواهند رزمید.

○ ○ ○

کبیری ـ کابل،

با سپاس فراوان از شعر ارسالی تان. قسمت‌هایی از آن:

زن افغان به کنج خانه در زندان نمی‌باشد
جهان حریت را حجت و برهان نمی‌باشد
چرا در خانه مایوسی، اندر کلبه اخزان
ستاره سعدما آزاد در کیهان نمی‌باشد
زمان جاهلیت سایه افگندست در کابل
حقوق زن و مرد از چه رو یکسان نمی‌باشد
بکردند نسل زن در پرده اما عصمت و عفت
دریدند پرده‌اش در سیخ غم بریان نمی‌باشد
نه سرمنشی ملل نی کنفرانس رای اسلامی
در این ظلم و ستم بر ماکسی گریان نمی‌باشد
ملل‌متحد حامی طالب گر کند محکوم
رضامندی امریکا و پاکستان نمی‌باشد
سریر بردگی برچیده شد، برما چرا تحمیل
کنند این کد خدایان از چه رو پرسان نمی‌باشد

○ ○ ○

رحمان حمیدی ـ امریکا،

با تشکر فراوان چک ۵۰ دالری و نامه تانرا گرفتیم. متأسفانه جایزه مؤسسه کلمبیا را دریافت ننمودیم اما «راوا» برای سال ۹۸ هم کاندید خواهد بود. در این رابطه نامه‌ای به داکتر هارون نیز ارسال گردیده. نشریات مرتباً برایتان فرستاده می‌شود. به امید صحتمندی و همکاری بیشتر شما.

قسمتی از نامه تان:

«... ناگفته نماند نفرت و بدبینی مردم ما نسبت به موجودیت انواع بنیادگرایان، خصوصاً با شناخت چهره کریه طالبان مزدور آنقدر شدت یافته که امید پیروزی آینده مردم دربدر ما را صد چندان ساخته است. وابستگی و مزدوری به هر نوع و به هر کی باشد چه زیر نام حزب دموکراتیک خلق دیروز و چه زیر نام اتحاد شمال امروز و یا حرکت بی‌ناموسانه طالبان بجز رسوایی و نابودی نتیجه‌ای ندارد....»

○ ○ ○

رهبرِ «بیرنگ کوهدامنی» کیست؟

عبدالله ـ کابل،

در نامه خود می‌نویسند:

«وقتی نشریه شماره ۴۸ "پیام زن" بدستم رسید و گذشته بیرنگ کوهدامنی در ذهنم زنده شد خواستم آنرا برای تان بفرستم اگر لازم دیدید چاپ شود.

بیرنگ کوهدامنی متعلق به یک خانواده فقیر دهقان روستایی بود. عمر خانواده‌اش در آوارگی و دربدری در کابل، بلخ و مزار گذشت.

در سال ۱۳۴۲ حسب وظیفه دولت وقت، تصادفاً وی را در شهر بلخ دیدم جویای احوالش شدم، گفت پدرم به کار مزدوری مشغول است، خودم همراه با پدر بزرگم در دکان بقالی مصروف هستم. در مکتب ابتداییه درس می‌خوانم. طوریکه از سر و وضع او دیده می‌شد با وضع بد اقتصادی دست به گریبان بود. بعد از ختم دوره متوسطه برای تحصیلات عالی در رشته ادبیات به مدت ۴ سال عازم ایران شد. در ختم تحصیلات عالی و سیاحت علمی در عراق و تاجیکستان، به سال ۱۳۵۷ که به وطن باز گشت به دیدنش رفتم. در آن زمان کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷ انجام شده و خلقی‌ها حاکم بودند. کشمکش و اختلافات درونی خلقی‌ها و پرچمی‌ها روز تاروز شدت کسب می‌کرد، پرچمی ها خارج از کشور می‌رفتند. وقتی نظرش را خواستم اظهار داشت: "وضع خوب نیست، یگانه رهبر در افغانستان ببرک کارمل بود او هم وطن را ترک گفت." درباره سیر علمی‌اش گفت: "زمانیکه وارد دوشنبه مرکز تاجیکستان شدم اوج سوسیالیزم را مشاهده کردم، سوسیالیزم در اتحاد شوروی به اوج خود رسیده."

گوشه دیگری از زندگی ببرنگ کوهدامنی که شاهد آن بودم:

هیچ وقت بیاد ندارم که او در بین مردم حضور داشته باشد، او هر چه بود بخود بود. درین رابطه نزدیکان او می‌گفتند که ببرنگ باکسی رفت و آمد و نشست و برخاست ندارد. بیادم است که حتی به خانواده فقیرش که با تنگدستی زندگی می‌کرد اندکترین توجه نداشت. خویشاوندان و نزدیکانش می‌گفتند که ببرنگ در شهر کابل زندگی آرامی دارد، یک زن را ترک گفته با زن دیگری ازدواج کرده و نزد دولت موقف خوبی برخوردار است.»

● **خواننده ارجمند، چاپ فقط قسمت‌هایی از نوشته‌ی تان راکافی دانستیم. طوریکه شما شاهد آورده‌اید یک فرد بدون خیانت به طبقه و مردم فقیرش و بدون داشتن چنان درکی درخشان از «سوسیالیزم تاجیکستان»، و شناختن ببرک کارمل منحیث «یگانه رهبر افغانستان»، نمی‌تواند به آنگونه فلاکت بیشرمانه صحبت از دوستی با «اندیشه ورزان و پایه گذاران حزب دموکراتیک خلق» گرفتار آید.**

نکاتی از زندگی وی راکه شما برشمرده‌اید، احساس انزجار نسبت به وی را بیشتر در انسان برمی‌انگیزد.

○ ○ ○

کاکامهاجر منتظر ـ پشاور،

با سپاس فراوان دو نامه و مطالب ارسالی تان راگرفتیم. یکی آن قبلاً در صفحات «خبرنامه تظاهرات» انعکاس یافت. از همکاری تان سپاسگزاریم منتظر مطالب بعدی تان هستیم.

○ ○ ○

غ.ج. باختر ـ هالند،

در نامه‌ی شان می‌نویسند:

«برای اولین بار مجله شمارا یکی از دوستان برایم داد. وقتی شروع به ورق زدنش کردم، باخواندن هر قسمت از آن نورامیدی در دلم پدیدار شد چراکه می‌توانید ندای مظلومیت مردم رنجدیده ما را به جهانیان برسانید، ندای ملتی راکه به خاطر سلطه‌ی بنیادگرایان جاهل و دشمن علم و فرهنگ در خون غوطه‌وراست و این جنایتکاران هر روز مردم بیچاره ما را به نام اسلام و شریعت "طالبی" زجر و شکنجه می‌دهند. من به عنوان یک هموطن برای شما و همرزمانتان در مبارزه برحق علیه‌ی جاهلان قرون وسطایی آرزوی موفقیت می‌کنم. باشد تاکشور عزیز ما از چنگ این جانوران رهایی یابد.»

○ ○ ○

بهروز ـ پشاور،

در قسمتی از نامه انتقادی شان آمده:

«... در شماره ۴۸ صفحه ۴ یک نامه از خوانندگان محترم رانشر کرده بودید که در آن واماندگانی مثل اسحق نگارگر، نبی مصداق و واصف باختری و امثالهم بحیث معلم سواد آموزی پیشنهاد شده بودند. که این خود دو جنبه منفی رانشان می‌دهد.

اول اینکه چرا از اینان بحیث ذباله تاریخ نام نبریم که بمقام والای معلمی اهانت بنماییم؟

دوم: چرا نوکران خلق و پرچم و اخوانیهای کثیف که ماسک از چهره‌شان برداشته شده و نزد هیچ روشنفکر اعمال رذیلانه آنان پنهان نمانده، به حیث معلم مردم ماکه متأسفانه ۹۰٪شان بیسواد اند نام برده اید؟ اینرا هم می‌دانم که شما بدون بررسی و ارزیابی هیچ نامه را بدست نشر نمی‌سپارید ولی متحیرم که چگونه به این جمله توجه مبذول نداشته اید.

بر روشنفکران آگاه و انقلابی ماست که آنهارا نشخوارکنندگان خون و استخوان‌های مردم مظلوم افغانستان بنامیم نه معلم شان.»

○ ○ ○

منیرحسین ـ اسلام‌آباد،

زمونږ نیکی هیلی ومنی. ستاسو د استولی لیک ځواب مو درولیږل، هیله‌مند یو چی ترلاسه کړی مو وی.

○ ○ ○

الحاج داکتر محمد امین تنویر ـ هالند،

نامه تان حاوی مشخصات پیاز راگرفتیم. اما «پیام زن» به درد و رنج‌های مردم ماکه با دراکولاهایی از جنس جهادی و طالبی دست و پنجه نرم می‌کنند و با مقدرات شان خاینانه معامله صورت می‌گیرد، می‌پردازد. فواید پیاز و دیگر سبزیجات، درمان کننده و افشاگر قصاص، سنگسار، اعدام، دره‌زنی، دزدی، بی‌ناموسی، اختطاف و هزار یک جنایت دیگر جهادی و طالبی نمی‌باشد. امید نامه‌ها و نوشته‌های خوبی علیه فاجعه جاری درکشور ماتمزده‌ی ما از شما داشته باشیم.

○ ○ ○

بی‌بی‌سی، پښتو خپرونه ـ پېښور

د نوی کال د مبارکی کارت او د بی‌بی‌سی دپروگرامونو په هکله بروشور څخه ډیره مننه.

○ ○ ○

ادعای آزادیخواهی و جانبدار بودن در سگ جنگی جهادی

اسدکورگانی ـ امریکا،

«محترم سهیلا دانش سلام،

امیدوارم حال شما خوب باشد. شماره ۴۶ پیام زن برایم رسید، متشکرم. بهای این یک شماره را ضمیمه می‌فرستم و تقاضا می‌کنم اسم مرا از لیست متقاضیان نشریه حذف فرمایید.

خانم محترم،

اعتراف می‌کنم که پس از ۲۵ سال دوری از وطن و ادبیات چپی وطنی، صدای شما آشناتر و لهذا خوشایندتر بگوش می‌خورد. ولی خواندن این یک شماره باعث شد دلیل دوری گزینی‌ام از سیاست چپی افغانستانی را بیاد آورم و فاصله‌ام رابادست اندرکاران آن حفظ نمایم. همین یک شماره مرا به سالهای پیش از کودتای داود و دوران دموکراسی تاجدار ظاهرشاهی

برد و مزه تلخ سیاست بازی پرعقده را در کامم زنده ساخت. یاد دورانی افتادم که در آن استفاده از دشنام پراگنی و اعمال زور عوض مشاجره و منطق کالای روز و معمول بود. دانش سیاسی و فلسفی فقط به نشخوار گفته های پیشکسوتان مارکسیست، از بر داشتن این گفته ها (قول ها) و نقل آنی شان منوط و محدود می شد. تظاهر به دانش و تعصب در درستی اندک اندوخته های دگمی مد زمان بود و حریف برابر نیمچه ملاهای روضه خوان.

خانم دانش،

من نه ادعای همه چیزدانی دارم و نه هم عقده خود بزرگ بینی، لذا نه منتظر نصیحت پدرانه باشید و نه هم در صدد چنگ و دندان تیزکنی برای قصابی من. مطمئنم اکثریت خوانندگان شما همانی را می خواهند که شما عرضه می دارید، متأسفم که من توان هضم آنرا در خودم نمیابم. من نه ادعای انحصار حقیقت را دارم تا با فریاد دعوا آنرا به کرسی بنشانم و نه هم تحمل فریادهای کرکننده همه دانان صاحب بلامعارض حقیقت را. منهم طرفدار مبارزه بر ضد بنیادگرایی ام. بنیادگرایی چه از جانب مذاهب یهودی و چه از طرف ادیان جدید اروپایی چون مارکسیزم و شعبات گوناگونش. من در حالیکه فرقی بین ملامحمد عمر آخوند امیرالمومنین طالبان و طالبانش از یکسو و نورمحمد تره کی رهبر داهی خلقیها و حزب خلقش از سوی دیگر قایل نیستم، مقامی بهتر از اینها برای شعله جاوید و سازمانهای کثیرالعده پیروش یا ببرک کارمل و دنباله روانش قایل نمی توانم شد. من در حالیکه ویرانی وطنم را عزا میگیرم، نجنگیدن مردمانرا برای حفظ هویت و حصول جای پایی در حلقه های تصمیم گیری ملی نیز حرام می دانم. من نمی توانم همه را با دنده بنیادگرایی بزنم و بکوبم و فرقی میان جنگ دفاعی و تعرض قایل نشوم. من در شرایط حاضر با آنکه جنگ و آدمکشی را در افغانستان محکوم می نمایم، نمی توانم از پشتیبانی مدافعین ترکمن دره، دره شیخعلی، کتل شبر، قره باغ، جلریز و ... چشم بپوشم.

با عرض حرمت

اسد کورگانی»

● آقای کورگانی

با عرض سلام متقابل، اسم شما به مجرد دریافت نامه از لیست حذف شد. اگر نامه شماکمی توأم با توضیح برداشت‌ها و ادعاهای تان می بود شاید با بحثی که می داشتیم برای خوانندگان مفید می بود. کاش روشن می ساختید که شماره ۴۶ «پیام زن» چگونه «مزه تلخ سیاست‌بازی پرعقده را درکام» تان «زنده ساخت.» و چگونه شما را به‌یاد دورانی انداخت‌که «در آن استفاده از دشنام‌پراگنی و اعمال زور عوض مشاجره و منطق کالای روز و معمول بود»؟ کدام «دشنام پراگنی» مادر آن شماره دل شما را آزرده؟ این که «رفیع اله موذن ما را با چنگ و دندان نشان دادنهای کوچگیت‌نمی‌توانی‌بترسانی»؟ این‌که‌نوشته‌ی یکی از «فرهنگیان» درجه یک نجیب‌خاین را زیر عنوان«چسناله های داکتر اکرم عثمان برای صلح» افشا ساخته ایم؟ این که به معصومه‌عصمتی گفته‌ایم پشت شفاعت سگان‌روسها و جنایتکاران بنیادگرا نگردد؟این‌که باز هم درباره روشنفکران تسلیم‌طلب و خاین نوشته ایم؟ آیا عنوان «"سیا"از مزدوران سیلی می خورد »یا«واقعیت جورج ارول‌وطنی ما»شمارا آزرد؟

آیا از ما متوقعید که آن خاینانی راکه حتی شما را هم به عزا نشانده اند، با جان و قربان و صاحب و جناب مخاطب قرار دهیم؟ آیا اکرم عثمان راکه بعد از سالها سرسپردگی به روسها و پوشالیان، برای متحد ساختن جنایتکاران بنیادگرا نغمه سر می دهد، نباید افشا سازیم؟ آیا بالغ بر ۱۲۰ گزارش خیانتها و تبهکاری های بنیادگرایان در شماره ۴۶ خوشتان نیامده؟

ممکن است ما دچار اشتباهاتی باشیم. لیکن صیحح نیست که شما با حرکت از این اشتباهات، دوره‌ای از تاریخ مبارزات مهم سیاسی کشور را «سیاست بازی پرعقده» نام نهید. چگونه می توان مبارزه پیگیر و بی‌امان برضد میهنفرشان پرچمی و خلقی و اخوانی راکم بها داد و آن را به سادگی «سیاست بازی پرعقده» خواند؟ تاریخ بر درستی و صداقت کدام طرف صحه گذارد؟ لازم نیست شما «ادعای انحصار حقیقت» را داشته باشید و بعد در پی دفاع از آن برآیید. هر فرد بنابر منافع و سطح درکش به دفاع از چیزی می پردازد که طبعاً آن را نه توهم بلکه حقیقت می شمارد و شاید هم مدعی «انحصار»ش باشد یا نباشد و تنها در عمل است که ثابت خواهد ساخت آنچه راگروههایی از مردم حقیقت می پندارند درست بوده یا به خطا رفته اند. این جریانی است‌که از پیدایش بشر تا حال سیر تکامل بشر را تشکیل داده است.

شما به عنوان یک روشنفکری که خود را «عزادار» حال و احوال وطن می بینید، نباید فقط با فرق نگذاشتن بین ملاعمر و تره کی و کارمل و شعله جاوید گریبان تان را خلاص کنید و در «غنده خیر» نشسته و از قله کوهها با نوعی «یأس روشنفکرانه» به داوری بپردازید. البته آن ظاهراً «یأس» تان

فوری جایش را به جبهه گیری‌ای آشکار بین خاینان بنیادگرا می دهد وقتی سگ جنگی بین آنان را به «دفاعی و تعرضی» تقسیم می‌کنید که اگر فرضاً چنین هم باشد بسیار متغیر است مزدوران متعرض امروزی، فردا مدافعین می‌شوند و برعکس. تصور می‌کنیم همین نکته که ما تمام باندهای بنیادگرا از پشتون و غیرپشتون و از سنی و شیعه را بدون استثنا خاین و جنایتکار می‌شماریم، علت اصلی مشکل شما با ماست. و این مسئله‌ایست که متأسفانه هرگز نمی‌توانیم برسر آن به توافقی برسیم. ما عمیقاً معتقدیم که مردم هیچ قوم و مذهبی در افغانستان با «رهبری» این و آن باند سفاک و مذهبی به هیچ رستگاری‌ای نایل نخواهند شد و برعکس ضمن گوشت دم توپ بودن آن فاشیست، مقام‌پرست و جاسوس، سمت بزرگتر شدن شکاف میان ملیتهای مختلف ما را خواهند پیمود.

ما به سهم خود همواره ندا سرداده ایم که اگر مخصوصاً روشنفکران آزادیخواه هر نوع چاکری به جلادان بنیادگرا را ننگ بدانند، جلادان مذکور درتنگنای شدیدی گیر خواهند کرد. به همین جهت، «پیام زن» یکی از ارکان اصلی کارش را افشای آن روشنفکرانی قرار داده که به جای پیکاری قاطع علیه دژخیمان جهادی و طالبی با دیده درایی زایدالوصفی و به بهانه‌های گوناگون به پشتیبانی از آنان برمی‌خیزند.

خلاصه دوست محترم، هر وقت مایل بودید در مقابل رد «ادیان جدید اروپایی»، بنیادگرایی و «سیاست چپی افغانستانی»، سیاست خود را بدون «دشنام پراگنی و اعمال زور» اندکی شرح بدهید تا ببینیم چه چیز جالبی‌ست که شما را به حمایت از «مدافعین» آن دره‌ها می‌کشاند. بدینترتیب احتمالاً «مدافعین» دیگری هم برای آن دره‌های بوگرفته از وجود بنیادگرایان، به میدان خواهند آمد و یا اینکه شما در مورد دفاع معصومانه‌ی تان از میهنفروشان جهادی تجدید نظر خواهید کرد.

بااحترام

۞ ۞ ۞

بهائیت، گرگ دیگری در کمین جوانان افغان

توفیق - اسلام آباد،

با تشکر از گزارش ارسالی تان قسمت‌هایی از آنرا در همینجا می‌آوریم. به امید ادامه همکاری تان.

«... مسئولان مذهبی بهائیت با شعار صلح و آرامش هجوم بیرحمانه‌ای بر مردم مهاجر و نیازمند افغانستان را تدارک دیده اند. آنان با نشانه گرفتن جوانان و نوجوانان به این معنا که بهائی شوید تا پذیرش و مهاجرت بگیرید، آغاز کرده‌اند. آنان با این شبیخون انگشت براساسی ترین نیازهای اجتماعی مهاجران افغانی گذاشته اند و حرکت مسیونرهای مذهبی غرب به آسیا را تکرار می‌کنند.

هدف آنان جوانان و نوجوانان افغانی‌ست: بهائی شوید تا درِ دنیا به روی شما باز شود. مسئولان مذهبی این فرقه مصمم هستند تا حداکثر سؤاستفاده را از تألمات روحی مهاجران افغانی ببرند و تا حدودی موفق شده اند که عده‌ای را به دنبال خود بکشند. ولی هرگز نه فرد افغانی را مهاجرت خواهند داد و نه امتیاز. و هیچکس ندید و یا نشنید که گرهی از مشکلات این مردم ستمدیده را باز کنند. آنان با صرف هزینه‌های گزاف اقدام به چاپ کتاب‌هایی کرده اند که مملو از عقب‌ماندگی فکریست. این فرقه براوج نیاز مهاجرین جنگ زده و آواره خیمه‌ای از دروغ و حقارت برپا کرده است. پدرخوانده این فرقه مترصد فرصتی‌ست که تخم نوع دیگری از ارتجاع را در سرزمین افغانستان بکارد. بر نیروهای انقلابی و آزادیخواه افغانی‌ست که پرده از این توطئه شوم بردارند. بر سر راه این مردم طالب زده کشیش‌های حرفه‌ای تار عنکبوتی خود را پهن کرده اند. افشای دامچاله‌هایی این چنین بر هر وجدان بیداری وظیفه است.

۞ ۞ ۞

حبیب - کابل،

یکی از اشعار ارسالی تان را در همینجا گنجانیدنیم از شعر دیگر تان در شماره‌های بعدی استفاده خواهیم کرد. به امید همکاری‌های تان.

هدیه به شما خواهران و برادران دست اندرکار
این نشریه واقعاً مردمی

پیام زن

ای مایه امید زنان اسیر ظلم
افشاگر جهالت و عصیان «پیام زن»
ای زنده ساز مکتب «مینا»ی نام‌دار
ای مهد جان نثاری دوران «پیام زن»
ای تیر بر دو چشم و دل نوکران روس
مشت کوبنده‌ایی برسر اخوان «پیام زن»
ای دشمنان خاک وطن از تو در هراس
کاخ ستم زتو شده لرزان «پیام زن»
ای تک سوار نور به سیمای زشت شب
صبح نوید بخش شکوفان «پیام زن»
دارد «حبیب» بر تو و راه تو افتخار
ای توتیای دیده‌ی گریان «پیام زن»

۞ ۞ ۞

سهیل شرر - پیښور

د لیک څخه مو مننه، زمونږ نیکی هیلی او سلامونه ومنی. ستاسو استول شوی شعر «مینا نه ماتیږی» څخه به په راتلونکی گڼو کی استفاده وشی. ستاسو د نورو شعرونو په هیله.

۞ ۞ ۞

سهیلا ابراهیمی - دنمارک،

از نامه پر محبت و ۱۵ دالر ارسالی تان متشکریم. قیمت و هزینه پستی هر شماره را می‌توانید در جوف پاکت (ولی حتماً با پست راجستر) برای

ما ارسال دارید. در مورد اعضای رهبری «راوا» به جواب نامه‌ای از آلمان در شماره ۴۷ «پیام زن» رجوع کنید.

○○○

«لب‌های مرده»ی قیوم بیسید مرده

ش. سهراب ـ مزار شریف،

شعر «لب‌های مرده» از قیوم بیسید برای ما رسید متشکریم. اما از آنجایی که قیوم بیسید اول با میهنفروشان ساخت و حالا هم آنچنان در انحطاط و بی همتی غرق است که افتخار می‌کند ریاست به اصطلاح «هنرمندان» دوستم‌ای و جنایتکاران متحدش را به عهده دارد و علاوتاً در فلم «خانه عقاب» او را می‌بینیم که چگونه به مثابه هنرمندی بی‌وجدان، زمانی که بنیادگرایان در دریای خون مردم شناور اند، با خادی ـ جهادی‌های کثیفی مثل لطیف پدرام و ظهور رزمجو و ... برای سیدکیان چاپلوسی کنان رجز می‌خواند، لذا نمی‌توانیم شعرش را به چاپ برسانیم. او اگر به مردم وفادار و صادق می‌بود نخست باید به خاطر سالیان دراز خدمت به پوشالیان از مردم عذر می‌خواست و مهمتر اینکه به هیچ قیمتی نباید با قبول باند خاین و رهزن دوستم و متحدان جهادی آنان، به مرحله دوم آلوده ساختن شخصیت و هنرش قدم می‌نهاد. بیسید به جای «لب‌های مرده» مناسب‌تر بود برای انسانهایی چون خودش می‌سرود که با سرجنباندن با جنایتکاران گلم‌جمعی و جهادی چگونه به استقبال فجیع‌ترین و ننگین‌ترین مرگ ممکن می‌روند.

○○○

د طالبانو پلان شوی نقشه

انور ـ کابل،

په خپل رااستولی لیک کی داسی لیکی:

«طالبان د خپلو بادارانو د خوشحاله ساتلو په خاطر زموږ ملی فرهنگ سره دښمنی او مخالفت کوی دوی چی یوه یی هم د خپل پلار په دسترخوان دودی نده خوړلی، د هلک‌توب او چړیتوب ټول دوران د گاونډی هیوادو په مدرسو او جوماتو کی تیر کړی، د پلار، مور، ورور او دوستانو له معاشرت او پاملرنی څخه لری په یواړخیزه توگه روزل شوی. همدا سبب دی چی دوی د نورو مثبته او عصری علومو سربیره د خپل هیواد له ویاړلی تاریخ، فرهنگ او نورو گټورو دودونو او عنعناتو څخه هم بالکل بیگانه او بی‌خبره دی. دوی له یو پلوه د خپلی کورنی له محبت، صمیمیت او معاشرت څخه محروم وو او له بل لوری یی یوی مری ډوډۍ پسی یی سل دروازی ټکولی او د هری دروازی په مخ کی د کلی د ماشومانو له ملنډو او ډول ډول غبرگون سره مخ شوی دی. ځرگنده ده چی دا ډول کره‌وړه، چاپیریال او شرایط هرومرو د دوی د ژوند په ټولو اړخونو او تربیت کی ډیری اغیزی پریښودی دی نو ځکه د هغوی بشپړ اکثریت له یو جهان عقدو، حقارتونو او یو غچ‌اخیستونکی ناسالم تربیت څخه ډک پک دی. اوس چی دوی د پردیو د مالی او نظامی مرستو په "برکت" یو کاوا که قدرت ته رسیدلی نو له همدی فرصت نه په گټی اخیستو سره د خپل خاص "شریعت" ترپردی لاندی هره ورځ د زړه غوټی په لارو او کوڅو کی د بی‌وزلو او بی‌دفاع خلکو په وینو تویولو، په کیبلو او دُرو وهلو، د لاس او پښو په غوڅولو پرانیزی. دوی همدا اوس خلکو سره په ټولو اجتماعی، سیاسی، حقوقی او فرهنگی برخو کی له یو نه‌پخلاکیدونکی تضاد سره مخامخ شویدی، د دوی ټولی رادیویی او مطبوعاتی موعظی خلکو ته بالکل ناآشنادی او ترینه کرکه کوی. دوی غواړی د خپل شریعت سره سم د افغانستان ټولی تاریخی او فرهنگی ویاړنی په لمړی گام کی خپلی منځنی پیړیو سطحی ته راټیټی او بیایی له منځه یوسی لکه د نوی کال په مناسبت د نوروز عنعنوی میله؛ په اجتماعی، اقتصادی او فرهنگی چارو کی د ښځو د فعالیت او برخی اخیستلو سره دښمنی او مخالفت؛ د ښځو له تعلیم او پوهنی سره مخالفت؛ له هنری آثارو، رسامی، نقاشی او انځورگری؛* چی زموږ په هیواد کی د زرگونو کلونو قدامت لری، سره دښمنی او مخالفت؛ له موسیقی سره دښمنی؛ په واده کی د ناوی او زوم درناوی نه کول (د ناوی او زوم سپکاوی څو څله د کابل په ښار کی زوم د ویښتانو، ږیری او یاد موټر په سیت کی د محلی سندری د اوریدلو په "جرم" د خلکو په مخ کی له موټر څخه راکښته او په کیبلونو وهل شوی او سپکاوی یی شویدی).

همدا رنگه دوی د یو پلان شوی نقشی له مخی د خپلی نوی سعودی کالیزی په رامنځ ته کولو سره غواړی زموږ د هیواد تاریخی ورځی او واقعیتونه لکه د غوایی ۱۷او ۸، د چنگاښ ۲۶ د زمری ۱۴او ۲۸، د وری ۹، د لړم ۳ د مرغومی ۶، د سلواغی ۲۶، د کب ۳، او داسی نوری ورځی چی د ولس د وینو په بیه تمامی شویدی د ځوان نسل له سترگو پټی وساتی او د وخت په تیریدو کی له یاده وباسی. ځکه که دا ورځی او نیټی په هجری قمری میاشتو کی یادی هم شی د مثال په توگه د مرغومی ۶او د کب ۳ چی د ژمی په سور او واورین موسم کی کوم واقعیت او کیفیت تمثیلوی د قمری هغه میاشت چی کله د پسرلی او اوری په موسم کی او کله د منی او ژمی په موسم کی گرځی راگرځی هیځکله نشی بیانولای.»

○○○

پ. رتبیل ـ کانادا،

در پاسخ به ۵ نامه تان، نامه‌ای فرستادیم. انعکاس آخرین نامه تان درباره ناله‌ها و پیخ‌زدن‌های شرمنده و دزدکی شاعری تسلیم‌طلب از شعرهای شما می‌ماند به شماره آینده.

○○○

☆ ـ دکورنیو چارو په وزارت کی د زمریانو هغه دوه مجسمی چی د افغان ولس زړه‌ورتوب او شهامت تمثیلوی طالبانو د خپل ذهن او تعبیر له مخی ټوټه ټوټه کړیدی چی په دی توگه یی له هنری او تاریخی میراث سره یو ځل بیا خپله دښمنی په ډاگه کړه.

خطابی به شیرنر نگارگر از خواننده ایرانی ما

مجید ـ فنلند،

«با درود به جمعیت انقلابی زنان افغانستان، پیشتازان آزادی،

"پیام زن" شماره ۴۶ اگر چه دیر، اما به دستم رسید، سپاسگزارم. فکر کردم در جواب سخن ا.نگارگر فقط بر پایه حرفهای خودش که شکی در آنها ندارد و بر همان روش چند بیت بنویسم تا آیینه‌ای گردد مقابل رویش.»

هـر چه بودی تو خطاکار شدی
شرم را باختـه بی‌عار شدی
صحنه راکرده رها، از لندن
مردمان را تـو طلبکـار شدی
گفتی ار خامه به دستت گیری!
خامه بگذار دگر خـوار شـدی.
بـوده‌ای مضطرب بـاختـری
حال در باختـر آوار شـدی
گفتـه‌ای شیرنـری، اما نه.
همچو یک روبـه بیمـار شدی
جـای شاعر دل مـردم، امـا
جـای گندی توگرفتار شـدی
تو خودت گفتی، حاشا نکنی،
بهرکون خویش توشتر خار شدی!

✪ ✪ ✪

مختار ـ کویته،

با تشکر گزارش ارسالی تان را همینجا می خوانید.

«بتاریخ ۲۲ حوت ۱۳۷۶ سومین سالروز مرگ مزاری در موسی کالج (مری آباد کویته) برگزار شد. در قسمتی از محفل مولوی دوست محمد که خود را نماینده هزاره‌های سنی قلمداد می‌کرد ضمن قصه طولانی دیدوادیدهایش با طالبان گفت: "با آنان (طالبان) در قندهار رفتیم همان بحث‌هایی را که نماینده‌های سایر احزاب می‌کردند یعنی بی‌حق کشیدن هزاره‌ها طالبان هم می‌کردند. خلاصه بحث‌ها زیاد شد وقتی نان آمد من با یک طالب در یک کاسه بودم. طالبک برایم گفت مولوی صاحب بیا که تقسیم کنیم برنج از تو باشد قورمه و گوشت از من باشد برایش گفتم حالا آن دوره نمانده که مرا بازی بدهی، هم گوشت و قورمه را هم برنج را دو تقسیم می‌کنیم وگر نه از کامت پس می آورم" حرف‌های مولوی و جریان جنگ قورمه‌اش باعث خنده بسیار مردم می‌شد.

به گفته انانسر سخنران اصلی محفل عارفی مدیرمسئول مجله حزب وحدت در پشاور بود او در آخر محفل به هذیان گویی زبان گشوده و مثل سایرین به تحریک ملیت هزاره علیه دیگر ملیت‌ها پرداخت. گاهی هم بخاطری که خود را در انظار یک تعداد روشنفکران دیگر که در محفل حضور داشتند "روشنتر" نشان دهد گفت: "ما نمی‌گوییم که فقط پشتون‌ها بالای هزاره‌ها ظلم کرده بلکه یک اقلیت (منظورش محمدزایی‌ها بود) بالای دیگر ملیت‌ها ظلم کرده اند." او کوشش می‌کرد که حزب وحدت را غیر وابسته به ایران قلمداد کند. و می‌گفت: "احزاب دیگر به کشورهای خارجی وابسته اند اما حزب وحدت وابسته نیست. حزب وحدت بخاطری وابسته نیست که در بامیان تشکیل شده. وقتیکه حزب وحدت تشکیل شد، همان کشوری که ما را وابسته به آن می‌گویند علم مخالفت را با تشکیل آن بالا کرد." در جریان سخنرانی سخنران اصلی مردم دسته دسته محفل را ترک می‌کردند، سخنران فریاد می‌کشید برادران شما مردم زحمتکش هستید چه سختی‌ها را کشیده اید. چه ظلم‌ها را از طرف پشتون‌ها تحمل کرده‌اید، حالی خیر است چند دقیقه زحمت کشیده بنشینید، سخنرانی من به پایان نزدیک شده. با ختم نطق شخص مذکور مردم همگی حرکت کردند انانسر فریاد برآورد که برادران بنشینید، یک پارچه شعر را که بخاطر بابا مزاری سروده شده یک طفل خرد سال می خواند. یکتعداد مردم به رفتن خود ادامه دادند تعدادی هم ایستاده شدند. طفلک بسیار خرد طوطی‌وار چند کلمه مزاری، مزاری را که پدرش آهسته آهسته می‌گفت به صدای بلند تکرار کرد. بعد مردم حرکت کردند باز انانسر فریاد زد برادران بنشینید مولوی صاحب دعا می‌کند. تعداد کمی از مردم به دعا انتظار کشیدند و بقیه محفل را ترک گفتند.»

✪ ✪ ✪

پاسخی به زریر قدوس

جبار زمانی،

بدینوسیله از دونامه و چک ۵۰ دالری تان اطمینان می‌دهیم. مطلب تان در پاسخ به نامه زریرقدوس را در همین جا می آوریم:

«درودهای گرم خود را خدمت خواهران گرامی تقدیم داشته و آرزوی موفقیت بیشتر تان را در پیشبرد این وظیفه مهم دارم.

در شماره ۴۶ "پیام زن" نامه انتقادی آقای زریر قدوس را مطالعه کردم. اگر این آقا خودش از رده‌های بالای پرچم نبوده باشد، پس واقعاً که نامه‌اش متأثر کننده است.

بنظر من جوابی که شما به ارتباط انتقاد آقای قدوس از «راوا» در رابطه ظاهر شاه داده اید برای وی کافی نیست. بدین لحاظ خواستم نکات ذیل را خدمت‌اش تقدیم بدارم.

آقای قدوس در قسمت از نامه تان نوشته اید: "چطور شخصی که در زمان سلطنت‌اش فساد، اختناق سیاسی، عیاشی دربار و حاکمان گماشته شده‌اش در محلات، رکود مطلق اقتصادی و... فضای کشور را آلوده ساخته بود می تواند سمبول اتحاد ملت باشد؟ چنین بر می آید که رهبری "راوا" جوان است و "لذت" دوران سلطنت را نچشیده است اما من چشیده‌ام.... اگر با ناول گیر می آمدیم در صورت انسانیت جای ما محبس دهمزنگ می‌بود

در غیر آن قتل مخفیانه ..."

من اینجا قصد دفاع از ظاهر شاه را ندارم اما می‌خواستم حقایقی را برایتان بازگو کنم. مگر فراموش کردید که همه جریانات ملی دموکراتیک و حتی باندهای خلق و پرچم که از همان ابتدا چهره‌های وطنفروش شان هویدا بود در زمان ظاهر شاه بوجود آمدند؟ مگر فراموش کردید که امین، تره کی، ببرک و نجیب هیچ کدام شان در آن زمان مخفیانه به قتل نرسیدند بلکه در زمان حکومت "دموکراتیک" خود شان یکی از بعد دیگر به علت مریضی و یا توسط بالشت اعدام مخفیانه شدند؟ مگر این کارمل خاین نبود که ظاهرخان را مترقی ترین شاه شرق معرفی می‌کرد؟ شاید قتل میراکبرخیبر را هم بدوش مقامات وقت باندازی. مگر تا جایی که به همگان معلوم است خیبر در اثر تضادهای داخلی باند "دموکراتیک خلق" توسط ببرک و همدستانش "اعدام مخفیانه" شد تا توانسته باشد در مقام اول پابوس کی جی بی باشد.

آقای قدوس مگر مسئولیت همه ترور، اختناق و زنده به گور کردن هایی راکه باکودتای ننگین ۷ ثور شروع شد و الی سقوط حکومت نجیب گاو ادامه داشت، می توان صرفاًبدوش رهبران پرچم و خلق انداخت؟ آیا می توان گفت آنانی که به ناموس مردم تجاوز می‌کردند، افراد سازمان های چپ و گروپ‌های اسلامی و دیگر افراد بیگناه در همه ولایات کشور را وحشیانه اعدام می‌کردند، کار صرف یک تعداد محدود "رهبران" بود و مزدوران پلید خادی در گوشه و کنار کشور بخاطر اعمار "جامعه سوسیالستی" و رسیدن به مقام بلند حزبی شریک جرم رهبران خود نبودند؟

آیا از این مطلع هستید که حدود دو ملیون افغان بی‌گناه بخاطر اعمار "جامعه سوسیالستی" که گروپ های خلق و پرچم در افغانستان در نظر داشتند، بشکل وحشیانه بقتل رسیدند؟ مگر از اعدام و زنده بگور کردن ده‌ها هزار انسان شریف در زندان‌های حکومت خلق و پرچم معلومات ندارید؟ من خودم در زمانیکه نجیب گاو رئیس دستگاه آدمکش خاد بود دستگیر و زندانی شدم. در تلاشی منزل ما غیر از بعضی نوت‌های درسی مضمون "جامعه شناسی" که در مکتب تدریس می‌شد و یک کتاب به اسم "از میمون تا انسان" چیز دیگری بدست نیامد لیکن خادی های کثیف این مدارک را منحیث اسناد ضد روسی قلمداد نموده و باخود به صدارت بردند که همیشه در جریان تحقیق از آنها یاد می‌کردند. اما در روزیکه محکمه قلابی دایر شد از این اسناد کدام خبری نبود صرف از پیدا شدن اسناد ضد روسی در خانه ما صحبت می‌شد. قاضی و رئیس دیوان بدون آنکه اسناد را به چشم خود ببینند مرا به یک و نیم سال حبس محکوم کردند. در زندان با یک پسر که محصل پوهنځی انجنیری کابل بود آشنا شدم از وی دلیل زندانی شدنش را پرسیدم در جواب گفت که نظر به راپور کسی خانه شان تلاشی شد و در جریان تلاشی از خانه شان یک کتاب به اسم "مانیفست حزب کمونیست" بدست آمد که خادی ها وی را با این کتابش به زندان بردند. به او گفتم مگر "مانیفست حزب کمونیست" که کتاب غیر قانونی و ضد دولتی نیست؟ در جواب گفت که کتاب غیر قانونی نبوده بلکه مترجمی که کتاب را از روسی به فارسی ترجمه کرده بود یک نفر ایرانی بوده که به "حزب توده" (حزب غلام روس در ایران) تعلق نداشت و این بود تقصیر آن بیچاره که بعداً بنام شعله‌ای به شش سال زندان محکوم شد. از همه وحشیانه‌تر این که صاحب‌منصبان و آمران سیاسی زندان لواطت خانه هم برای خود در زندان تشکیل داده بودند و آن از این قرار بود که زندانیان خورد سال یعنی از ۱۰ الی ۱۷ ساله را در یک اتاق دور از دیگر زندانیان زندانی ساخته بودند که شبها به بهانه تحقیق از آن اطفال استفاده جنسی می‌کردند. بیشرمی آمران زندان به آن حد بوده که بالای دروازه اتاق نوشته بودند "اتاق خورد سالان". این آمران زندان، رهبران حزب نبودند پس باید بنظر شما از جمله افراد شریفی باشند که قلب شان هنوز هم بخاطر وطن شان می تپد و باید با آنها جبهه وسیع تشکیل داد! در قسمت اینکه "راوا چشم امید به ظاهر شاه بسته" باید متذکر شوم که علت آن جوان بودن رهبری "راوا" نه بلکه قسمی که من کاملاً مطمئن هستم که خواهر محترمه صایمه کریم این موضوع را بر اساس تحلیل مشخص از اوضاع مشخص جامعه خود اظهار داشته. این تنها "راوا" نیست که در شرایط کنونی "چشم امید به ظاهر شاه بسته" بلکه همه مردم افغانستان راه نجات خود را در آمدن ظاهر شاه می‌بینند که علت‌اش هم جنایات، ترور، اختناق سیاسی و بی ناموسی‌ای است که از کودتای ۷ ثور تا امروز جریان دارد.»

○ ○ ○

رفیع ـ ننگرهار،

از نامه صمیمانه و انتقاد تان ممنونیم. متأسفانه ما هم به کمبود مطالب پشتو در «پیام زن» آگاهیم. اکثر خوانندگان پشتو زبان ما هم مطالب شان را به فارسی برای ما ارسال می‌دارند. امید شما با ارسال مطالب و گزارش ما را در این زمینه کمک کنید. قبلاً از همکاری تان متشکریم.

○ ○ ○

ریش برای مادر طالبان

سمیع الدین ـ کابل،

با سپاس فراوان گزارش و چند بیت یکی از اشعار تان برای مینا را در همین شماره آوردیم. به امید همکاری های بیشتر تان.

«● بتاریخ ۲۷ رمضان ۷۶ از جلال آباد بطرف پشاور سفر داشتم که متوجه شدم پلیس پاکستان با خشم از یکی از هموطنان می‌پرسد: "داخل پلاستیک چه بود؟" وی جواب داد: "ریش بنده بود که تراشیده برای طالبان انداختم و دیگر ریش نمی‌گذارم." بعد از اینکه با او هم‌صحبت شدم گفت: "ریش خود را کمی قیچی زده بودم سه بار در عرض راه کابل تورخم لت خوردم حالا از دروازه که گذشتم ریش خود را بکلی تراشیده در یک پلاستیک انداخته برای طالبان که در آنطرف دروازه نشسته بودند انداختم و هم برایشان گفتم به مادر تان ببرید که ریش ندارد." این هموطن باشنده کابل بوده و دکان داشت. (اسم و ولد و محل دکان محفوظ)

● طالبان در کابل سرای تبادله اسعار را بند نمودند که اگر کسی

می خواهد دکان تبادله اسعار داشته باشد در بدل ۵۰۰۰۰۰ کلدار می تواند جواز بگیرد. اگر ضرورت اسعار پیش می آید از طریق بانک مشکل حل می شود. اینکه در بانک جهت تبادله چه شرایط وجود دارد اطلاع ندارم.»

تـو ای شـاهین صـفت ای قـهرمان مـینای مـا
روشنی بخشد حماسه‌های تو در چشم نابینای ما
رهـبری کـردی تـو زن را ای عـقاب هـمای مـا
تـربیت کـردی چـو آتش جـنبش «راوا»ی مـا
جیره خوار خارج اند حاکم در ملک بی دفاع ما
طـالبان وحشـی صـفت چـنگیز هـای قـرن ما
ایـن ز اخـوان بـود چـون زاری کـنم نـالم بـتو
مـــن تـــمنا و امـــید دارم از «راوا»ی مـــا

✪✪✪

حذف «ملا» از نصرالدین، ناشی از وحشت طالبان یا بزدلی برخی روشنفکران؟

جاوید ـ پشاور،

«خواهران آگاه و مبارز،

در شماره ۴۷ "پیام زن" مطلبی بود راجع به اینکه طالبان کلمه "ملا" را از کتابهای ملانصرالدین حذف کرده اند. برای من جالب بود تا یکی از آن کتابها را یافته و بمثابه یک سند خوب افشاگر حقارت و مسخره گی و جهالت طالبان به دوستان پاکستانی وغیره نشان دهم. اما اخیراً در کتابفروش ای در پشاور کتابی دو زبانه (انگلیسی و فارسی) دیدم بانام Nasruddin's Stories از انتشارات Kabul English Language Publication Centre حاوی همان لطیفه‌هایی ملانصرالدین اما همه بدون کلمه "ملا". فکر کردم که در داخل کشور اگر خود سانسوری‌ای چنین مضحک مشاهده شود تعجبی ندارد چون ملابچه‌های پر عقده در آنجا حاکم اند و از آنان هر نوع دم بریدگی فاشیستی و غیرانسانی علیه کتابفروشی‌ها انتظار می‌رود. اما نمی‌دانم برخی هموطنان چرا در این جا در پشاور، از طالبان دجال به اندازه هموطنان محکوم ما در داخل کشور، وحشت می‌کنند. آیا این را باید به حساب بربریت بیش از حد چلی‌ها گذاشت یا جبن و بزدلی آن عده‌ای که بخاطر منافع مادی، حاضر اند بـه هـر ساز دشمنان پلید مردم ما برقصند؟»

● دوست عزیز، هر چند در پاکستان هم سایه شوم خاینان جهادی و طالبی از سر هموطنان ماکم نیست، اما بهرحال با وضع در داخل کشور قابل مقایسه نیست. مخصوصاً آنانی که دست اندر کار چاپ و نشر اند وظیفه دارند که به هر نحو و اندازه‌ای ممکن، بیرق مقاومت را برضد بنیادگرایان کثیف بلند نگهدارند. به نظر ما، حذف پیشوند ملا از کتابی که نام برده اید برعلاوه آنکه بیانگر فرصت‌طلبی و ترسی کودکانه می باشد موجب جری‌تر شدن دشمن و رواج هرچه بیشتر محافظه کاری و فلسفه «شوله‌ات را بخور پرده‌ات را بکن» می‌شود شعاری که هم اکنون نصب‌العین تعداد قابل توجهی از روشنفکران ما گردیده‌است و باید آن را قاطعانه افشا و طرد کرد.

✪✪✪

افشین ـ کابل،

از گزارش و شعر ارسالی شما ممنونیم. بندهایی از شعر تان را همین‌جا می آوریم.

رهبر کاذب

ای خـاین، یکـبار نـظر سـوی گـدا کـن
بنگر به جوانی و نظر بر سر و پـاکـن
صـد نـاله ز تـنظیم و گـروه دارد هـمیشه
ای رهـبر کـاذب تـو تـرسی زخـدا کـن
هـر فـردِ مسـلح شـده فـرعون زمـانه
چـندبار فـروختند مـرا، حـال رهـا کـن
ایـن مـلت بیچاره فـرار انـد بـه مـمالک
بـا یک عـمل نیک حق میهن ادا کـن
ایـن‌کشور بیچاره کـنون پـارچه و لاشه
نیست قابل تشریح، کنون شرم و حیا کن

✪✪✪

منهاج پادو برهان‌الدین ربانی و خورد و بردهایش

پلوشه ـ پشاور،

از گـزارش ارسـالی تـان سپاسگزاریـم. آنـرا مـختصراً در هـمینجا می‌آوریم:

«دوستان محترم، ممنون از اینکه یگانه مرجع برای انتشار فریادهای در گلو خفه شده‌ی زنان مظلوم "پیام زن" است.

در سال‌های قبل مکتب و پوهنتون امهات المومنین که از جانب برهان الدین ربانی پایه گذاری شده بود، از طرف کمیته‌های خارجی تمویل می‌شد. زمانیکه استاد ربانی داخل افغانستان شد چون آقای منهاج عضو جمعیت بوده برای موصوف سمت ریاست آن واگذار شد. او بعد از کسب ریاست بنابر خصلت ارتجاعی خود پلان‌هایی طرح و راه‌های استفاده جویی و زراندوزی را جستجو کرد. در نخستین گام‌ها اقارب و خویشاوندان خود را در چوکات پوهنتون جابجا و سپس تفرقه بین اعضای اداری و تدریسی ایجاد و رویه اکادمیک را از بین برده. پراکندگی اداری و تدریسی را به اوج رسانید. در عین حال پروتوکول‌هایی با کمیته‌هایی مثلاً ناروی عقد نمود و طی این پروتوکول‌ها تمام مصارف پوهنتون، مدرسه، کلنیک و تجهیزات و وسایل ترانسپورت محصلان و شاگردان، کرایه تعمیرات،

معاش استادان، پرسونل اداری و کلنیک و اکمال ادویه‌جات و غیره بدوش کمیته ناروی بود. در طول دو سال گذشته معاش عده‌ای از استادان که تعداد شان بالغ بر هجده نفر می‌شود، تادیه نگردیده ولی جداول معاش مطابق معیار تعیین شده پروتوکول بالای استادان امضا گردیده است.

استفاده جویی از ادویه‌جات کلنیک، منبع دیگر عایداتی آقای منهاج است. یک ماه قبل از اینکه قرارداد وسایل نقلیه به پایان برسد قرارداد فسخ و یکماه کرایه وسایل نقلیه راکه بیش از یکصد هزار کلدار می‌شود به حساب شخصی خود انتقال داده و از هر شاگر تقاضاگردید تا برای کرایه مبلغ پنجاه کلدار جمع آوری گردد.

همچنین در اواخر جنوری سال جاری به تعداد ۸ و یا ۹ نفر از استادان پوهنتون و مکتب را به علت نداشتن دیپلوم از وظیفه سبکدوش نمود در حالیکه استادان مذکور تا پانزده جنوری حاضری را امضأ نموده و مستحق معاش بودند اما از تادیه معاش انکار گردیده و به آنان گفته شد که حاضری پانزده روز موقتی بود.»

✪ ✪ ✪

گدیه نژاد ـ کویته،

با تشکر نامه و شعر ارسالی تان را گرفتیم. بخشی از نامه‌ی تان را نشر می‌کنیم اما شعر تان از چاپ باز ماند چراکه معتقدیم نباید در سطح خود «شیرنر» و «مایه» ادبی وی شعر نوشت.

«خواهران عزیز، بنده یکی از خوانندگان دایمی "پیام زن" می‌باشم و "پیام زن" را یگانه نشریه واقعی می‌دانم که چهره‌های کثیف عمال بیگانه را آن طوری که است عیان می‌دارد به همین سبب است یک تعداد افرادی در مقابل "پیام زن" حساسیت نشان می‌دهند. و باید چنین باشد زیرا "پیام زن" همچون خنجری در جگر شان می‌خورد ولی با تأسف بعضی‌ها لحن "پیام زن" را "غیراخلاقی" می‌خوانند. نمی‌دانم آنان هنوز گلبدین را "عظیم رهبر" می‌دانند از یا کثیف ترین میهنفروشان.

در یکی دو شماره "پیام زن" به شعر آقای نگارگر برخوردم نمی‌دانم این وطن فروش خاین چگونه بخود اجازه می‌دهد در مورد "پیام زن" قلم نمایی کند که آدم را بیاد شعر دوران مکتب می‌اندازد که می‌گوید سگ را به دریای هفتگانه بشوی چونکه تر شد پلیدتر باشد. اینها گذشته از هر چیز چتلی اخوان را می‌خورند و وقتی شکم شان پر شد قلم بدست می‌گیرند که ما هم نمی‌توانیم در مقابل چنین مزدوران بی‌حیا، احساس مسئولیت نکنیم. بناءً در مقابل شعر او شعری بنام "سوزش "نوشته برای تان فرستادم که امید است در "پیام زن" بیآید.»

✪ ✪ ✪

انجینر ح. ر. حبیب از «دافغانستان مترقی دموکرات گوند» (مساوات) ـ آسترالیا،

با تشکر، از دریافت نامه و اعلامیه مطبوعاتی تان اطمینان می‌دهیم. «پیام زن» و سایر نشریات «راوا» مرتباً به آدرس تان ارسال می‌گردد. امیدواریم نامه جداگانه‌ی ما راگرفته باشید.

✪ ✪ ✪

درباره مسئله عراق و امریکا

نوریه ـ اسلام آباد،

از نامه صمیمانه تان سپاسگزاریم. بخاطر روشن شدن موضع ما در قبال کشاکش امریکا با عراق به اشاره مختصری به نکات ذیل اکتفا می‌نماییم:

جنگ خلیج، ادامه انکشافات بعدی آن در منطقه تا سر و صدای اخیر امریکا مبنی بر حمله مجدد بر عراق، همه و همه بخوبی نشانگر دورویی و زورگویی ایالات متحده امریکا و متحدانش می‌باشد.

امریکا با استفاده از ملل متحد بمثابه چوب دستش جوی را در عراق حاکم ساخت که تا حال باعث قتل بیش از یک و نیم میلیون نفر گردیده و مردم عراق را با شرایط خوفناکی مواجه ساخته است. بنابر سروی سازمان ملل ماهانه تنها ۵۰۰ کودک عراقی جان می‌دهند و بیش از یک میلیون تن از آنان دچار بیماری‌های ناشی ازکمبود مواد غذایی و دارویی اند که در اثر محاصره اقتصادی عراق مستولی گردیده است. امریکا عراق را زیر نام حقوق بشر کوبید ولی آیاکشورهایی نظیر اسرائیل، سودان، عربستان و... کمتر از عراق حقوق بشر را زیر پا می‌کنند؟ بگذریم از اینکه امریکا خود مسبب و عامل تخلفات فاجعه‌بار حقوق بشر در اکثر نقاط جهان بوده است. چگونه است که امریکا با آن رژیم‌های فاشیستی مذهبی جان و جگر می‌شود ولی به رژیم ستمگر صدام حملات پیاپی می‌کند؟ واقعیت اینست که مسئله روی حقوق بشر نه بلکه زهر چشم نشان دادن به کشورهاییست که فکر مقاومت در برابر یکه‌تازی‌های امریکا و به متحدانش را در سر داشته باشند.

امریکا به بهانه دست داشتن عراق به سلاحهای کشتار جمعی هیاهو



مردم واشنگتن در اعتراض بر ضد جنگ علیه عراق در مقابل کاخ سفید

براه انداخته ولی اولتر از همه این امریکا و انگلستان بودند که عراق را در دست یافتن به سلاحهای بیولوژیکی و کیمیاوی یاری دادند. خبرگزاری فرانسه در ۱۳ فبروری سال جاری به نقل از چنل ۴ انگلستان خبر داد: «دولت امریکا طی سالهای ۱۹۸۵ و ۱۹۸۶ چهارده محموله مواد بیولوژیکی بشمول باکتریای سیاه زخم و ماده تحریک کننده مسمومیت غذایی را به عراق فرستاد که مقدار زیاد آن به تعقیب حمله کیمیاوی عراق به مناطق کردنشین ارسال گردید.» خبر می‌افزاید: «بعد از جنگ خلیج وقتی امریکا ارسال این مواد را به عراق قدغن نمود دولت انگلستان در مارچ ۱۹۹۲ گاز زهری ضد اعصاب را به آن کشور عرضه نمود.» تیم بازرسان ملل متحد هم متهم به کار برای سی‌آی‌ای و مختل ساختن بیشتر مناسبات عراق با ملل متحد می‌باشد. «فرنتیرپست» در ۷ مارچ به نقل از واشنگتن‌پست می‌نویسد که امریکا بعد از ناکامی عملیات مخفی ۲۰۰ میلیون دالری سی‌آی‌ای بخاطر بی‌ثبات ساختن عراق به این شیوه متوسل شد. سی‌آی‌ای درکار بازرسان ملل متحد از سلاحهای کشتار جمعی عراق تخریب می‌کند. در طی چند سال گذشته هر باری که تیم به ختم ماموریتش نزدیک می‌شد جاسوسان سی‌آی‌ای که در بین تیم جا گرفته اند نظر جدیدی بخاطر طولانی ساختن ماموریت آن و محاصره تحمیلی ملل متحد ارائه می‌کردند. روزنامه می‌افزاید که سازمانهای جاسوسی عراق بازرسان امریکایی را مورد شک قرار داده و طی تحقیقاتی برملا شد که تمامی آنان یا اعضای فعال سی‌آی‌ای اند و یا هم با آن در ارتباط اند که بدینوسیله معلومات حیاتی در مورد بعضی از مناطق حساس نظامی عراق در اختیار سی‌آی‌ای قرار می‌دهند. همچنان عراق متیقن است که این اطلاعات در اختیار «موساد» نیز قرار می‌گیرد.

به کمک تیم امنیت شوروی دریافت که تمامی اعضای انگلیسی تیم ملل متحد در همکاری با سی‌آی‌ای قرار دارند که در واقع جاسوسان آن به شمار می‌روند اند و تحت لوای ملل متحد از مصونیت کامل برخوردار اند. به نوشته نیویارک تایمز (۲۶ فبروری) به دنبال حل کشمکش عراق و سازمان ملل سی‌آی‌ای پلان دیگری را بخاطر پروگرام وسیعتر خرابکاری و انهدام مراکز اقتصادی و نظامی عراق طرح نموده است.

نکات بالا حاکی از دورویی و تزویر قدرت‌های بزرگ در قبال مسئله عراق می‌باشد. اگر در جریان جنگ خلیج، امریکا امکانات و پشتیبانی کشورهای زیادی راکمایی کرد اما بار دوم از پشتیبانی کافی کشورهای مذکور برخوردار نیست.

امر مسلم اینست که قربانیان اصلی تمامی این زد و بندها توده‌های محروم عراق اند که باید با شرایط دشواری دست و پنجه نرم کنند. رژیم صدام حسین که جنایات بی‌شماری را مرتکب شده ابداً با سیاست‌های ارتجاعی‌اش نمی‌تواند مردم عراق را از این بحران نجات دهد. بر نیروهای انقلابی و ضد ارتجاعی آن کشور است که با نابودی صدام و رژیم فاشیستی‌اش زمام کشور شانرا بدست گرفته و بدینترتیب دست دولتهایی را نیز که با سرنوشت کشور شان بازی می‌کنند کوتاه سازند.

✪ ✪ ✪

ن.ی.-کابل،

از شعر تان که همینجا می‌خوانید ممنونیم. به امید همکاری‌های بیشتر شما.

شهر سیاه!

ابر ها تیره تر شدند
صدای غرش رعد
گواهی بود
شاید آسمان می‌گرید
که زمین
از برای سنگدلی‌هایش
مردمان بیشتری می‌خواست
اینجا شهر سیاه است
کودکانش از صدای صاعقه ها
نمی‌ترسند
و چشمان خویش را
نمی بندند.
آن یکی مرد
با چشمان اشک آلود
پی لقمه نانی بود
آسمان باید بگرید
مادر بی پا
در میان گِلها
برای رهاییش از گنداب
در تقلا بود
اینجا!
انسانیت
معنویت
و همه را مدفون کردند
و اینجا!
ماتمزدگان
با آسمان شان
با سرزمین شان
وداع گفتند
و به گدایی لقمه‌ای
مصروف اند
و مردم،
در انتظار طلوع خورشید
مردند!

✪ ✪ ✪

غ.م - مزار،

از ارسال شعری که گفته‌اید توسط شخص نامعلومی پخش گردیده، متشکریم. با آنکه شعر مذکور پر از کینه مقدس ضد خاینان جهادی و طالبی می‌باشد، اما طوری سروده شده که نمی‌توانیم آنرا در «پیام زن» بچاپ برسانیم.

○ ○ ○

م.ع - کویټه،

زمونږ نیکی هیلی ومنی. د «تجلیل روز جهانی زن از سوی "راوا"» خپرونه او د «پیام‌زن» ۴۸ گڼه بیه دواړه ۴۰ روپی کیږی. تاسی کولای شی چی دا رقم زمونږ په پته د راجستر پست سره راواستوی.

○ ○ ○

آرزو - پشاور،

با ابراز سپاس از دریافت نامه و مطلب تان با عنوان «پشک های سیاه در نقاب دوستان حقیقی مردم افغانستان» اطمینان می‌دهیم.

قسمتی از مطلب تان:

«باندهای وحشی خلق و پرچم، اربابان و حامیان کرملینی آنان مسئول تمامی فاجعه‌های تاریخی در کشور ما اند که نظیر آن در حافظه تاریخ هیچ کشور جهان وجود ندارد. مبارزان انقلابی، روشنفکران اصیل ما به مثابه یک دژ مردمی در طرد و افشای دسایس باندهای خلق و پرچم که با ماسک‌های فریبنده به اغفال و گمراهی مردم ما با ایجاد سازمان‌های منحط و طرح شعارهای عوامفریبانه شان هنوز هم دست از حلقوم زخمی و پیکر خون‌آلود مردم میهن ما برنمی‌گیرند، کوشا باشند.

مردم زجر دیده افغانستان ذایقه تلخ و زهرآگین شعارهای کاذب و رذیلانه "نان، لباس، خانه" و "مصونیت، قانونیت و عدالت" و تیرباران‌ها و زنده بگور نمودن دستجمعی هزاران هموطن و روشنفکر خویش را هرگز از یاد نخواهند برد.»

○ ○ ○

م.ل - ننگرهار،

زمونږ سلامونه ومنی دادی ستاسو د شعر څینی برخی:

دلته د پوهی د رنا ته دی څان تیار کړ
وه طالبه تول ملک د نن حیران کړ
داکوم کتاب کی دی چی ته مکتب و تړه
د پوهنتون څخه استاد و شړه
د علم خونی او څایونه دی وران کړ
وه طالبه تول عالمان د نن فرار کړ

○ ○ ○

م.ف. بیخود لغمانی - کانادا،

شعر تانرا دریافت نمودیم ولی «پیام زن» معمولاً فقط اشعاری را نشر می‌کند که قبلاً در جای دیگری بچاپ نرسیده باشند. چون شعر تانرا به نشریات دیگری هم ارسال نموده‌اید بناءً از چاپ آن معذوریم.

○ ○ ○

محمدیونس فقیری - پاکستان،

با سپاس فراوان نامه پر محبت تان را گرفتیم. نامه‌ای با شماره ۴۸ «پیام زن» برایتان فرستادیم.

○ ○ ○

در ارتباط با حمله بزدلانه‌ی فاشیستهای طالبی بر تظاهرات ۸ ثور، «راوا» پیام‌های همبستگی فراوانی دریافت کرد که اکثر آنها در بولتن خبری مخصوص انتشار یافتند. اینک متن دو پیامی که اخیراً بدست ما رسیده اند:

کانون زندانیان سیاسی ایران در تبعید - واحد پاکستان،

دوستان عزیز،

ما خود شاهد حمله وحشیانه جنایت پیشگان طالب به راهپیمایی شما بودیم. ما و هر وجدان بیداری که با این روسیاهان تاریخ آشنائی دارند به شما درود می‌فرستیم. ما شجاعت شما را مورد تحسین قرار می‌دهیم.

کانون زندانیان سیاسی در تبعید - واحد پاکستان این عمل بیشرمانه طالبان را محکوم کرده و از دولت پاکستان خواهان مجازات چماقداران طالب است.

حضور فعال و پرشور «راوا» در بین مهاجران افغانی و ایرانی در پاکستان نشاندهنده اعتماد مردم به شما می‌باشد. مردم افغان خواهان حضور قاطع و سازش ناپذیر شما در این برهه از تاریخ در مقابل ارتجاع سیاه مذهبی و دخالت عریان خارجیان در افغانستان می‌باشند.

راهپیمائی «راوا» در ۲۸ اپریل را ما پیروزی بر سفیران سیاهی و فاشیزم مذهبی می‌دانیم.

زنده باد آزادی!

بریده باد دست ایران، پاکستان و سعودی از افغانستان در بند!

○ ○ ○

بنیاد انکشاف سنگی - ایبت آباد،

محترم سردار مهتاب احمد خان عباسی،

ممکن مطلع باشید که بتاریخ ۲۸ اپریل ۹۸ تظاهرات مسالمت آمیز زنان افغانستان بوسیله چند افغان در پشاور مورد حمله واقع شد. من می‌خواهم از حکومت صوبه سرحد خواهش کنم که این مسئله را مورد توجه قرار داده و تضمین کند که در آینده عناصر طالبی مجاز نخواهند بود قانون را بدست گیرند. چنین اعمالی برای صلح و دموکراسی مضر اند و باید به شدیدترین صورت ممکن محکوم شوند. من مطمئن هستم که حکومت شما از هیچ اقدام ضروری بخاطر حفظ «راوا» از عناصر عقبگرا، دریغ نخواهند کرد.

بااحترام مخلص شما

عمر اضغرخان - آمر اجرائی

سامع ـ کابل،

«قطعه شعری از حضرت ابوالمعانی که بی ارتباط به زندگی تحت حاکمیت طالبان نیست، خدمت تان تقدیم می دارم اگر پسندید به نشر بسپارید. به نظرم مشتی است بر پوزه طالب‌های مزدور.»

● از شعر ارسالی تان سپاسگزاریم. اما چون آن شعر قبلاً در نشریات دیگری بچاپ رسیده از انتشار آن معذوریم. به امید ادامه همکاری تان.

○○○

عبدالرشید «آریا» ـ چترال،

از نامه و ابراز علاقمندی تان به «راوا» سپاسگزاریم. «پیام زن» را مرتباً به آدرس تان می‌فرستیم.

○○○

غوث الدین میر ـ اتریش،

از چهار نامه و تلاش تان برای جمعآوری کمک به «راوا» ممنونیم. به جواب نامه‌ای انتقادی تان در شماره آینده خواهیم پرداخت.

○○○

انعکاس نامه‌های ذیل در شماره بعدی

قیام ـ غزنی (که به علت تراکم مطالب، دفاعیه‌اش از «فرهنگیان» سازشکار با خاینان جهادی، از چاپ در این شماره باز ماند.)
میترا عاصی ـ کابل،
بیرنگ کوهدامنی ـ لندن،
دستگیر ژرف‌نگر ـ امریکا (در مورد تظاهرات «راوا»)
غوث الدین میر ـ اتریش (فاحشگی نبی مصداق و برخورد ما به آن)
ح. ن ـ اتریش

با تشکر از کلیه دوستان کمک کننده.

در حالیکه اکثریت مردم بینوای ما از دسترسی به حتی سه وقت نان محروم اند، کمکهای خوانندگان ما از داخل کشور بی نهایت ارزشمند است و امیدواریم به همین وسیله درود و تشکر قلبی ما را بپذیرند.

کاوه	۱۰۰۰۰	افغانی	اسدالله	۱۰۰۰۰	افغانی
اصیلا	۴۰۰۰۰۰	رر	عالیه	۱۰۰۰۰۰	رر
علی	۵۰۰۰۰	رر	هوشمند	۱۵۰۰۰	رر
محمود	۱۰۰۰۰	رر	فتاح	۱۰۰۰۰	رر
ذبیح‌الله	۱۶۰۰۰	رر	فریما	۸۰۰۰	رر
آریا	۸۰۰۰	رر	سلیمان	۲۰۰۰	رر
مصور	۳۰۰۰۰	رر	رشکین	۴۰	دالر

دوستان ایرانی در محفل اول می	لندن	۹۰	پوند
رابعه عبیدی	آلمان	۱۰۰	مارک
مسعود و منصور	آلمان	۵۰	رر
دیوه و فامیلش	آلمان	۱۵۰	رر
ن. ش.	اتریش	۵۰	دالر
ح. ن.	اتریش	۵۰	رر
Ms. Heg Harris	امریکا	۴۰	رر

از دوستان ذیل که نامه هایشانرا از طریق پست الکترونیک گرفته‌ایم سپاسگزاری نموده در شماره بعدی به جواب نامه‌هایشان خواهیم پرداخت:

آسیه مهزاد، ارغوان اکبری، انتشارات ۵ بهمن، انور حکیم، برنا، بکتاش وصال، ح. ختک، داود نایاب، زری نبی یار، سروری، سعیدادیب، عاقله، فریحه طاهری، فیض مهرابی، ک. م.، م. ا. حمید، محمدمسعودخان، محمد وقار، محمود حسن، مینا نوابی، نصیر حسینی، هارون، هما پاینده و یعقوب متین.

با تشکر از مراجع فرستنده

نشریات رسیده

آذرخش ـ ماهنامه مستقل ملی دموکراتیک، شماره ۲۵ اپریل ۱۹۹۸
آرش ـ نشریه‌ای فرهنگی و اجتماعی، شماره‌های ۶۵ و ۶۶، ۱۳۷۷
آفتاب ـ نشریه‌ای فرهنگی، ادبی و اجتماعی، شماره‌های ۲۸ الی ۲۹، ۱۳۷۶
آوای زن ـ نشریه زنان ایرانی، شماره ۳۱ـ۳۲، بهار ۱۳۷۷
آیینه‌افغانستان ـ ماهنامهٔ مستقل، غیرحزبی، ملی واسلامی، شماره مسلسل ۱۳۷۶،۶۷
اتحاد کار ـ ارگان مرکزی سازمان اتحاد فداییان خلق ایران، شماره‌های ۴۸،۴۶ الی ۵۰، ۱۳۷۶
اخگر ـ نشریهٔ ماهانهٔ مدافعان سوسیالیزم علمی، شماره ۵، اردیبهشت ۱۳۷۷
افغانستان ـ دافغان اطلاعاتی مرکز خپرونه، د ۱۳۷۶ کال دکب میاشتی ۱۴ او د ۱۳۷۷ کال غبرگولی میاشتی ۱۵ گنهی
افغان ملت ـ پـه اروپـا کـی د افغان تـولنپال ولسـواک گـوند خـپرونه، د ۱۳۷۶ کال، ۷۲ نه‌تر ۷۵ گنهی
انگار ـ نشریه‌اردو، علمی، ادبی، سماجی سلسله مطبوعات، مارچ ۱۹۹۸
انقلاب اسلامی در هجرت ـ شماره های ۴۳۱ الی ۴۳۹، ۱۹۹۸
البدر ـ ارگان‌نشراتی‌انستیتوت تحقیقات و بازسازی‌افغانستان، شماره ۶۳، عقرب ۱۳۷۶
بلوچی ـ ماهنامه‌ای به زبان بلوچی، شماره‌های ۱۳۹ و ۱۴۱، ۱۹۹۸
بولتن خبری ـ از کمیته برگزارکننده ۸ مارس ۱۹۹۸، مارچ ۱۹۹۸
بولتن شورای ملی مقاومت ایران ـ شماره ۳، بهمن ۱۳۷۶
بولتن‌نظرات ـ ازانتشارات حزب رنجبران‌ایران، شماره ۱۱، اسفند ۱۳۷۶
پَر ـ از انتشارات بنیاد فرهنگی پر، شماره ۱۴۶ الی ۱۴۹، ۱۳۷۷
پگاه ـ نشریه اجتماعی، فرهنگی و ادبی، شماره ۳۹، ۱۹۹۷
پلوشه ـ دکراچی نه پستو میاشتنی ادبی خپرونه، د ۱۹۹۸ کال ۹۵ گنـه
پیام‌فدایی ـ ارگان چریکهای فدایی‌خلق‌ایران، شماره ۱۷، اسفند و ۱۳۷۶
تعاون ـ نشریه مرکز تعاون افغانستان، شماره‌های ۴ الی ۶، میزان ـ قوس ۱۳۷۶
توفان ـ ارگان سیاسی مشترک جهت تدارک‌کنگره مؤسس حزب واحدطبقه کارگرایران، شماره های ۴۰ الی ۴۳، ۱۳۷۶
جفاکش (ماهنامه‌ای بـه زبـان اردو) ـ انسـانی حـقوق اور مـزدورون کـا تـرجـمان، شماره‌های ۳ الی ۶، ۱۹۹۸
جهان امروز ـ نشریه حزب کمونیست ایران، شماره‌های ۲۸ و ۲۹، ۱۳۷۶
چشم انداز ـ گاهنامهٔ فرهنگی، اجتماعی و ادبی، شماره ۱۹، بهار ۱۳۷۷
حقوق بشر ـ نشریه جامعهٔ دفاع از حقوق بشر در ایران، شماره پیاپی ۴۲، پاییز ۱۳۷۶
خبرنامه ـ نشریه کانون زندانیان سیاسی ایران در تبعید، شماره ۳، دی ۱۳۷۶
خبرنامه ـ نشریه اردو، سنگی‌دویلپمنت فاؤندیشن، جنوری‌الی اپریل ۱۹۹۸
خپلواکی (آزادی) ـ نشریه مرکزی سازمان ملی دمـوکراتـیک آوارگـان افـغانی، شماره ۳۲، ثور ۱۳۷۷
درددل‌افغان ـ نشریه‌آزادوعلاقمندبه‌دیموکراسی‌وحکومت‌مردمی، شماره ۷، می ۱۹۹۸
دعـــوت ـ مـلی، اسـلامی، سیاسی او فـرهنگی خـپلواکـه خـپرونه، د ۱۳۷۶ کـال، پرله‌پسی ۷۵ نه‌تر ۸۴ گنهی
راه آینده ـ دردفاع از مارکسیسم و سوسیالیسم، شماره‌های ۴۰ الی ۴۳، ۱۳۷۶
راه کـــارگر ـ ارگـان سـیاسی سـازمان کـارگران انـقلابی ایـران (راه کـارگر) شماره‌های ۱۴۹، ۱۵۱ و ۱۵۲، ۱۳۷۶
روزگـــارنو ـ نشـــریه‌ای در خـدمت آزادی و حـق حـاکـمیت مـلت ایـران، شماره‌های ۱۹۱ الی ۱۹۵، ۱۳۷۶
زن در مبارزه ـ نشریه‌زنان ایرانی‌درخارج‌ازکشور، شماره‌های ۸ و ۹، بهمن‌ومهر ۱۳۷۶
سنگت ـ نشریه اردو، مزدور ایڈیشن، شماره‌های ۶ و ۷، می و جون ۱۹۹۸
ضرب مؤمن ـ هفته نامه اردو، شماره‌های ۱۳، ۱۹، ۱۹۹۸
فردا ـ نشریه کمیتهٔ قلم افغانها در سویدن، شماره ۶، ۱۳۷۷
کـار ـ نشریه سازمان فدائیان (اقلیت)، شماره‌های ۳۱۰ الی ۳۱۳، ۱۹۹۸
کارگر تبعیدی ـ نشریه انجمن کارگران پناهنده و مهاجرایرانی، شماره ۳۸، آبان ۱۳۷۶
کـــارگر ســـوسیالیست ـ نشـریه اتـحادیه سـوسیالیستهای انـقلابی ایـران، شماره‌های ۵۲ و ۵۳، ۱۹۹۸
کانون ـ نشریه کانون ایرانیان لندن، شماره ۱۲، اپریل ۱۹۹۸
کـمـون ـ ارگـان سیاسی ـ تـئوریک شـورای کـار، شـماره‌های ۱۳، بـهمن ۱۳۷۶ و ۱۴، اردیبهشت ۱۳۷۷
گاهنامه ـ گاهنامه همایش زنان ایرانی، شماره‌های ۷ و ۸، ۱۹۹۸
گزاره ـ ارگان خبری جامعهٔ دفاع از حقوق بشر، شماره ۲۳ و ۲۴، مهر ـ شهریور ۱۳۷۷
لارڈ ـ نشریه‌ای به زبان اردو، شماره‌های ۹ و ۱۰، جنوری و فبروری ۱۹۹۸
لیکوال ـ میاشتنی خپرونه، د ۱۹۹۷ کال ۱۲ او د فبروری میاشتی ۳ گنهه
مزدور جد و جهد ـ نشریه‌ای بزبان اردو، هـفت روزه، تـریڈیونین اور سـوشلسٹ تحریک کی آواز، شماره‌های ۱۰۶ الی ۱۱۸، ۱۹۹۸
مشعل ـ نشریه اردو، هفت‌روزه، شماره ۳۵، فبروری ۱۹۹۸
مصلحت ـ دافغانستان د ملیتونواوقومونودپیوستون اسلامی‌شورادافکارو خپروونکی، د ۱۳۷۷ کال وری میاشتی، ۷ گنهه
میثاق ایثار ـ شماره ۱۱، عقرب ۱۳۷۶
نبرد خلق ـ ارگان سازمان چریکهای‌فدایی‌خلق‌ایران، شماره‌های ۱۵۴ الی ۱۵۶، ۱۹۹۸
نقطه ـ نشریهٔ سیاسی، اجتماعی وفرهنگی، شماره ۸، زمستان ۱۳۷۶
ننگ‌ناموس د پښتو ژبی خپرونه، ۸ گنهه، د ۱۹۹۸ کال مارچ ـ جولای میاشتی
نوائی انسان ـ نشریه‌اردو، انسانی حقوق‌کی‌تعلیم‌کاخبرنامه، شماره‌های ۴ و ۵، ۱۹۹۸
همبستگی ـ نشریه فدراسیون سراسری پناهندگان‌ایرانی، شماره‌های ۷۶ و ۷۷، ۱۹۹۸

About Iran...* - *Argent Action Apeal! Murteza Firoozi, Iranian jurnalist is in imminint danger of execution, Feb. 1998
Afghanistan: flagrant abuse of the right to life and dignity, *Amnesty International, Apr. 1998*
South Asia Action for Children: Apeal cases, *Amnesty International, Apr. 1998*
Children in South Asia: thier rights, the region's future - *Amnesty International, Apr. 1998*
ARIC BULLETIN - *ACBAR Resource and Information Center, No.IX/2, Feb.1998*
A World to Win - *No.7, Dec.96 and No. 8, Jan.1998*
CCA Newsletter - *Department of human rights, No.1 and 2, Feb, Apr.1998*
International Women's Day for Peace and disarmament *-IFOR, May 1998*
Islam and modren age - *No. 4-6, May.1998*
Islam and modernity - *No.1, 1998*
Moving Pictures Bulletin - *Issue 24, Mar.1998*
News and Views - *Women's environment and Development Organization, No. 1, Jan.1998*
PUCL Bulletin - *People's Union for Civil Liberties, India, No.3-6, 1998*
Refugees - *UNHCR, No. 110 and 111/Spring 1998*
Regional Consultation on Refugee women and women in situations of armed conflict - *13 to 16 Oct.1997*
Religion and animal welfare - *The Islamic View, No.2, Feb.98*
Shirkat Gah - *Newsheet, No. 1, Apr.1998*
The Afghan Masaic - *Premiere issue, Spring 1998*
Women Envision - *Isis International, No. 53, 54 and 55, 1998*
Women in Action - *Isis International, No.2, 1997 and No.1, 1998*

بقیه در صفحه بعدی





«جمعیت انقلابی زنان افغانستان» امسال نیز یازدهمین سالروز شهادت مینا، رهبر و بنیانگذارش را طی محفل باشکوهی برگزار نمود

سایر اسناد

اعتراض علیه آپارتاید جنسی درافغانستان - کمپین دفاع ازحقوق زنان افغانستان
فراخوان «کمیته برگزارکننده ۸ مارچ ۱۹۹۸»
به یاد قربانیان زلزله شهر روستاق و برای همدردی با بازماندگان آنها - کمپین دفاع از حقوق زنان افغانستان
متن سخنرانی ارائه شده در مراسم روز جهانی زن - مارچ ۱۹۹۸
اعلامیه هایی از جنبش روشنفکری ایران:
اعتراض به سرکوب و خفقان: آقای ابراهیم یزدی رهبر نهضت آزادی را آزاد کنید
اختلاس شهرداران تهران - استقلال قضایی - دخالتهای سیاسی
دعوت به بازگشت از شعار تا واقعیت
لغو قانون داماتو ، یخ ها آب می‌شوند
آزمایش اتمی پاکستان، هندستان چماقی که تنها بر سر مردم منطقه فرود می‌آید
ورقه های آگهی از کانون ایرانیان لندن
فراسوی سرمایه - از انتشارات سنبله، بخش سوم، جلد اول
اعلامیه هایی از اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران):
چه کسی برنده خواهد شد؟ (ویژه جام جهانی فتبال ۹۸)
فروزان‌تر باد آتش خشم توده‌های شورشگر
دستان خونبار جلادان جمهوری اسلامی از کردستان کوتاه‌باد!
در پشتیبانی از مبارزات دانشجویان آزادیخواه در ایران - ثور ۱۳۷۷
بیانیه مشترک آوریل ۹۸ - از انتشارات پیام فدایی
قطعنامه در مورد ترکیه و کردستان - از انتشارات پیام فدایی
یو حناکی انجیل - (اردو) از انتشارات پاکستان بائبل سوسائیتی
کنفرانس کارگری آسیا - بیانیه مطبوعاتی از شورای کار، جون ۱۹۹۸
اول ماه مه روز گسترش همبستگی کارگران جهان - از شورای کار

چرا امریکا واکسین «ایدز» تولید نمی کند؟

«چرا امروز واکسین ضد "ایدز" وجود ندارد؟ یک دلیل ساده‌ی آن اقتصادی است. ساختن واکسین‌ها، برعکس ادویه، هزینه فوق‌العاده‌ای برنمی‌دارد اما مسئله اینست که واکسین‌ها به قیمت بالایی به فروش نمی‌رسند و برای سازندگانش سود کلان به بار نمی‌آرند».

«لس انجلس تایمز» به نقل از هفته نامه «ملیتانت» ۲۳ جون ۱۹۹۷



کی دروغگو است. قاضی حسین یا موالید جنایت پیشه‌ی افغانیش؟

قاضی حسین‌احمد امیر جماعت اسلامی، این مهمترین پدر بنیادگرایان خاین وطنی، گفته است که حزبش هیچ حکومتی غیر دموکراتیک را قبول نخواهد کرد! («مسلم»، ۱۷ نوامبر ۱۹۹۷)

در حالیکه فرزندان جنایتکار جهادیش در افغانستان چنانکه می‌دانیم دموکراسی و حتی انتخابات را مساوی به «کفر» و «سوغات غرب» می‌خوانند!

به راستی که بنیادگرایان علاوه بر خاین، جنایتکار، متجاوز و بی‌ناموس بودن شان، دروغگوترین و ریاکارترین دروغگویان و ریاکاران در جهان هم می‌باشند.

و حالا سیلی پدر درجه یک خاینان جهادی به روی طالبان

شاید خوانندگانی باور نکنند ولی واقعیت است. قاضی حسین‌احمد امیر جماعت اسلامی پاکستان که هرچه می‌توانست برای جانیان جهادی انجام داد و مخصوصاً در دوران ضیاالحق در شکار مبارزان آزادیخواهان، با آن خیانتکاران همدستی می‌کرد، از جانور پیشگی طالبان خجالت می‌کشد! او در پرس‌کلب لاهور اظهار داشت که جماعت با منع معارف، کارکردن زنان و پوشیدن اجباری برقع از سوی طالبان مخالف است. اوگفت: «همچنین ما با بسته شدن تلویزیون مخالفیم زیرا تلویزیون رسانه مهمی برای آموزش و آگاه ساختن مردم از وقایع دیگر نقاط جهان بشمار می‌رود.»!!

«فرنتیرپست»، ۳۰ می ۱۹۹۷

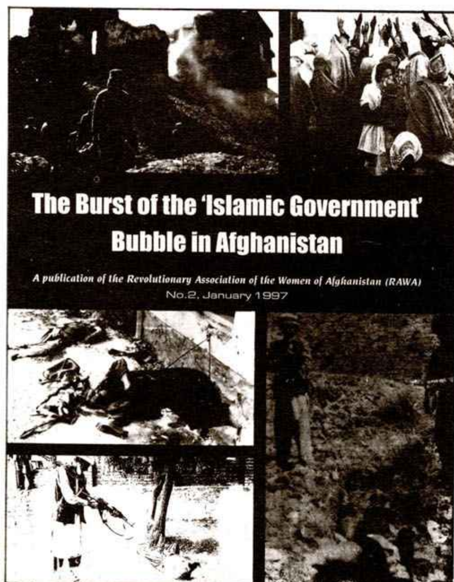
طالبان را سی‌آی‌ای به میدان آورده است

سردار عالم عضو پارلمان ایالتی سابقه در پاسخ به یک سوال در رابطه با افغانستان اظهار داشت: «طالبان به اسلام وفادار اند، اما تعداد اینان محدود است در حالیکه تعداد جاسوسان کمونیست ها و ایالات متحده از آنان پیشی می‌گیرد.»

او گفت: «جماعت اسلامی از قوانین اسلامی‌ایکه توسط طالبان اشاعه داده می‌شود، حمایت می‌کند اما ما ملاحظاتی نیز داریم. طالبان توسط سی‌آی‌ای معرفی شدند، پس چطور می‌توان تصور کرد که ایالات متحده خواهان برقراری اسلام در افغانستان خواهد بود.

تاریخ شاهد است که جماعت اسلامی از تمامی رهبران جهادی و گروههای اسلامی به استثنای رشیددوستم، حمایتش را اعلام نموده است.» اوگفت که خودش ۱۵ سال تمام از نزدیک با رهبران افغان آشنا بوده و رهبران فدایی جهاد را بخوبی می‌شناسد. وی خاطرنشان ساخت که یگانه راه حل صلح‌آمیز جنگ در افغانستان اتحاد بین رهبران افغان است.

«فرنتیرپست»، ۱۴ می ۱۹۹۸



خنجری بر حنجره‌ی دژخیمان



خسروگلسرخی در ۲ دلو ۱۳۲۲ در شهر رشت متولد شد. در اختناقی ترین شرایط کلیه آثارش از شعر و مقاله و تحقیق مملو از عشق آتشین به توده‌ها و کینه بیکران نسبت به دشمنان آنان بود. گلسرخی در راه سرنگونی رژیم پهلوی می‌رزمید و برای نیل به این آرمان از نثار خونش هم دریغ نداشت. ساواک همیشه او را تحت نظارت داشت و مترصد فرصتی برای خفه کردن این صدای راستین مردم بود. بالاخره در حمل ۱۳۵۲ او با عده‌ی دیگری از روشنفکران به اتهام قصد اعدام شاه دستگیر و روانه سیاهچال‌های اوین شدند. در جریان محاکمات اگر چه چندین روشنفکر بزدل و مرتد، چکمه‌های خونالود جلادان را بوسیده تقاضای عفو کردند اما گلسرخی و همرزمش کرامت‌اله دانشیان با استواری کم نظیر، به آرمانهای شان وفادار ماندند و صحنه دادگاه نمایشی را که از طریق تلویزیون رژیم پخش می‌شد به صحنه رودررویی آشکار انقلاب و ضد انقلاب تبدیل کردند و با استفاده از فرصت به افشای ماهیت ضد مردمی رژیم پرداختند. خسرو خطاب به دشمن می‌خروشید که: «من برای جانم چانه نمی‌زنم، چرا که فرزند خلقی مبارز و دلاور هستم.»

با بازتاب وسیع حماسه گلسرخی و دانشیان در سالهای ستمشاهی هردو در قلب مردم جاگرفتند و به مثابه فرزندان راستین خلق مشهور شدند.

او زمانی سروده بود:

بر سینه‌ات نشست
زخم عمیق کاری دشمن
اما
ای سرو ایستاده نیفتادی
این رسم توست که ایستاده بمیری

و خود هم چون سرو ایستاد و تن به سازش و ذلت نداد و در سحرگاه ۲۸ دلو ۱۳۵۲ گلوله‌های دژخیمان شاه بر سینه خسرو و کرامت نشست. رژیم حتی جرئت نکرد این خبر را اعلام کند. ولی کلامی که در توده‌ها راه یابد هیچگاه با گلوله خاموش نمی‌شود. هم اکنون خون گلسرخی «محراب» کلیه مبارزان راه آزادی است. اگر امروز رژیم فاشیستی خمینی نام بزرگ او را به خاموشی سپرده، فردا که مردم ایران بر سرنوشت خویش حاکم گردند بیگمان نام گلسرخی‌ها را «در هر سرود میهنی‌اش آواز می‌دهد».

سرود پیوستن

باید که دوست بداریم یاران!
باید که چون خزر بخروشیم
فریادهای ما اگرچه رسا نیست
باید یکی شود
باید تپیدن هر قلب، اینک سرود
باید که سرخی هر خون، اینک پرچم
باید که قلب ما،
سرود و پرچم ما باشد
باید که در هر سپیده‌ی البرز
نزدیکتر شویم
باید یکی شویم

اینان هراس‌شان زیگانگی ماست
باید که سر زند
طلیعه خاور،
از چشم‌های ما
باید که لوت تشنه
میزبان خزر باشد
باید کویر فقر
از چشمه‌های شمالی، بی‌نصیب نماند
باید که دست‌های خسته بیاسایند
باید که سفره‌ها همه رنگین
باید که خنده و آینده، جای اشک بگیرد

باید بهار،
در چشم کودکان جاده‌ی ری،
سبز و شکفته و شاداب
باید که بهار را بشناسند
باید «جوادیه» بر پل بنا شود
پل،
این شانه‌های ما
باید که رنج را بشناسیم
وقتی که دختر رحمان،
با یک تب دو ساعته می‌میرد
باید که دوست بداریم یاران!
باید که قلب ما
سرود و پرچم ما باشد.

د دینـــی تــوپیر...

شهادت نه منل کیږی چی د اسلام د یوه ضروری ځیز منکر وه‌اوسی لکه د لمانځه یا حج منکر او داسی نور. ا گرکـه د هـغه شک له مخه چی لری یی کافر هم ونه شمیرل شی. د هـغه چا شهادت چی ددین د فروع مسایلو کی مخالفت ولری (مطلب له اهل سنتو څخه دی) سربیره پردی چی نظر یی داجتماع مخالف هم وی (مطلب د شیعه گانو اجتماع ده) منل کیږی».

ب: قضاوت

۱ ـ«د قاضی لپاره شرط دادی چی بالغ، عاقل، مؤمن (مطلب له شیعه څخه دی)، عادل، مطلق مجتهد (یعنی په‌ټولی فقهی کی)، نارینه، حلال زاده او داړونده ښار او نژدی سیمو له نورو مجتهدانو څخه «اعلم» وی...»

۲ ـ«وا کمن،د هر هغه چا د حکم (قضایی) د اجرا کولواجازه نلری چی اهلیت ونلری. څه غیر مجتهد وی، یا غیرعادل او یا داشان نور، سربیره پر دی چی دغه راز حکم مات شی ...»

۳ ـ«په نوم قاضی ته ورتلل حرام دی. یعنی هغه قاضی ته چی پورتنی ټول شرطونه ونلری (یعنی غیر شیعیانو یا غیر مسلمانانوته). هر څوک چی دوی ته ورشی گناهکار گڼل کیږی. او هر هغه څه چی د هغوی په حکم یی ترلاسه کړی هم حرام گڼل کیږی...

د دین په نوم ډیره کرغیړنه کرکه

د انسانانو نجس شمیرل د کرکی وړ خبره ده په تیره بیا چی د دین په نوم وی. سربیره پردی چی د اسلام د پیغمبر په سیرة او تاریخ کی انسانانو ته دغه راز بی احترامی نده لیدل شوی، خمینی ډوله کسانو له ډیری مودی راهیسی ځینی اسلامی فرقی دهغوی د مخالفو دریځونو له امله نجسی گڼلی دی. غیر مسلمانان خو دی لا پر خپل ځای پاتی وی. دا خبره له دین سره ډیره کرغیړنه لوبه کول او له انسان او هیوادوالو سره تربگنی کول‌دی. د خمینی د دریځونو په اړه زمونږ د پیژندگلوی پوره کولولپاره په دی هکله دهغه فتوا گانوته یوه کتنه کوو:

۱ ـ« لسم نجس، کافر دی، کافر هغه څوک دی چی له اسلام څخه پرته لار یی خپله کړی وی، او یا یی اسلام منلی وی خو د نوموړی دین له یوی ضروری برخی څخه منکر شوی وی... په دی اړه د مرتد یا اصلی کافر او د حربی یا ذمی کافر تر مینځ توپیر نشته».

۲ ـ«خوارج او ناصبیان (هغه مسلمانان چی د پیغمبر اهل بیت‌سره‌دښمنی لری) نجس دی، همدارنگه د امامانو ... په اړه‌غلوکوونکی چی له خدای یا توحید یا نبوت څخه منکر شی (لکه‌د حضرت علی خدای گڼل) کافر دی او که داسی ونکړی، ندی».

۳ ـ«غیر اثنی عشری شیعیان، که چیری له پاتی امامانو سره چی دوی پری باور نلری، دښمنی ونلری، خپله دښمنی یی نه وی اعلام کړی او کنځلی ونکړی، پا کدی».

د رژیم رسمی قوانینو او مقرراتو ته کتنه

د ملایانو په «دینی» رژیم کی د «فقهی» او «اسلامی موازینو» تر عنوان لاندی د خمینی پرانسانی ضد فتوا گانو،لکه څرنگه چی په پورته ډول موولیدل، په خامخا گرځولو بسنه ونه شوه، بلکه همدغه یی د دوهم ځل لپاره د حتمی ترسره کیدونکی قانون په بنی راوستل او د رژیم په مجلس کی یی تصویب کړل. د دغه ډول قوانینو څو بیلگو ته په لاندی ډول کتنه کوو. که چیری دغه بیلگی، د خمینی د فتوا گانوله متن سره چی بنسټ یی دی مقایسه شی، لیدل کیږی هڅه شوی چی د فتوا گانود ماهیت او انسانی ضد دریځ په ساتلو سره، له داسی عبارتونو کار واخلی چی کرغیړنتوب‌یی کم وی.

د حدود او قصاص قانون

« دحدود او قصاص قانون او مقررات» د ۱۳۶۱ کال د غبرگولی په دریمه نیټه تصویب او د ساتونکی شورا له خوا تایید شو او د هماغه کال د غبرگولی په اتلسمی نیټی د وخت د لومړی وزیر له خوا د اجرا کیدلولپاره د رژیم عدلیه وزارت ته ابلاغ شو:

یو: «لومړی قسم ـ د نفس قصاص»

«پنځمه ماده ـ هر کله چی مسلمان نارینه ووژل شی، وژونکی قصاص کیږی».

«شپږمه ماده ـ هرکله چی مسلمان نارینه په قصدی توگه مسلمانه ښځه ووژنی، په قصاص باندی محکومیږی، خو باید د ښځی ولی، د قاتل له قصاص کولو د مخه دنارینه نیمایی دیه هغه ته ورکړی».

اوومه ماده ـ هرکله چی ذمی کافر په قصدی توگه بل ذمی کافرووژنی، قصاص کیږی، ا گرکه د بیلو بیلو دینونو پیروان هم وی. او که وژل شوی ذمی ښځه وی، باید د هغی ولی له قصاص

کولودمخه د ذمی نارینه نیمایی دیه وژونکی ته ورکړی».

په پورتنیو مادو کی ګورو چی لومړی، د «ذمی کافر» عنوان په قانون کی تعریف شوی نه دی. د «رسمی دین»ونو په اړه پرته له دی چی دینونه په ذمی او یا بل څه وویشل شی خبری شوی دی.خو دلته،یعنی دقصاص په قانون کی یی دغه دخمینی د خوښی ویش ته رسمیت ورکړی دی. کوم شی چی مخکی «د خمینی فقهی او فتوا ګانو ته یوه کتنه» په برخی کی یی له تعریف او خشنو احکامو سره آشنا شولو. دوم، په دی قانون کی د هغی پیښی په هکله چی مسلمان قاتل د غیر مسلمان په وژلو لاس پوری کړی، څه ندی ویل شوی په «فقهی ته یوه کتنه ...» کی مو ولوستل چی دغه ډول وژونکی له قصاص څخه معاف دی او یواځی د ناخیزه خونبها په ورکولو محکومیږی چی اندازه یی د وژل شوی مسلمان د خونبها په اندول ډیره کمه ده. یاده موده چی د رژیم د اساسی قانون له ۱۶۷ اصل سره سم چی په «اساسی قانون ته یو کتنه...» کی مو ولیدل، قاضی وظیفه لری په هری برخی کی چی قانون غلی دی، له «فتوا» سره سم حکم ورکړی.

هر هغه څه مو چی د پورتنیو موادو په اړه وویل، د قصاص د همدی قانون د لاندینیو موادو په هکله هم صادق دی.

«اتمه ماده ـ هر کله دوه یا څو مسلمان نارینه په ګډه سره یو مسلمان نارینه ووژنی، د هغه ولی دم کولای شی د شرعی وا کمن په اجازی، هغوی ټول قصاص کړی. لا کن په هغه صورت کی چی وژونکی دوه کسه وی ، باید هر یوه ته یی نیمای دیه، او که دری کسه وی باید هر یوه ته یی د دریو څخه دوه برخی دیه او که څلور کسه وی باید هر یوه ته یی له څلورو څخه دری برخی دیه ورکړی او په همدی اندول د لازیاتو کسانو لپاره.

لومړی تبصره ـ ولی دم کولای شی دقتل ځینی برخه وال په اتمی مادی کی د په ګوته شوی دیی له ورکولو وروسته قصاص کړی او له نورو برخه والو څخه د هریوه دوندی په اندازی دیه واخلی.

دوهمه تبصره ـ په هغه صورت کی چی قاتلان او مقتول ټول ذمی کفاروی هم همدا حکم جاری دی».

یعنی که چیری قاتل او قاتلان ټول مسلمان وی او مقتول یا مقتولان، ذمی وی، قاضی باید له فتوا سره سم حکم صادر کړی، چی په نتیجی کی به یی پرته د ناڅیزه خونبها ورکولو نور هیڅ ډول قصاص په مینځ کی نه وی. غیر ذمی مقتول، خو دی لا پرځای پاتی وی.

دوهم: «حدود او مقررات یی»

«لومړی فصل ـ د زنا حد»

«۹۹ ماده ـ د زنا حد په لاندی مواردو کی قتل دی:

الف...،

ب ....،

ج ـ د غیر مسلمان زنا له مسلمانی ښځی سره د زانی د قتل سبب ګرځی».

ګوروچی په ښکاره ډول یی دغیر مسلمانانو لپاره، ا ګرکه د په اصطلاح رسمی دینونو پیروان هم وی، یو ډول کسات اخیستونکی سزا ټاکلی ده. دلته یی د زنا په هغو ځانګو کی چی سزایی وژل نه دی هم د غیر مسلمان زنا کوونکی لپاره د قتل سزا ټاکلی ده.

همدا غچ اخیستونکی سزا د لواط په برخی کی هم راغلی ده:

«دریم فصل ـ د ... حد»

«۱۵۲ ماده ـ د تفخیذ او همدغه ډول نورو حدود د نارینه وو لپاره پرته له ... هر یوه ته یو سل قمچینی دی.

تبصره ـ په هغه صورت کی چی فاعل مسلمان نه وی او مفعول مسلمان وی، د فاعل حد (یعنی پرته...) قتل دی».

«۱۶۹ ماده ـ قذف، بل کس په زنا او یا ... تورن کول دی.»

«۱۷۰ ماده ـ د قذف حد اتیا قمچینی دی ...»

«۱۷۷ ماده ـ قذف په هغو وختونو کی د حد سبب ګرځی چی قذف کوونکی بالغ او عاقل او مختار او قصد لرونکی وی او قذف کیدونکی هم بالغ او عاقل او مسلمان او سپیڅلی وی. نو که چیری قذف کوونکی یا قذف کیدونکی له پورتنیو شرطونو څخه یو شرط هم کم ولری، حد نه ثابتیږی.»

«۱۷۸ ماده ـ هر کله رسیدلی نا بالغ زلمی څوک قذف کړی په لسو تر دیرشو قمچینو وهلو محکومیږی او همدارنګه که چیری بالغ او عاقل، نا بالغ یا غیر مسلمان کس قذف کړی تعزیر کیږی».

دا هم د آخوندانو په «دینی» نظام کی زمونږ د غیر مسلمانو هیوادوالو دعزت خوندی ساتل دی چی په ناروا کارونو د هغوی تورن کول یی چندان لویه ګناه نده شمیرلی.

د دیاتو قانون

دا قانون د ۱۳۶۱ کال د میزان په ۲۴ نیټه تصویب شو او د رژیم ساتونکی شورا هم هغه تأیید کړ او د هماغه کال د مرغومی په شپږمه نیټه د اجراء کیدلو لپاره ابلاغ شو.

«لومړی ماده ـ دیه هغه مال ده چی په عضوی یا په نفس باندی د جنایت له امله مجنی علیه یا د هغه اولیای دم ته ورکول کیږی.»

«دریمه ماده ـ د مسلمان نارینه د قتل دیه له لاندینیو شپږو څیزونو څخه یو دی چی جانی د هریوه په ورکولو کی خوښمن دی او له نورو شیانو سره د هغو برابرول جایز ندی.

۱ ـ یو سل روغ رمت او بی عیبه اوښان چی ډیر خوار (دنګر) نه وی.

۲ـدوه سوه روغ رمتې او بې‌عیبه غوایي چې ډېر خوار نه وي.

۳ـیو زر روغ رمتې او بې عیبه پسونه چې ډېر خوار نه وي.

۴ـدوه ویشت جوړې دیمن وریښمیني جامې.

۵ـیو زر روغ او غیر مغشوش مسکوک دیناره چې هر دینار د ۱۸ نخودو له وزن سره برابر یو مثقال شرعي سره زر وي.

۶ـلس زره روغ رمتې او غیرمغشوش مسکوک درهمه چې هر درهم د ۱۲/۶ نخودو له وزن سره برابر سپین زر وي...»

«شپږمه ماده ـ د مسلماني ښځې د قصدي یا غیر قصدي وژنې دیه د مسلمان نارینه د دیې نمایي ده».

د دیاتو قانون تر ۲۱۱ مادې پورې دوام لري، پرته له دې چې د غیر مسلمان «نر» یا «ښځې» د دیې په هکله خپله چوپتیا ماته کړي.لکه څرنگه چې په کراتو مو وویل د اساسي قانون له ۱۶۷ اصل سره سم په دغسې مواردو کې قاضي موظف دی چې له «فتوا» سره سم خپل حکم صادر کړي، چې د «فقهي ته یوه کتنه...»به برخې کې مو ولوستل خمیني د غیرمسلمان نارینه دیه یواځې ۸۰۰ درهمه او د غیر مسلماني ښځې دیه یواځې ۴۰۰ درهمه ټاکلې‌ده.

د تبعیض دولتي مقررات

د رژیم رسمي قوانینو او مقرراتو ته کتنه په ډاگه‌څرگندوي چې په ځینو قوانینو باندې د رژیم تور دیني تبعیض د جزایي قوانینو په ډول محدود ندی او د خمیني د فقهي په تابعیت کولو سره یې د هیواد والو ژوند تور او له زغم نه بهر گرځولی دی. لاندې برخې کې به یې څو بیلگې ولولي:

لومړۍ بیلگه: د استخدام په برخه کې

د ښوونکو او ښووني او روزني د کارکوونکو غوره کولو قانون چې د ۷۴ کال د غبرگولي په ۲۸ د اجراء لپاره ابلاغ شو، د څېړنې لپاره مناسبه بیلگه ده. د دغه قانون د اورد متن مهمو برخو ته کتنه کوو.

«لومړۍ ماده ـ د ښووني د مربیانو، ښوونکو او ښووني او روزنې دټولو کارکونکو غوره کول د خمیني د ۱۳۶۱ د مرغومي د پنځلسمې نیټې د فرمان پر بنسټ په دې ډول دي:

ضوابط: دوهمه ماده ـ د ښووني او روزنې، غیر انتفاعي ښوونځیو، سازمانونو او د معلم د روزنې د داوطلبانو د مرکزونو، د معلم روزنې دانشسرایي، تعهد دبیري، د خدمت استخدام او اشتغال ژمنه وال، د داخل او خارج بورسونه، د ثابتو ماموراتو استول، ماموران او د ښووني او غیر ښووني د مشاغلو لپاره د دستگاه گانود منتقلینو او مامورینو په گډون د تابعه شرکتونو لپاره د اخلاقي اندي او سیاسي غوره کولو عمومي ضوابط سر بیره د گمارلو د عمومي شرایطو (علمي صلاحیت او جسمي او رواني توانایي) له لرلو څخه، په لاندې ډول دي:

۱ـد اسلام په مبین دین او یا په یوه له هغو رسمي دینونو چې په اساسي قانون کې تصریح شوي دي اعتقاد لرل.

۲ـد اسلام په احکامو علمي التزام

۳ـپه فساد... باندې شهرت نلرل له ... غیر قانوني ... احزابو سره د تشکیلاتي تړلتیا سابقه او هواداري نلرل، غیر له هغه چې توبه یې احراز شي.

دوهمه تبصره: په غوره کولو کې سرسندونکي د لومړیتوب حق لري او په هغو وختونو کې چې ظرفیتونه محدود او غوښتنې ډېرې وي د لومړیتوب ملا کونه(لکه محرومي سیمې، د انقلاب په سازمانونوکې فعالیت، د جمعي په لمانځه او جمعو کې گډون،دخویندو لپاره ټیکرې اغوستل) هم د داوطلبانو په پرتله کارول‌کیږي.

دریمه تبصره: د عمومي ضوابطو د پنځم بند تشخیص د اطلاعاتو د وزارت پرغاړې (دی)»

په دې متن کې په پوره ډول څرگنده ده چې پر ته پیژندل شوو دینونو او ځینې اسلامي مذهبونو د (لومړۍ مادې) پر تبعیض قائلیدلو سربیره، په وروستیو مادو کې د همدغې مادې محدوده هم په مضاعف ډول ټینگیږي په ځانگړیتوگه دوهمه تبصره د غیر مسلمانو داوطلبانو د غوره کولو لپاره هیڅ فرصت هم نه پریږدي او په دریمې تبصرې کې حتی د هغو مسلمانانو لپاره هم ځای نه پاتې کیږي چې پر رژیم پورې تړلي نه دي.

دوهمه بیلگه: د زده کړې په برخه کې

د زده کوونکې د منلو لپاره بې‌شمیره خبرتیاوو لکه د علم او صنعت د پوهنتون د حمل و نقل په برخې کې د انجنیرۍ پروگرام جوړولو د دکتورا لپاره د محصلینو د منلو خبرتیا. د غیر رسمي دینونو له پیروانو څخه حتی د درس لوستلو امکان هم سلب کړی دی. په دغې خبرتیا کې لولو:

«... د داوطلبانو لپاره عمومي شرایط: الف: د اسلام په مبین دین او د ولایت فقیه پر اصل او یا په اساسي قانون کې درج شوو دینونو څخه په یوه دین اعتقاد لرل...» لیدل کیږي چې له مسلمانانو څخه هم یواځې هغه کسان منل کیږي چې د ولایت فقیه پر اصل «معتقد» وه اوسي. یعنې، التزام هم کفایت نکوي او باید له حیلمي حزب‌الهي وي. کټ مټ همدارنگه شرطونه هم د

فارسی ژبی او ادبیاتو د دکتورا لپاره د علامه طباطبایی پوهنتون د منلو په خبرتیا کی، قید شوی دی.

حتی د زده کړې د کښتنیو برخو لپاره هم همدا محدودیتونه ترسره کیږی. لکه د آلمانی او عربی ژبی د معادل لیسانس لپاره د علامه‌قطب راوندی د مؤسسی په ډول یوی غیر انتفاعی او غیر دولتی مؤسسی کی.

په ځینو پوهنتونی مؤسسو کی د تحصیل د داوطلبانو د منلو عمومی شرایط له دی څخه هم لا ډیر گران دی، لکه د «امام صادق پوهنتون» چی په خبرتیا کی یی د داوطلبانو عمومی شرطونه داسی ټا کل‌شوی دی:

الف ـ عام شرطونه.

۱ ـ د «اسلام په مبین دین باندی تدین او په اسلامی جمهوری نظام باندی التزام».

سربیره پر ښکاره او اعلام شوو مقرراتو د زده کړې‌او په کارگمارلو مختلفو سطحو کی د تبعیض د وضعیت اعمالولو ته ژوره کتنه مونږ د دغو تر تبعیض لاندی هیوادوالو د دندو او عوایدو ترلاسه کولو له وضعی څخه په ښه ډول خبر وی. البته دغه شیان د رژیم د مذهبی آپارتاید د پرمخ بیولو د ابزارونو یوه برخه ده د هیوادوالو کسب او کار، د مغازو پرانیستلو او د اړونده جوازونو او شهادت نامو ورکول او ... کی، بهرته د دی ډلی هیواد والو پاسپورت او مسافرت او د هغوی د ژوند ټولی برخی د نوموړی سیاست تر سیوری لاندی دی. وا کمنوملایانو په عمل کی د ایران د ملت د بیلوبیلو برخو په ډله‌ایزی تصفیی لاس پوری کړی دی. د خمینی تر وا کمنی‌لاندی کالونو کی، په داسی شرایطو کی چی د ټول ایران د پرگنو شمیر دوه چنده زیات شوی دی، ددغو غیر انسانی گامونو له امله، له خمینی ځپلی ایران څخه د غیر مسلمانو هیوادوالو د ورځ په ورځ زیاتیدونکی مهاجرت له کبله، د هغوی شمیره د ۳۵ فیصده په شاوخوا کی کمه شوی ده. □

کدامیک اسلامی است، دولت ایران یا طالبان؟

خوانندگان ما آگاه اند که چگونه رهبران ایران اعمال خاینان جهادی و بخصوص طالبی را مایه بدنامی اسلام خواندند. و حالا می‌بینیم که طالبان حتی اسلام رژیم ایران را هم اسلامی نمی‌دانند. خبرگزاری فرانسه در ۷ مارچ ۱۹۹۷ در گزارشی از افغانستان نوشت:

«طالبان حجاب به سبک ایرانی که روی را نمی‌پوشاند قبول ندارند. آنان به روزنامه نگاران گفته اند که حجاب نوع ایرانی غیراسلامی است زیرا "شیک و جذاب" می‌باشد.»

راست‌است‌که‌بدترین خاینان و خرابکاران به دین اسلام، از بنیادگرایان افغانستان گرفته تا ایران و سودان و الجزایر وغیره اند که با گفتار و کردار آلوده و خونبار شان موجب بیزاری میلیونها میلیون مسلمان در سراسر جهان گردیده اند. علاوتاً تفسیرهای رنگارنگ و کاملاً متناقض که گروههای مختلف بنیادگرا از اسلام بدست می‌دهند، پیروان‌این دین را در سردرگمی و اغتشاش بی‌سابقه‌ای فرو می برد. □

موسیقی و خمینی و طالبان

خمینی گفت: «موسیقی باعث فساد روح است». چوچه خمینی‌های طالبی کاست‌های موزیک را به دار می‌کشند.

و اما مفتی عبدالقوی از چهره‌های مشهور مذهبی پاکستان در بحثی با شرکت چند هنرمند در تلویزیون این کشور اظهار داشت:

«موسیقی به زندگی نشاط می‌بخشد و ازینرو در اسلام منع نیست.»

اینها فقط گویای آنست که چگونه مذهب پوشش هر سیاهکاری و نابکاری و فکر پوچ و پست شده می تواند.

اگر مفتی عبدالقوی هم خواستار زدودن گوشه‌ای از کثافت کاری‌هایی می‌بود که بنام اسلام در ایران و افغانستان و سایر کشورهای مسلمان انجام می‌گیرد، باید به خمینی و طالبان می‌پرداخت و ثابت می‌ساخت که آنان از اسلام برای اشاعه فاشیزم شان استفاده می‌کنند و هیچ مسلمان پاک طینت وبی غرض ومرض سیاسی نیست که نسبت به موسیقی آنچنان اظهار نظر و برخوردی مالیخولیایی داشته باشد. □

مقدرات خاینان بنیادگرا و...

وکیل احمد متوکل در سطحی که شایسته این موجودات «متمدن» و «امروزی» و «کرام» است گفت: «ما از گذشته نه بلکه باید از حال صحبت کنیم. هیچ طرف خواهان پیشبرد منافع شخصی نمی باشد زیرا آنان بار تاریخ را بر شانه های شان دارند»!

و معنی «بار تاریخ» را مردم ما در شش سال اخیر با تمام سلول بدن شان فهمیده اند: خیانت و جنایت و بی ناموسی و رهزنی جهادی که بعد با تغییراتی در شیوه عمل، ادامه آن در اکثر ولایات کشور به عهده فاشیستهای طالبی گذاشته شد.

طبعاً بین مذاکره کنندگان ناشرافتمند و حقیر که تصور می کنند تنها با غصب قدرت دولتی عقده های دیرین خود را واخواهند توانست، صلحی به میان نیامد اما چنانچه اشاره شد، ماهیت هردو را کرراً نزد جهانیان به مثابه میهنفروشان و چاکران پست قدرتهای خارجی و نیز این را ثابت نمود که با وصف وابستگی آنان به قدرت های مختلف، قلاده همگی در دست امریکاست و هر گاه ابرقدرت مذکور اراده کند نه تنها عوامل بنیادگرایش را بر سر یک خوان نشانده می تواند بلکه قادرست بساط ماشین جنگی شان را نیز برای همیشه برچیند.

این بار امریکا فقط خواست به ایران نشان دهد که سر نخ همه یا تقریباً همه‌ی مزدوران در دست اوست. حال باید دید که چه وقت منافعش ایجاب می کند تا آنان را از دریدن یکدیگر باز دارد. **امریکا وغیره قدرتها به سگان زنجیری بنیادگرای شان در افغانستان نیاز دارند؛ بر مردم آزادیخواه ماست که با قیامی بزرگ سرتاسری، این پلیدترین میهنفروشان مذهبی رااز بیخ وبن برکنند!** □



فرستادگان رئیس جمهور امریکابا ربانی، دوستم، خلیلی وسایر خاینان جهادی در شبرغان.

خاینان جهادی به دست ماندن بر قرآن که پشت کردند، آیا با قسم بر سر دستهای مبارک یکی از پدران شان دیر مدت وفادار خواهند ماند؟

گلبدین در لیست مزدوران امریکا

نیشنل هرالد تریبون در مقاله‌ای راجع به مرگ پل پوت به سیاست امریکا می پردازد که چگونه مزدورانی را در نقاط مختلف جهان می خرد.

روزنامه می‌نویسد: «پل پوت تنها بخشی از قصه‌ی شرم‌آگین امریکا در پشتیبانی از بدترین افراد در جنگ متعصبانه‌ی ما علیه کمونیزم شوروی بشمار می‌رود. در ذیل نام‌های برخی از افراد شریری را می‌آوریم که دوستان اجیر ما بودند یا هستند:

به صدام حسین پول دادیم تا با ایران بجنگد.

گلبدین حکمتیار را که با تیزاب‌پاشی به روی محصلان دختر درکابل که جرأت داشتند لباس غربی بپوشند به شهرت رسید، اجیر کردیم تا علیه کمونیست‌ها در افغانستان بجنگد.

مانوئیل نوریگای قاتل را تشجیع کردیم تا انتخابات پانامه را برهم زند زیرا از نتایج آن خوش ما نمی‌آمد.

موبوتوسیکو آدم ما در زئیر بود.

در بسیاری از موارد فوق منافع ما روی منابع - معمولاً نفت - دور می‌زد و البته مثل همیشه فروش اسلحه نیز مطرح بود.» □

«فرنتیرپست»، ۲۵اپریل ۱۹۹۸

ناله‌ی یک نوکر چخ شده

گلبدین که زمانی به مثابه نازدانه‌ترین بچه‌ی سی‌آی‌ای بیشترین مقدار کمک‌های امریکا را می‌گرفت، پس از آنکه دیگر از چشم ارباب افتاد، از طریق «فریاد عاشورا» نشریه‌ی مزدور ایران، چنین می‌نالد:

«حکمتیار معتقد است که رابن‌رافل معاون وزارت خارجه امریکا، نقش بزرگی در شکست حزبش بدست طالبان داشته است.» «امریکا نمی‌خواهد مرا در افغانستان ببیند.» □

«فرنتیرپست»، ۱۳مارچ ۱۹۹۷

فتانه گیلانی دیگر چادرش ●●●

بیاورد که همانطوری که ملالی ها چادر شان را پیش پای تجاوزکاران انگلیس نینداخته بلکه آن را پرچم نبرد با استعمارچیان ساختند، او هم نباید در برابر بنیادگرایان این مولودات دستگاههای جاسوسی بیگانه، این تخم های خیانت و جنایت و رذالت، «پروژه»های ننگین چادر اندازیش رامطرح ساخته و نام ملالی ها و تمامی زنان مقاومت‌جوی افغان را بدکند.

تا آنجایی که به «راوا» مربوط است باید مکرراً و قاطعانه‌تر از هر وقت اعلام کنیم که **ما با الهام از ملالی ها و با سوگند به خون مینا مصممیم که با طرد هر گونه مداراجویی، پیکار علیه بنیادگرایی را تا به آخر ادامه خواهیم داد زیرا این خاینان ددمنش دیریست «چادرصلح» زنان را با مکروب و نجاست خود آغشته و به آن پشت پا زده اند. چادر توریپکی سنگین ها مدتهاست به هوا شده است و چادر زنان آزادیخواه افغانستان بیرق پیکار شان برای کسب آزادی و دموکراسی شده است.** □

فتانه گیلانی برای حل مسئله افغانستان به امریکا توکل می‌کند ولی «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» می‌داند که امریکا هیچگاه از سگان زنجیری بنیادگرایش در کشور ما دست نخواهد کشید. این بر مردم ماست که سرزمین به جان برابر ما را از لوث جنایتکاران مذهبی پاک سازند.

Peace restoration to Afghanistan

Afghan women seek Annan, Clinton's help

By SYED BUKHAR SHAH

PESHAWAR — Afghan Women Council appealed to the United Nations, Internationally community and Human Rights Organisations to practically work for the restoration of peace to Afghanistan and help ameliorate the helpless and shelterless Afghan women, leading an extremely miserable lives in Afghanistan and Paki...

This appeal was ... messages by the AWC, Patana Ishaq...

...restoration ... country. Th... the attentio... other autho... erable life ... Afghanista... play their ... nection.

Earlier, ... the speak... Internationa...

The Frontier Post March 7,1998

بادار یکیست فقط لطفش کم شده

رحمت شاه آفریدی در «فرنتیرپست» (۱۰ می ۱۹۹۸) می‌نویسد:

«احمدشاه مسعود در پاسخ به این سوال از من که "تعجب می‌کنم که شما پاکستانی‌ها چگونه توانستید این فنون (استفاده از طیاره و تانک و راکت) را به طالبان یاد دهید و طالبان چگونه توانستند یاد بگیرند"، خودش جواب داد:

"ما می‌دانیم چگونه. وقتی امریکاییان مخالف روسها بودند، آنان تمام فنون مذکور را به ما نیز یاد دادند. و شیوه رساندن پول از پاکستان هم طوری است که قبلاً بود و تنها افراد تغییر کرده اند."»

احمدشاه مسعود ناپلئون، به وابسته بودن خودش و سایر جنایتکاران خاین جهادی به امریکا اعتراف صریحی دارد.

ولی واقعیت اینست که او و «برادران» نباید خیلی مأیوس باشند. امریکا هنوز از هیچکدام از مزدوران جهادیش سیر نشده و هیچیک را در پهلوی نوریگای پانامه نه‌نشانده و بنابر اقتضای اوضاع و جنگاندن و آشتی دادن هر کدام، در صدد است تا بار دیگر همه یا تعدادی از آنان را با آرایش دیگری در بازیش در افغانستان روی صحنه آورد. دهها بار سگ و پشک ساختن و بعد جور ساختن گلبدین و ربانی و سرانجام هر دو را با ناپلئون و با حزب وحدت و دوستم در یک کاسه نان دادن و وچ کردن آنان علیه طالبان و بعد هر دو طرف را در اسلام‌آباد بر سر میز مذاکرات نشاندن، از آفتابی ترین حقایق قرار داشتن سر نخ کلیه خاینان بنیادگرا در دست امریکا است. □

منتشر شد

خبرنامه‌ی تظاهرات ۸ ثور «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» در شهر پشاور پاکستان به زبانهای پشتو و فارسی



صحنه‌ای از تظاهرات جهت تقبیح ۸ ثور سیاه روز ورود خاینان بنیادگرا بر کابل

آنرا می توانید از کتابفروشی های مختلف و یا از طریق آدرس ذیل بدست آرید:

RAWA,P.O.BOX 374,QUETTA,PAKISTAN

داکتــر اکــرم عثمان ...

از طرف حکومتش برگردن و نام شما سنگینی می‌کنند و چند بار از سوی اربابان مسکوی‌اش در روسیه یا اقمار بر سر تان دست کشیده شده است. پس خارج شدن از کدام انزواء و تلافی کدام شکنجه و زندان و حتی عشق نافرجام چاپ کدام کتابهای تان در مطبعه های تحت کنترولش؟).

اگر چه می‌شد نویسنده‌ی ما جریان حلقه بگوش شدن هایش را دریکی دو سطر بیان کند اما از آنجاییکه کودکانه می پندارد این تفصیلات پوچ و ننگ‌آلود برایش «وجهه»ای بخشیده و او را شخص «مهمی» نشان خواهد داد که فقط «پیام‌زن» برایش بهایی قایل نیست و او را بسادگی از قلم‌بدستان روسها و میهنفروشان می‌نامد، عنان دقت و مصلحت را از کف داده و روده درازی‌ای به خرج می‌دهد که به هیچوجه به نفعش تمام نمی‌شود.

اکرم عثمان رئیس «جبههٔ پدر وطن» نجیب‌اله

به قطعه‌ی ذیل توجه کنیم:

«در اواسط سال ۱۳۶۸ وقتیکه مسوول انجمن نویسندگان بودم، جناب عبدالرحیم هاتف در یکی از مهمانی ها مرا به کناری کشید و گفت: داکتر صاحب نجیب به من وظیفه داده اند که پیام شان را به شما ابلاغ کنم. (اگر داکتر اکرم عثمان «فرهنگی»ای تسلیم شده و همدست میهنفروشان نه بلکه آدم باشرف و حیثیتی می‌بود، اگر نه در زبان لااقل با خودش می‌گفت: "تف و لعنت بر داکتر صاحبت و خودت که به پستی وظیفه گرفتن از او تن داده‌ای و هزار لعنت بر من داکتراکرم‌عثمان که چقدر خوار شده‌ام که سرکرده میهنفروشان توسط تو مفلوک به من پیام می‌رساند.") اما او بیشتر از آن به ایام خوش و پادویش برای روس ها و سگان شان مباهات می‌کند که بیان علاقه‌ی رهبر توسط یک کشمش خانش را، برای خود عار و مرگ بداند، و ادامه می‌دهد:

گفتم: بفرمائید در خدمت شما هستم!

گفت: داکتر صاحب به شما دو پیشنهاد دارند، یکی اینکه ریاست جبههٔ‌ملی پدروطن شهر کابل را قبول کنید و اگر این پست موافق میل شما نیست، بهتر است به وکالت شورای ملی از حوزهٔ شهرنو وگرد و نواح آن خود را کاندید کنید.

("نویسنده توانای کشور"، اینجاست که خود پرده را پس می‌زنید و شاخی را روی شانه‌ی خود آشکار می‌سازید که بر آن به قلم نجیب‌اله خان نوشته شده است: "چاکر همیشه گوش بفرمان و مورد اعتماد حزب ما!" در غیرآن چطور ممکن بود آن سرخاین، ریاست وسیله عوامفریبی، خر ساختن و خریدن عناصری معین از جامعه را به فردی بسپارد که نسبت به وفاداری او به خود ذره‌ای شک و تردید می‌داشت؟ امید این شاخ را محکم در دست بگیرید تا بتوانیم آسان به نتایجی برسیم و برسید.)

پرسیدم: از کجا اطمینان دارید که مردم مرا قبول می‌کنند؟ (جایش بود که پیام رسانک حقیرتر از شما، امپلق محکمی به بینی تان می‌زد و می‌گفت: وقتی داکترصاحب اراده کنند هر نفر موردنظر انتخاب می‌شود. قبول و عدم قبول مردم چیست ساده‌خدا؟! مردم که همه علیه ما تفنگ گرفته می‌جنگند. منتظر باشیم که همین ها بیایند و جبهه پدر وطن و شورای ملی ما را انتخاب کنند؟)

گفت: شما آدم شناخته‌ای هستید. انشأاله پیروز می‌شوید. (از کجا معلوم که هاتف خان مزدور واقعاً چشمکی نزده و نگفته باشد: "اکادیمسین بچیم گویی از مادر و پدر پاریسی پیدا شده و تازه به کابل قدم گذاشته باشی. من و تو و امثال ما راکه ننگ همکاری با رژیم پوشالی داریم، مردم قبول نمی‌کنند چه که فقط سزاوار تف‌باران و تیرباران شدن می‌دانند. قضیه انتخاب توسط مردم نیست. خلاصه اگر شوقت هست بگو که انتخابت کنیم.")

شنیده بودم که از آن حوزه، جوان فاضل و نیک‌نامی بنام داکترچراغعلی کاندید است که آراء مردم وزیرآباد را پشت سرش دارد.

گفتم: استاد هاتف، برای من مطبوعتر وقتی است که خودم بالاستقلال کاندیداتوری‌ام را اعلام کنم. کمااینکه رای نیاورم و بازنده شوم و در ضمن شایستگی ریاست جبههٔ پدروطن را در خود نمی‌بینم.(آفرین داکترصاحب، که با وصف آن شاخک تان، سینه کشیده‌تر پوز می‌گیرید! به جبهه پدر وطن میهنفروشان در حدی احترام و تقدس قایل بودید که حتی خود را کوچکتر از آن می‌دانستید که به ریاستش بنشینید. شما با این ریختن خاک جبهه‌پدروطن و شورای ملی به سر و روی تان، مطمئن باشید که نه تنها به آن مضحکه های درجه دوی روسها و پوشالیان پرکاهی اهمیت بخشیده نمی‌توانید بلکه ناآگاهانه تیشه به ریشه‌ی گاندی شدن تان هم می‌زنید. گاندی اگر زنده می‌بود شما را با این گذشته مفتضح، حتی به نوکری فلکزده‌ترین پیرو خود هم قبول نمی‌کرد.)

نجیب «کاندید اکادیمسین» را «درک» می‌کند

امیدوارم عذر نارسایی مرا به گونه‌ای به داکترصاحب برسانید که مرا درک نمایند و نرنجند. (دوستی می‌گفت، به من بگویید که کی به نجیب و سایر میهنفروشان و مسئولان جنایتکار بنیادگرا صیغه جمع را بکار می‌برد تا بگویم شخصیت او از چه قرار است. اما مسئله خاکساری شما داکتراکرم‌خان از حد چگونگی خطاب تان به ارباب میهنفروش بسیار فراتر می‌رود. ناف شما با ناف آن قصابِ دهها هزار هموطن ما چنان تنیده که از او می‌خواهید شما را "درک" کند و مبادا خدای نکرده "برنجد"! واقعاً اشتباه است اگر شما نوکر نوکر نامیده شوید. شما در

عالم "بی‌کارتی" شامل مهره‌های درجه یک روسها و همانقدر میهنفروش بودید که نجیب و باندش؛ دست شما همانقدر به خون مردم آغشته است که از آن خاینانی که شما را "درک" می‌کردند).

گفتنی است که متعاقب این احوال، جناب داکتر خلیل احمدابوی ـ استاد دوران تحصیلم در فاکولتهٔ حقوق (چرا «دانشکده» نه؟ رفقا و بخصوص رفقای گلیم‌جمع به پیشوایی رفیق دوستم، «دانشگاه» و خلق" ـ در واقع سنگسار و نفرین خلق ـ بیرون کشیده و جا را به روشنفکر خودفروخته دیگری ـ داکتر خلیل احمدابوی ـ خالی کردید. اما این مطلقاً نه بخاطر ندای وجدان بیداری بود که شما را از قبول قلاده‌ی میهنفروشان برحذر می‌داشت، بلکه چنانچه از بقیه جریان پیداست هول از ترور شدن در کابل و نیز میل به دالر و ثروت‌اندوزی و در آسایش و بی‌غمی سپری کردن در خارج بود که می‌خواستید

چرا ازدواج می کنیم؟
پیش از تصمیم به ازدواج این مقاله را بخوانید
ششی کپور
هنرپیشه صحتمند و بادسپلین
به بدمعاش جایزه نمیدهند
سباوون
نشریه اتحادیه ژورنالستان ج.ا
مدیر مسئول: دوکتور ظاهر طنین
معاون: آصف معروف
زیبا اختر
همه چیز از روی قصر آغاز شد؟
گووندا:
مرا به سناریو چه کار
رویای زندهٔ راجکپور
همامالینی در تلویزیون
حبیب شریف هم قهر است
هفت راه، برای بهتر زیستن و خوشبخت زیستن
رازهای جوانی جیتندل
ژوندون
هیئت تحریر:
کاندید اکادیمسین داکتر اکرم عثمان، عبدالله نایبی، رهنورد زریاب، لطیف ناظمی، ناصر رهیاب و واصف باختری.
عشق برای همیشه
ریشی کپور
این مصاحبه دلچسپ رابخوانید
کمی‌کتکر

داکتر اکرم خان عثمان، بگذار در یونیورستی‌های سویدن برای سخنرانی دعوت شوید، نوردیده‌ی برهان‌الدین ربانی و سایر جنایتکاران جهادی باشید، از سوی نشریه «فردا» «نویسنده و محقق توانای کشور» و «شخصیت گرانمایهٔ کشور» نامیده شوید. ولی ما نه مردم را بازی می‌دهیم نه خود را و نه شما را. ما ساده و بی‌تعارف واقعیت عامل کی‌جی‌بی بودن شما را برملا می‌سازیم و علاوتاً شما و شرکاءِ را مروج متعفن‌ترین و گمراه‌کننده‌ترین نوع ممکن ابتذال و گریزاندن جوانان ما از سیاست و اندیشیدن به مسایل حاد و حیاتی جامعه درجریان جنگ مقاومت ضد روسی می‌دانیم. یکبار دیگر به عنوانهای بالا از «سباوون» که زمانی مسئولیت آن را داشتید نظر بیندازید.

آیا اندکی چیزی موسوم به شرم در خود حس می‌کنید؟ آیا آن مؤسسات علمی اروپا که با شما رابطه می‌گیرند، ازهیچ چیز که نی، از فعالیتهای «اکادمیک» بالای شما خبر دارند؟

«دانشکده» قلقله می‌نمایند که بسیارهم مورد تمجید مقامات عزیز و محترم جمهوری اسلامی ایران قرارگرفته اند؟) *از همان حوزه کاندید شدند و بریاست شورا رسیدند.*

آخرامر به این نتیجه رسیدم که خواه ناخواه روزی در تلهٔ شغل پر دردسری خواهم افتاد و بین سنگ ملامت خلق و توقعات قدرت برسراقتدار قبرغه‌هایم نرم خواهد شد. (پس شما آنقدر شعور داشتید و می‌دانستید که کار در شورای دستپخت میهنفروشان می‌تواند "ملامت خلق" را بدنبال داشته باشد که خود را با چالاکی از زیر آن "ملامت "داکترصاحب" شما را "درک" کرده و مأموریتی به فرمایش خودتان به شما بدهد.)

از این سبب توسط یکی از نزدیکان رئیس جمهور (از افشای نامش خجالت می‌کشید؟ کی بود؟ گلاب‌زوی، سروری یا یعقوبی؟) *پیغام دادم که چون رشتهٔ تحصیلم حقوق و علوم سیاسی است، شاید در صورت تقررم به قونسلگری نو تأسیس شهر دوشنبه از من خدمت لازمی برآید.*

(عرض نکردیم؟ "کاندیدا کادیمسین" زیرک‌تر از آن بود که بگذارد قونسلگری نوتأسیسِ پردرآمد را شخص دیگری جر کند. ولی آیا

نویسنده‌ی پوشالی بی‌کارت ما آنقدر بیچاره و ابله است که از زیر دل باور دارد که رئیس شورای میهنفروشان شدن، خیانت ولی قونسل شدن، خدمتی عالی به مردمی برپا علیه سگان روس هاست؟)

بهر حال قلبها به هم راه دارند و برای یک هدف می‌تپند و "داکتر صاحب" دوست دوران "سرمستی و بیغمی"اش را "درک" می‌کند:

خوشبختانه هم داکتر نجیب و هم عبدالوکیل وزیرخارجه این خواهش را لبیک گفتند و من راهی تاجیکستان شدم.

اکرم عثمان وزیر اطلاعات و کلتور نجیب‌اله

ولی این محبوبه به اندازه‌ای برای میهنفروشان مورد استفاده دارد که به زودی از سوی شخص رهبرش پیام می‌گیرد:

هنوز چند ماه از تقررم در آن کشور نگذشته بود که باز هم داکتر نجیب برایم زنگ زد و گفت که باید به خاطر امرواجبی همین فردا بسوی کابل حرکت کنم.

اگر به جای او فرد تاحدودی شرافتمند و وطندوست می‌بود، از زنگ "داکترصاحب" دلش گواهی می‌داد که "امرواجب" جز فرستاده شدن به پلچرخی نیست. اما از آنجایکه بین نویسنده و رهبرش یکرنگی و اعتماد متقابل آهنین حاکم است، او خود را بدون معطلی به "حضور" می‌رساند. بشنویم:

در این دیدار باز هم مرا در اقامتگاهش پذیرفت و در حضور خانم و فرزندانش با اصرار و ابرام زیاد تقاضا کرد که پست وزارت اطلاعات و کلتور را قبول کنم.»

واقعاً داکتراکرم عثمان هزار آفرین تان که چه خونسردانه از تجدید «سرمستی» با نجیب و از پذیرفته شدن توسط او «در حضور خانم و فرزندانش» بدون احساس خجلت و حتی با تفاخر می‌نویسید، لیکن از جانب دیگر بدتر از رهنوردزریاب، روی آن دارید که ادعا نمایید «مامور حلقه‌بگوش نبوده‌ام»!

ما مطمئنیم که بسیاری از یاران جوان و پیر «اتحادیه نویسندگان» منجمله داکترجاوید، واصف‌باختری، بیرنگ کوهدامنی، شیرنر نگارگر، ظاهرطنین، لطیف‌پدرام، بارق‌شفیعی و... بر شما خرده خواهند گرفت که: «آخر داکتر صاحب ذکر این همه جزئیات پیش پا افتاده و رسوایی آفرین چه ضرور؟ ما و شما اگر کَلَک راستگو شده و گوشه‌ای از گذشته خود را بدون دروغ و تحریف و تقلب لازم بنویسیم، در واقع خود را بیشتر لچ و لق نموده و سگ زنجیری بودن خود برای رژیم های پوشالی و روس ها را به قلم خود تسجیل می‌نماییم.»

احتمالاً خود هم مشکل را فهمیده‌اید منتها خواب می‌بینید که شاید مردم از یاد برده اند که نجیب همان مشت باز و چاقوکش تظاهرات و به قول برادر خاینش، منحرفی بود که به زور روس ها به قدرت رسید و بیشتر از اسلاف میهنفروشش کشت و به زندان انداخت و زیر شکنجه برد و بنابراین «پذیرفته شدن» از سوی او «در اقامتگاهش»، و «در حضور خانم و فرزندانش» افتخار نه بلکه برای هر فرد شرافتمند، حقارت و سرشکستگی بزرگ است. «کاندید اکادیمسین» ما نمی‌تواند دریابد که اگر مثلاً می‌نوشت «داکترصاحب» وی را در تشناب یا طویله ارگ و در «حضور» سگ ها و اسپهایش پذیرفت، باز یک کاری و از سیاهی علایقش با ابر خاین و جاسوس، اندکی می‌کاست.

آن حرف ها به کنار، آیا داکتر پر روی ما می‌تواند پاسخ بدهد که چرا نجیب «با اصرار و ابرام زیاد» و آنهم «در حضور خانم و فرزندانش» (تازه فهمیدیم که فتانه خانم معلوم‌الحال هم در نصب و عزل مزدوران رژیم «اظهارنظر» کرده و «مشورت» می‌داد) از شما تقاضا می‌کرد که وزارت اطلاعات و کلتور را قبول کنید؟ آیا «کاندیداکادیمسین» های قابل‌تر از شما وجود نداشتند؟ و در همان لحظه که جلاد «با اصرار و ابرام» وزارت را پیشکش می‌کرد، دهها «اکادیمسین» را نمی‌شناختید که از ترس رژیم پوشالی و خاد مخوفش کشور را ترک گفته بودند؟

این سوال را که با نواسه گک تازه مکتب رفته‌ی تان هم در میان بگذارید پاسخ خواهد داد: «بابا جان، چون شما آدم تابعدار نجیب و حکومتش و ضد جنگ مقاومت ضد روسی و ادامه‌ی آن بودید و رشته‌های دوران جوانی و "جست و خیز" را با داکترنجیب با تمام وجود حفظ کردید، بنابرین کدام نوکر دیگر بیشتر از شما می‌توانست طرف اعتمادش باشد؟»

اکرم عثمان و رهبرش «جوانمرد» می‌شوند!

«اصرار و ابرام» رهبر، نویسنده حساس را دچار «محضور» (محظور)* میسازد.

«محضور مشکلی بود. درمانده بودم که چه بگویم.» (واقعاً. از یکطرف مزه‌ی وسوسه‌انگیز وزارت که تا هنوز نچشیده‌ای و از طرف دیگر ترس از اینکه مبادا بار دیگر به نام خاین هدف تفنگچه‌ای قرار گیری.

ولی بازهم شخصیت دوستی و احساسات وطنخواهانه و ارزش‌هایی ازین قبیل نیست که داکتر صاحب ما را به امتناع از قبول وزارت وامی‌دارد وبناءً با تکیه روی "جوانمردی"، رضایت رهبرش را فراهم می‌آورد:

---

* ـ «نویسنده توانای‌کشور»، کلمات متعددی را با املایی غلط می‌نویسد که بدون آنکه قصد خاصی داشته باشیم در آخر آنها را تذکر خواهیم داد زیرا که قلت سواد او برای ما مطرح نیست، ما بر فقر اخلاقی و وجدانی او و شرکاء تمرکز می‌دهیم.

براهنآ به ذهنم رسید که بگویم خویش و دوست قدیم من آقای بشیر رویگر درآن پست کار می‌کند و از جوانمردی دور است که او برخیزد و من به جایش بنشینم. و افزودم که او در روز کودتای "تنی" بی‌هیچ ترس و بیم زیر رگبار گلوله و بمباران در رادیو ماند و اکنون بهتر از هر کسی آن وزارت را اداره می‌کند.

(گویا اولاً اشاره به مردی و "جوانمردی"، در رهبر "جوانمرد" اثر داشته و ثانیاً پیشبینی و سنجش داهیانه عیال کاردان رهبر که خطاب به رئیس جمهور گفت: *«من بتو گفته بودم که اکرم عثمان زیر این بار نخواهد رفت و تو باور نمیکردی!»* کارش راکرد): *«با هر لجاجتی بود عذر تقصیر آوردم و گفتم: اگر می‌خواهید مراکمک کنید بهتر است اجازه دهید برای چندی در دوشنبه بمانم. آنجا کتابی زیرچاپ دارم و در ضمن روابط سودمندی با روشنفکران تاجیک برقرار کرده‌ام.»* (پیشنهادی کاملاً مطابق به طبع دل رهبر "جوانمرد"! شما منافع او را بهتر درک می‌کردید. در آن شرایط بیرون کشیدن رژیم پوشالی از انزوای بین‌المللی و دست و پا کردن دوست بیشتر حیاتی بود تا پیشبرد امور وزارت اطلاعات و کلتور. راستی، آیا از برقراری "روابط سودمند" با مافیای وابسته به بقایای حزب کمونیست روسیه و تاجیکستان جهت نقل و انتقال دالر های زده شده، جابجایی "رفیق‌داکتر" و سایر "رفقا" در صورت سقوط دولت خلقی، نیز به "رئیس جمهور" اطمینان دادید؟) *با اینکه علایم بارز نارضایی* (نارضایی نه بلکه افسوس از اینکه کاش ده دستیار تحصیلکرده لیکن خودفروخته دیگر هم مثل شما می‌داشت که مصالح رژیم را دقیقتر از وی می‌سنجید) *از سیمایش* (یعنی همان سیمای مردانه، جذاب و نازنینش که خلاف افواه بدخواهان هیچ شباهتی به گاو نداشت) پیدا بود گفت: *خوب. حالا بروا بعداً فکر می‌کنم. چند ماه دیگر در دوشنبه ماندم تا اینکه روزی ذریعهٔ تلیفون به من دستور داد که درظرف یک هفته کوچ و بارم را ببندم و به کابل بیایم!»*

داکترا کرم‌خان، پدر معنوی شما «کاربد» مهمی ندارد، صرفاً قاتل دهها هزار افغان بی‌گناه و شکنجه گر و آزاردهنده‌ی صدها هزار دیگر است و در مورد میهنفروشی و جاسوس بودنش هم صرفاً شما و شرکاء می‌خواهید بر چشم مردم خاک بپاشید. او تنها به خاطر جنایاتش در دوره‌ای که ریاست قصابان خاد را به عهده داشت، شایسته هزاران بار حلق‌آویز شدن در دادگاه مردم بود. نام او برای مردم ما همانقدر نفرت‌انگیز و هول‌آور است که نام سرخاینان بنیادگرا.

اکرم عثمان
مستشار سفارت نجیب‌اله

جناب داکتر اکرم عثمان، امید آن شاخ اولی را رها نکرده باشید که اینک بر وجود شاخ دومی به همان زمختی و زشتی اولی توجهتان می دهیم:

«در این آخرین ملاقات ما، به من گفت: تو همیشه رشتهٔ تحصیلت را برخم کشیده‌ای و گفته‌ای که در خارج از رشته تحصیلت کار نمی‌کنی. بفرما این هم کاری مطابق رشته ات!

پرسیدم: چه کاری؟

گفت: چه بخواهی، چه نخواهی باید به عنوان مستشار تهران بروی. تو هفت سال در آنجا درس خوانده‌ای و هیچ دلیلی ندارد که این آخرین تقاضا را رد کنی.

هر چند تقبل چنان مسوولیتی با توجه به مواضع بسیار متفاوت و تاحدودی خصمانهٔ دولتهای ایران و افغانستان خالی از دردسر نبود با آن هم در قیاس با دردسر وزارت اطلاعات و کلتور آنرا ساده‌تر یافتم و آمادگی خود را اعلام کردم.»

آیا شاخ دومی را قبول دارید «نویسنده توانای کشور»؟ شما اگر عامل کارکشته و قدیمی کی‌جی‌بی نمی‌بودید می‌شد با هزار ناز و تفقد خاص «رئیس جمهور» در کشوری چون ایران فرستاده شوید؟ ما گفته بودیم که شما، رهنوردزریاب، واصف‌باختری وغیره با صرفاً حتی قبول مسئولیت های اتحادیه نویسندگان و نشریات رژیم پوشالی و گلگشت به سرزمین «همسایه بزرگ شمالی»، جامه‌ی شخصیت و شرف تان را دریدید ولی می‌توانستید از عوامل کی‌جی‌بی نباشید. اما ماموریت های خارج دولت دست نشانده جز به اجنت های آزمون شده‌ی کی‌جی‌بی نمی‌توانست تعلق بگیرد. این را هم نواسه های تان می‌فهمند. آیا در «رشته‌تحصیلی» تان نخوانده بودید که مگر آقای کویزلینگ، پدر رهبر تان، مستشاران سفارت هایش را از بین وطنپرستان و ضد نازی‌ها یا «بیطرف»های کشورناروی انتخاب می‌کرد؟

و سوال کُردَکی مردم با توجه به شاخ‌های کثیف بر شانه های تان این است: محترم «کاندیداکادیمسین»، اگر شما با روسها و نجیب و رژیم دست نشانده دو روح دریک بدن نمی‌بودید و مثل سایر میهنفروشان برای آنان جان سگ را نمی‌کندید، پس چطور آن خاین شمارا «درک» می‌کرد، مستقیماً باشمارابطه داشت و چوکی وزارت ها و ماموریتهای خارجی برایتان تفویض می‌کرد و شما هم به رغم «دردسر»هایش بعد از مقداری ترازو به زمین زدن، در مقابل، شانه گک نرم نشان می‌دادید؟

مجبوریم باز هم بخشی طولانی از نامه را نقل کنیم طوری پیداست که دیپلمات پوشالی ما همانند یک مادرکلان پرحرف و افسانه گوی گرم آمده و فرصتی برای خالی کردن دلش یافته باشد. اماکنه مسئله این

نیست. او در لابلای این درازگویی های گاه بی‌ربط، کوشیده رهبر میهنفروشش را بصورت «رئیس جمهور»ی واقعی، با اراده، مستقل، جوانمرد و متواضع و نیز «دولت»ش را مستقل از روس ها، مقتدر و متکی بخود نشان دهد و چنانکه خواهیم دید در جایی بی‌طاقت شده و علناً به دفاع پیشوایش می‌خیزد:

«سفرم به ایران با پنج ماه تأخیر صورت گرفت (آه، چه رنجی!) *چه دولت ایران روی خوشی نشان نمیداد و امروز و فردا میکرد. کار در آن کشور از موضع کارمند یک دولت بحران زده و آغشتهٔ صدها معضل سیاسی، اقتصادی، قومی و فرهنگی خیلی پیچیده بود* (مگر حل این "پیچیده گیها" برای فرستاده‌ی کی‌جی‌بی هم مسئله‌ای بود؟) *بخصوص که جمهوری اسلامی ایران در رابطه با حکومت نجیب، همزمان، سیاست مبهم و دوگانه‌ای را دنبال میکرد. یکی اینکه قلباً میکوشید مهاجرین مستقر در ایران را تجهیز، تسلیح و از جهاتی سازماندهی کند و از جانب دیگر نمی‌خواست حکومت وقت افغانستان را برنجاند.* (آن "حکومت" پای به گور "آغشتهٔ صدها معضل سیاسی، اقتصادی، قومی و فرهنگی" چه بود که جمهوری اسلامی غران و مغرور نخواهد آن را "برنجاند"؟ برای ایران و هر دولت دیگر رنجاندن و نرنجاندن "حکومت" پوشالی شما نه بلکه خالق و نگهدارنده آن، اتحاد شوروی مطرح می توانست باشد) *کمااینکه در آنروز ها داکتر نجیب پرده از روی تماسوایش با مقامات ایرانی در استان خراسان، برداشته بود که با تردید و خشم آندولت مقابل شده بود.* (اگر منافع شوروی در آنزمان ایجاب نمی‌کرد، بچه رهبرتان را هم که می‌کشتید، تماسش با ایران را آشکار نمی‌نمود.)

تلافی ملاقات مقامات روسی با هیأت اعزامی مجاهدین به مسکو، روز خروج قوای شوروی از افغانستان را روز ملی مردم افغانستان اعلام کرد.»

هر چند «شکر آب» شدن موقتی بین یک چاکر و بادار ناممکن نیست، اما هیچ ابلهی نمی‌تواند قبول کند که شرفباخته‌ترین و بدنام‌ترین میهنفروش نظیر نجیب‌اله خان که حیات و مماتش در دست روسها بود، اجازه می‌داد «شکر» میان او و دولت قیمش آنهم در آن بحرانی‌ترین روزها، «آب» گردد. علاوتاً رهبر شما در آن روزهای احتضار چه بسا بیشتر از مالکانش خواستار ملاقات با «هیأت اعزامی مجاهدین» بود و بناءً «تلافی»ای نمی توانست درکار باشد. هر چند ما خبر نداریم ولی «اعلام روز ملی» از طرف یک خاین ملی یعنی چه؟ «اعلام» مذکور به یقین تأیید شوروی بیمار را با خود داشت زیرا مسکو می‌کوشید مزدورانش را «ملی» رنگ کند تا با «سه گروه میانه‌رو جهادی» جور آمده و در نتیجه هر چه زودتر پایش را از باتلاق افغانستان بیرون کشد. این فقط شما و شرکاء هستید که بخاطر اعلام «روزملی»، برای سرپرست تان صبغه «مستقل» می تراشید. در حالیکه اگر او به هزارگونه «ملی»بازی هم متوسل می‌شد، دیگر دیر شده بود و هیچ جایی را نمی‌گرفت درست مثل ناگهان دفاع پرحرارت شما از سردار داوود که فقط چهارزانو نشستن های بعد از باد رفتن های چهارده ساله است و نه بیش!

دل داکترِ ادیب از بسیاری جهات دیگر هم برای رهبرش سخت کباب و پریشان است:

«بدینگونه داکتر نجیب‌اله به آخرین روزهای اقتدار خود نزدیک می‌شد و استعفایش به پاس برپایی یک نظام فراخ دامن و بغاوت برخی از بلندپایگان حزب و دولتش در کار خنثی کردن برنامهٔ بینن‌سیوان و ماجرای پناهندگی اش در دفتر سازمان ملل‌متحد و آخر کار اعدام مرموزش توسط طالبان و اعلامیهٔ شورای امنیت مبنی برجانبداری از او و برنامه‌هایش، و نکوهش شمار زیادی از دولتها و مجامع جهانی از قاتلانش، مسایلی هستند که هنوز مبهم اند و احتمال دارد که در قتل او دستهای مرموزی دخیل بوده باشد.»

ممکن تمام آنچه قطار کرده اید، «مبهم» باشند لیکن نزد مردم ما در یک چیز مطلقاً جای ابهام وجود ندارد و آن اینکه سرور شما نجیب در میهنفروشی، آدمکشی و پوشالی بودن نظیر نداشت و در این زمینه او را

«شکر» میان نجیب و شوروی «آب» می‌شود و دل از اکرم‌عثمان کباب

از نِرون گرفته تا چنگیز و هلاکوخان و فرانکو و خمینی و سوهارتو و حتی امیرعبدالرحمن و اسلاف حزبی نجیب خان نیز خواهی نخواهی کارهای دیگری هم انجام داده اند ولی هیچ «کار خوب» آنان نیست که بر ماهیت شان به مثابه خون آشامانی پلید سایه افکند. درهمان دیاری که‌امانت داریدبپرسیدکه تابه حال چندنفرپیداشده که «کارهای خوب» آقای کویزلینگ رابه «ترازو» کشیده باشد؟

از سوی دیگر در محافل سیاسی غرب تصوری جان گرفته بود که جنگ افغانستان به بن‌بست رسیده و پروبلم کشورها راه حل نظامی ندارد. از طرف دیگر برخی از نیروهای علاقمند به مسایل وطن ما از جمله ایالات متحدهٔ امریکا، سویس و فرانسه از دور ایماها و علایمی موافق، مبنی بر تأسیس یک دولت فراگیر ملی مرکب از اعضای بالنسبه خوشنام حزب حاکم (اکنون که ستاره رفقا و خودتان افول کرده، حاضرید اعضای «خوشنام» و احیاناً بدنام حزبی را که به نوکریش می بالیدید نام ببرید؟) *و سه گروه‌میانه‌رو جهادی نشان میدادند و غیرمستقیم بر داکترنجیب فشار می‌آوردند که از رأس قدرت کنار رود. از طرف دیگر ظاهراً یا واقعاً شکر میان داکتر نجیب و دولت شوروی آب شده بود و او به*

فقط با دوستان جنایتکار بنیادگرای تان می توان مقایسه کرد و بس!

اما گویی متوجه شده که بیش از اندازه بـه رهـبر خـاینش رنگ و روغن مالیده، اضافه می‌کند:

«بدیهی است دوران کارش به حیث رئیس ادارهٔ خدمات دولتی و دیگر کارهای خوب یا بدش، بحث دراز دامنی است که حتماً محققان منصف و واقعبین به آن خواهند پرداخت و چه بهتر که ما در تمام داوری ها چه از موضع شخصی یا رسمی، از ذهنی‌گری و برخورد شتابزده بپرهیزیم و مو به مو خوب و بد مهره‌های سیاسی را به ترازو بکشیم، در غیر آن التباس افترا با حقیقت، قاعدهٔ حق را زیان میرساند.»

به احتمال قوی فتانه خانم هم اینگونه بی‌شرمانه به دفاع از شوهر خاینش زبان نخواهد گشود.

داکتراکرم‌خان، پدر معنوی شما «کاربد» مهمی ندارد، صرفاً قاتل دهها هزار افغان بی‌گناه و شکنجه گر و آزاردهنده‌ی صدها هزار دیگر است و در مورد میهنفروشی و جاسوس بودنش هم صرفاً شما و شرکاء می‌خواهید بر چشم مردم خاک بپاشید. او تنها به خاطر جنایاتش در دوره‌ای که ریاست قصابان خاد را به عهده داشت، شایسته هزاران بار حلق‌آویز شدن در دادگاه مردم بود. نـام او بـرای مـردم مـا هـمانقدر نفرت‌انگیز و هول‌آور است که نام سرخاینان بنیادگرا. مـیهنفروشی و تبهکاری جنبه اصلی شخصیت حامی شما را مـی‌ساخته و از ایـنرو غور و خوض در «کارهای خوب» وی تنها از دست دانشمندانی چـون شـما پـوره است که چشم و وجدان کور شان لکه‌های خون را در دامن ترش نبینند. البته از نِرون گرفته تا چنگیز و هلاکوخان و فرانکـو و خـــمینی و ســـوهارتو و حـــتی امیرعبدالرحمن و اسلاف حزبی نـجیب خان نیز خواهی نخواهی کارهای دیگری هم انجام داده اند ولی خاطر جمع باشید هیچ «کار خوب» آنان نیست که بر طبیعت شان به مـثابه خـون‌آشامانی پـلید سـایه افکند. در همان دیاری که اقـامت داریـد بپرسید که تا به حال چند نفر پیدا شده که «کارهای خوب» آقـای کـویزلینگ را بـه «ترازو» کشیده باشد؟

شما حق دارید و باید به عنوان یک نمک‌خور و بازوی نـجیب، هر قدر توان داریـد و تـا آخـر زنـدگی، بـا «پـرهیز» از ذهنی‌گری و برخوردی شتابزده» بکوشید «موبه مو» «کارهای خوب» سرور تان را «به ترازو بکشید» به ایـن نیت که خودفروختگی خود و سایر «اهـل پـژوهش و تحقیق» و اعضای «اتحادیه نویسندگان» را به او توجیه نمایید. شما و شرکاء بـه جـلاد «قـول» داده بـودید و «مردها ره هم قول اس»! لیکن هرچند از دشنام های ما علیه ولینعمت تان مثل مار به خود بـپیچید و بـه زبـان خادی به ما بتازید که *«بهتر است هم از نظر دانشی و هم اخلاقی بفور بپردازیر تا کمالات معنوی تان فزونی گیرد و از عقده‌های سرکوفته و ورم کردهٔ تان چرک و ریم جاری نشود»*، **ما تا هر زمانی که لازم باشد، شما و شرکاء را کماکـان بـنام جـاسوسان کی‌جی‌بی و مهره های فرومایه‌ی رژیم افشاء خواهیم نمود.**

آیـا عـلت سینه‌زنی کـنونی تـان در «امید» ربانی و مسـعود را بـاید در کـار رژیم ایران بـر شـما دیـد یـا ایـنکه در فـرصت طـلبی و چـاکـرمنشی مـزمن خـــودتان کـه اول از ظـاهرشاه بـودید، سپس یکدل و یک‌جان خود را به سردار داوود عرضه داشتید و بـعد خـاک پـای روسها و سگان پرچـمی آنـان شـدید و فعلاً هم در کمال آرامش، گویی از پدر پدر و از جوانی تا حال در مـحضر «اسـتاد» و «ناپلئون مسعود» کـلان شـده بـاشید، برای آن دو موعظه نموده و ضـمن ابـراز عشق به آشتی بـین خـاینان جـهادی، مردم را به اطاعت از آنان فرا می خوانید؟

اعترافات «کاندیداکادیمسین» ناقص است

و خاطرات دلنشین و حسرتبار از «رئیس جمهور» با ایـن کـلمات پایان می‌گیرد:

«من بدون ذره‌ای کم و کاست منحنی روابطم را با او (نجیب) در سه سال اخیر دوران حیاتش که مدعی تأسیس یکدولت غیروابسته و مستقل بود برکشیدم تا چیزی در پردهٔ ابهام نماند و نیز باکی ندارم که چنین علایقی مورد سؤتعبیر و سؤاستفادهٔ غرض ورزان قرار بگیرد. من همانم که بودم»

اولتر از همه باید از شما بخاطر این اعترافات حاکی از آلودگیهای بـیشتر و تـازه‌ای -لااقل بـرای مـا- و حکـایت رقصیدن یک «فـرهنگی» بـی‌کارت بـر سرانگشت رژیمی پوشالی، تشکر کرد. ولی باید افزود که ما و مردم مـا عـمداً کلیات را می‌دانیم و هنوز «چیز»هـای بی‌شماری «در پردهٔ ابهام» باقیست. مثلاً کاش به ترسیم «منحنی»های ذیل هم همت می‌گماشتید:

«مـنحنی» روابـط نـجیب بـا سـایر «فرهنگیان» و «اهل پژوهش و تحقیق» و این که کدام ها به عز شرفیابی «در حضور خانم و فرزندانش» نایل شده اند و چند بـار؟ «مـنحنی» ایـنکه آیـا در وزارت خارجه از اسناد مهم قدیم هنوز چیزی باقی مانده بود که از تره کی تا نجیب بـه روس ها تحویل داده نشده بودند و شما آنها را به روس ها تقدیم کردید، درکجا، دوشنبه یا مسکو و شامل چه چیزها بودند؟ این «منحنی» را که آیا جمهوری اسلامی در تهران به شما به مثابه یک عـامل کـی‌جی‌بی

نگریسته زیاد گرم نمی‌گرفت یا اینکه تلاش می‌کرد با توجه به سقوط محتوم رژیم پوشالی، شما را از قلمبدستان و منشیان عبدالعلی مزاری و یا برهان‌الدین‌ربانی بسازد؟ آیا علت سینه‌زنی کنونی تان در «امید» ربانی و مسعود را باید درکار رژیم ایران بر شما دید یا اینکه در فرصت طلبی و چاکرمنشی مزمن خودتان که اول از ظاهرشاه بودید، سپس یکدل و یک‌جان خود را به سردار داوود عرضه داشتید و بعد خاک پای روسها و سگان پرچمی آنان شدید و فعلاً هم درکمال آرامش، گویی از پدر پدر و از جوانی تا حال در محضر «استاد» و «ناپلئون مسعود» کلان شده باشید، برای آن دو موعظه نموده و ضمن ابراز عشق به آشتی بین خاینان جهادی، مردم را به اطاعت از آنان فرا می‌خوانید؟ بهر حال انشاالله آغازی نیک است. و اگر ناصحانی غرض‌ورز در گوش تان چیزی نخوانند، «منحنی»های دیگری نیز «برخواهید کشید» تا مردم دنیا بدانند که اگر از تره‌کی تا نجیب و سلیمان‌لایق و شهنوازتنی و نوراحمدنور و اناهیتاراتب‌زاد و عبدالوکیل وگلاب‌زوی و... چه از سر کم‌سوادی، بی‌عرضگی یا بی‌آبرویی، نتوانستند مثل همتا های خاین توده‌ای شان، کتابهای حاوی شرح جاسوسی و خیانتهای خود را منتشر سازند، اینک یاری از آن تبار میهنفروش به اسم داکتراکرم‌عثمان پای‌پیش نهاده و اگر کیانوری از «چهل سال خیانت» گفت او هم از ۲۰ سال ماجرای خیانت به مردم و وطنش را «بدون ذره‌ای کم وکاست» نقل می‌کند و بدین ترتیب ثابت می‌سازد که پرچمی‌ها در زمینه انتشار خیانت نامه ها هم از لالای شان حزب توده پس نمی‌مانند.

خلاصه «نویسنده توانای کشور» که خیلی چیزهای جالب در «پرده‌ی ابهام» باقی مانده و اگر قول بدهید که از ۲۰ سال تمام زندگی بیعار و بی‌اعتنا به خون و فریاد مردم، وجدان تان تکان خورده و آماده اید جزئیات جاسوسی و اعمال ضدملی خود و رؤسای پرچمی و خلقی تان را بازگوکنید، ضمن عرض تبریک، ما به نوبه‌ی خود لیستی طولانی از سوالها را برایتان ارائه خواهیم داشت.

اما این نگرانی شما واهی است که مبادا «علایق» تان با دژخیم «مورد سؤاستفاده غرض‌ورزان قرار گیرد.»! چرا؟ شما نخستین «کارمندشایسته» رژیم پوشالی هستید که زبان گشوده و بدون هیچ اجباری از «علایق» خاص تان با نجیب و ماحصل پرافتخار آن - کار در سفارتها و ریاست انجمن نویسندگان و وزارت اطلاعات و... - سخن زده اید، دیگر چه جای «سؤ تعبیر و سؤاستفاده» باقی می‌ماند؟ همین مقدار اعتراف، شما را بین «فرهنگیان» میهنفروش و تسلیم‌طلب در مقام متمایزی قرار می‌دهد. ما هم از اعترافات تان استقبال می‌کنیم چراکه به سرشت ناپاک شما به قلم خودتان صحه می‌گذارد و لذا ادعای ما درست ثابت می‌شود. مشکل شما فقط اینست که از یکسو اینچنین جانانه از بلبلی راجع به سرسپردگی تان به نجیب ابا نمی‌ورزید (شاید هم خطا خورده!) لیکن از سوی دیگر، مردم را آنقدر علیل و فراموشکار می‌پندارید که باوجود مدارکی که خود به دست داده اید، شما را در زمره‌ی میهنفروشان نشمارند!

در باب این تصدیق تان که «من همانم که بودم!» باید گفت که هم صحیح می‌فرمایید و هم غلط. در اینکه شما و شرکاء از انجمن نویسندگان یا خارج آن، براساس انقیادطلبی، به تقدیم کشور به کاکاسام منحیث وظیفه‌ای اصلی می‌نگرید تردیدی وجود ندارد. نوشتن در «امید» و امثالش، همآوازی با نرشیر، رهنوردزریاب، نبی‌مصداق وغیره، نشانه‌های آشکار سر به تالاق دویدن تان در طریقیست که نهایت مشعشعش در کتاب «نظم نوین جهانی» درج می‌باشد. یعنی درست است که جای قبله‌ی پیشین شما - اتحاد شوروی - را امریکا گرفته است وکماکان دارای استعداد ذاتی خیانت به وطن می‌باشید. تا اینجا صحیح است که همان‌اید که بودید.

وچندان هم همانی نیستید که بودید زیرا دیروز چاکر نجیب بودن، مصاحبت با او «در حضور خانم و فرزندانش»، کاندید وکاندیدبازی در مضحکه‌ی «جبهه پدر وطن» و... را معراج و افتخار تان می‌دانستید، ولی امروز کرتی و پتلون را دور انداخته، چشم ها را سرمه کرده و ضمن برحذر داشتن «برادران» از «برادرکشی»، مردم را به سازش با جنایتکاران بنیادگرا ترغیب می‌کنید، و در لابلای اکت مهوع گاندی، آماده‌اید که به تأسی از نرشیرِ «نیکنام و دانشور»، خود را به صورت ملنگی پر پشم و ریش بی‌نظافت درآورده، بوسه بر پای «امیران» و «امیرالمؤمنین» زده و به خاطر کاسه‌لیسی، به زنان و مصایب جهنمی آنان مانند «برادرنبی‌مصداق»، لگدپرانی کنید.

سفیر پوشالی، زبان مقاومت می‌شود!

حدود وقاحت «محقق توانای کشور» را از سخنسرایی ذیل می‌توان تخمین زد:

«من چه در ماموریتم در دوشنبه و چه در مسافرتم به مسکو بخاطر امضاء پروتکل همکاری بین انجمن نویسندگان افغانستان و اتحادیهٔ نویسندگان اتحاد شوروی تا جائی که توان داشتم یک مامور حلقه بگوش نبودم و از گفتن حق پرهیز نکرده ام. به گونهٔ مثال وقتی در انستیتوت جهانی ادبیات گورکی در مسکو، برای سخنرانی دعوت شدم در محضر استادان آن کانون ضمن اینکه تجاوز شوروی بر افغانستان را یک خطای بزرگ سیاسی دانستم انگشت انتقاد بر جنایات آن دولت چه در زمان انقلاب، چه در دوران «نپ» و چه در تصفیه های استالین از سال ۱۹۳۶ تا ۱۹۳۹ گذاشتم و پرسیدم که تقصیر همسر، دختران جوان و پسر خردسال تزارنیکلای دوم چه بود که بیرحمانه تیرباران شدند و آیا چنین قساوتهایی از نظر ولادیمیرلنین پوشیده بوده است؟ در آن محفل خانم "گراسیموا"، محقق زبان پشتو و عضو اکادیمی علوم اتحاد شوروی و جناب محمدی‌صفالوف استاد یونیورستی دوشنبه حاضر بودند و من آدرسهای آنها را برای رفع شبههٔ بی‌باوران در اختیار دارم.»

اگر مردم و روشنفکران ما عموماً احمق یا بنیادگرا یا پرچمی

می‌بودند، حق داشتید اینهمه چشم پارگی را استدلال یا پاسخ به «پیام‌زن» نام نهید. اما چنین نیست. دیگر مدتهاست گلیم رژیم و انجمن نویسندگان تان برچیده شده که می توانستید در چهارچوب آنها با جمعی حقیرتر، جلف‌تر و حیثیت‌تر از خود حرف می‌زدید و آنان هم برای تان سر و دست تکان می‌دادند و شما در اوج «هورا» کشیدن‌های شان، در رویای بقای رژیم، «اعلام کاندیداتوری»، ملاقات دژخیم «درحضورخانم و فرزندانش» و هرزه‌اندیشی هایی دیگر ازین قبیل جهان و مافیها را از یاد ببرید.

آیا «رئیس جمهور» به این دلیل به شما آن قدر مهر و اعتماد شخصی داشت که «مامور حلقه بگوش» او نبودید؟ آیا او مأمورانی را خوش داشت که در برابر خودش و ولینعمتانش «از گفتن حق» پرهیز نکنند؟ آیا میهنفروشِ «رئیس جمهور»شده‌ای را در تاریخ کشور دیگری هم سراغ دارید که مأموران و آنهم مأموران دیپلماتش را نه از میان دون‌ترین حلقه‌بگوشان بلکه ازمیان «حق‌گویان» برگزیده باشد؟

«نویسنده توانا»، در شما اگر کوچکترین اثری از «حق‌دوستی» و «حق گویی» سراغ می‌شد، کی‌جی‌بی، به شما به عنوان یکی از مهمترین عمالش که شب و روز در سیر و سفر به خارج باشد، هرگز حساب نمی‌کرد. ما مکرراً گفته‌ایم که دو راه بیشتر وجود نداشت: شما و شرکاء یا جانب مردم و مقاومت ضد روسی و ضد خاینان پرچمی و خلقی را می‌گرفتید که آنگاه اگر در پولیگون‌ها زنده بگور نمی‌شدید، در پلچرخی هر روز سایه‌ی مرگ و توهین و بی‌شرافتی از سوی رانده‌شده‌ترین عناصر جامعه را حس می‌کردید؛ یا اینکه به رژیم تسلیم می‌شدید ـ که شدید ـ و آنگاه به تناسب «حلقه بگوش بودن»، اهمیت و لیاقت تان طرف محبت و التفات میهنفروشان واقع گردیده و داغ ننگ مقام‌هایی تا حد ریاست، وزارت، مستشار سفارت و وکالت «شواری ملی» و ریاست «جبهه پدروطن» و... در جبین تان حک می‌شد که شد.

شما بیهوده سعی می‌کنید خود را مهاتما گاندی یا خنده‌آورتر از آن پهلوان «حق‌گو» بتراشید. اگر پیش از روی صحنه آمدن گورباچف، تجاوز شوروی را «خطای بزرگ سیاسی» می‌خواندید، مطمئن باشید که همانندم، پهره‌داران محل پس از لگدباران مفصل، ازگوش تان گرفته و «تحت‌الحفظ» می‌فرستادند تان پلچرخی و اسداله کشتمند هم با شما مصاحبه‌ای توأم با اکت‌های یک «بچه»فلم هندی به عمل نیاورده بلکه بلافاصله با مشت و پنجه‌بوکس به جان شما می‌افتاد تا بدانید که کار صاحبانش را «خطای بزرگ سیاسی» گفتن چگونه پس‌لگدی دارد!

دیپلمات رژیم
«نوکر حلقه بگوش» رژیم نیست!!

شما در آن سخنرانی نمونه‌ی کامل از یک نماینده‌ی صدیقِ دولتی پوشالی را ارائه نمودید، چون گورباچف مدتها قبل تجاوز به افغانستان را «خطای بزرگ» و «زخم خونچکان» و... خوانده بود. اشاره به «جنایات شوروی» در «زمانهای مختلف» هم نشانه‌ی کاکگی و «حلقه بگوش نبودن» شما نه بلکه برخلاف، خوشرقصی به موقع و کاملاً «حلقه بگوشانه» به ساز تازه‌ی اربابان مسکوی بود زیرا آنان خیلی قبل از شما گلیم «تصفیه های استالین» را هموار کرده و برآل و عیال تزار اشک ریخته و به مراتب شدیدتر از شما لنین را مقصر قلمداد نموده بودند. آنان مدتها پیش سولژنتسین های خود را وارد کارزار کرده بودند و بناءً شنیدن حرفهایی موافق جریان از یک اجنت درجه دوم افغانی، موجب بهجت و رضائیت آنان بود و به هیچوجه علامت دلیری به شمار نمی‌رفت که دیگران را به گواهی آن بطلبید.

اگر مردم و روشنفکران ما عموماً احمق یا بنیادگرا یا پرچمی می‌بودند، حق داشتید اینهمه چشم پارگی را استدلال یا پاسخ به «پیام‌زن» نام نهید. اما چنین نیست.دیگرمدتهاست‌گلیم‌رژیم وانجمن نویسندگان تان برچیده شده که می توانستید در چهارچوب آنها با جمعی حقیرتر، جلف‌تر و حیثیت‌تر از خود حرف می‌زدید و آنان هم برای تان سر و دست تکان می‌دادند و شما در اوج «هورا» کشیدن‌های شان، در رویای بقای رژیم، «اعلام‌کاندیداتوری»، ملاقات دژخیم «درحضورخانم و فرزندانش» و هرزه اندیشی هایی دیگر ازین قبیل جهان و مافیها را از یاد ببرید.

پس در ارتباط با آن سخنرانی هیچ کس شک و شبهه‌ای به خود راه نخواهد داد مگر اینکه شما را به مثابه یک «دیپلمات» و «فرهنگی» وابسته به کی‌جی‌بی و پرچم نشناسد. استناد به آن خانم و جناب و داشتن آدرس های شان از دو رهگذر مسخره است: اولاً اینکه بلافاصله آدم را به یاد جواب روباه به سوال شاهدت کیست، می‌اندازد، و ثانیاً خانم و جناب نامبرده در دلدادگی به تزار و تزاریزم و نفرت نسبت به لنین و استالین، شما را شاگرد هم نمی‌گیرند.

اگر آن خانم گراسیموا و جناب محمدی صفالوف شخصیتی ارتجاعی‌تر و مفلوک‌تر از شما نمی‌داشتند باید به شما حالی می‌کردند که: «آقای داکتر اکرم‌عثمان، این حرفها خیلی کلانتر از دهان شماست، وظیفه ارشاد شوروی با سطح و وضع شما تناسبی ندارد؛ شما اگر بویی از آزادیخواهی می‌بردید باید اولتر از همه سنگینی قلاده‌ی تلایی

دولت میهنفروش را بر گردن خود تحمل نمی‌توانستید. شما اگر وجدان تان را زیر پا نمی‌کردید باید به هزاران کشته‌ی دست نجیب و رژیمش به اعتراض برمی‌خاستید تا «تصفیه‌های استالین». استالین علیرغم کشتارهایش هم‌اکنون در اتحاد شوروی و سراسر جهان میلیونها طرفدار دارد اما نجیب که از این جهان گم شود، پشک هم به دنبالش نخواهد رفت.»

درامه دیگر «شخصیت گرانمایهٔ کشور»* را ببینیم:

«رویداد دیگر اینکه "میکیلی‌پلاچیدو" هنرمند پرآوازهٔ ایتالیایی که در سریال "اختاپوت" به شهرت جهانی رسیده است بر مبنای سناریوی یکی از نویسندگان دگراندیش اتحادشوروی فلمی را در کوهستانهای تاجیکستان به آخر رساند که همدردی عمیق او و نویسنده را نسبت به تراژیدی مردم افغانستان میرساند. در آن فلم ضمن جانبداری از جهاد مردم افغانستان، در پرده و خیلی ملفوف سعی شده بود که تا حدودی برای سربازان شوروی در جنگ با افغانها برائت کمایی شود چه اکثر آنها اغفال شده بودند و تا آخر گمان میبردند که بر ضد تواجم امریکا بر افغانستان می‌جنگند. بدین مناسبت محفل با شکوهی به اشتراک تعدادی از دولتمردان ردهٔ بالای حکومت تاجیکستان، فرهنگیان تاجیک و تعدادی از سربازان معیوب شرکت کننده در جنگ افغانستان، و منشی کمیتهٔ حزبی شهر دوشنبه عبدالبشیر که از حزب دموکراتیک خلق نمایندگی میکرد و احمدشاه‌پویا مسوول وزارت امنیت دولتی که قرار افواه اکنون با رسول برات تاجر معروف همکاری دارد و شخص اینجانب شرکت داشتیم. میکیلی‌پلاچیدو و شماری از منتقدان هنری سخنرانی کردند و سرانجام از من خواسته شد که آن همه تبصره ها را جمعبندی کنم.»

قهرمانان این درامه هم بسیار ناآگاه یا احمق تشریف دارند. مگر آقای پلاچیدو و «فرهنگیان دگراندیش تاجیک» اینقدر زحمت تعقل به خود ندادند که درنگ کنند از چه رو باید نماینده «دیپلماتیک» همان «دولت»ی «تبصره‌ها» را جمعبندی کند که فلم به طرفداری از جنگ آزادیخواهانه‌ای برضد آن (دولت) و سرپرستان روسی‌اش ساخته شده است؟؟ قصه مثل بندبازی ناکام پیشتر تان ناقص ولی اینبار باور نکردنی است. **هنرمند ایتالیایی و «فرهنگیان دگراندیش» لازم نبود از منطق و شعور درخشانی برخوردار می‌بودند یا احساس همدلی بیکرانی با مردم ما می‌داشتند تا به شما بگویند: «داکترا کرم‌عثمان، اگر این حرفهای تان دستوری و سرکاری نیست چطور شده که از طرف شخص داکتر نجیب به اینجا فرستاده شده اید؟ اگر شما آزادی وطن تان را می‌خواستید چطور شده که از اول تا حال دُردانه‌ی روسها و مزدوران شان بوده اید؟ اکتاویوپاز نویسنده معروف مکسیکو زمانی که سفیر کشورش در هند بود وقتی از کشتار تعدادی محصل به دست دولت متبوعش خبر شد بلافاصله استعفاء داد. چطور است که جناب شما با وصف اینهمه قصابی بی‌حساب مردم توسط اشغالگران و عوامل شان، خم ابرو نکرده و به مقامات بالا و بالاتری می‌رسید؟ آیا تیپیک‌تر از این می‌شود خود را به اشغالگران و خاینان به میهنش فروخت؟»**

اما ما با توجه به یک جزء بسیار کوچک و ظاهراً نادیدنی این قصه‌ی ملانصرالدینی تان (با مباهات یادکردن از همکاسگی تان با شرفباختگانی چون احمدشاه‌پویا و عبدالبشیر) شما را سزاوار آن می‌دانیم که درکنار سرکردگان پرچم و خلق به خاطر ۱۵ سال خیانت و جنایت که براین وطن رفته، محاکمه صحرایی شوید.

سفیر پوشالی و «مایه‌گذاری از جان جان»!

لاکن از انصاف که نگذریم در ملودرام بالا، نویسنده که به کان و کیف واقعی شخصیتش آگاه است، نتوانسته یک حقیقت را زیر پرده‌ی وقاحت سرشارش بپوشاند:

«هر چند من از هیچ نظر نه شایستگی و نه طهارت کامل شرح و بیان درد و داغ مردم افغانستان را داشته‌ام مع الوصف در آن شب از جان جانم در ابراز و توضیح مصیبت استخوانسوز ملت ما، مایه گذاشتم».

پس ادعای «مایه‌گذاشتن از جان جانم» انزجارآورترین نوع اشک تمساح ریختن است. کسی می‌توانست از «جان جانش» مایه‌گذارد که قبل از همه ننگ تقدیم «جان جانش» را به اشغالگران و سگ های شان نمی‌داشت و با نشستن در مهمترین مقام های پوشالی در زمینه «فرهنگ» و دیپلماسی و... به «مایه‌گذاری» برای آنان نمی‌پرداخت.

به به! کی گفته که یک خود فروخته، هیچگاه راستگو بوده نمی‌تواند؟ بکلی درست می‌فرمایید داکترصاحب. شما «شایستگی» و «طهارت» صحبت از درد مردم افغانستان را نداشتید زیرا چاکر بی‌کارت اشغالگران روسی و میهنفروشان جنایتکار بودید؛ زیرا بجای «درد و داغ» مردم، درد تکیه زدن به مناصب پوشالی بی‌قرار تان می‌کرد و داغ سیاه دیپلمات شدنِ پلیدترین پوشالیان تاریخ بر جبین سابیده شده‌ی شما

---

* ـ نشریه‌ای بنام «فردا»، داکتر اکرم عثمان را «نویسنده و محقق توانای کشور» و «شخصیت گرانمایهٔ کشور» می‌نامد.

پیش روسها و سگهای شان از دور نمودار بود؛ زیرا شما خود به عنوان یکی از عوامل «درد و داغ» مردم به حساب رفته و لکه های خون آنان در دامن ناپاک تان خودنمایی داشت.

پس ادعای «مایه گذاشتن از جان جانم» انزجارآورترین نوع اشک تمساح ریختن است. کسی می توانست از «جان جانش» مایه گذارد که قبل از همه ننگ تقدیم «جان جانش» را به اشغالگران و سگ های شان نمی داشت و با نشستن در مهمترین مقام های پوشالی در زمینه «فرهنگ» و دیپلماسی و... به «مایه گذاری» برای آنان نمی پرداخت. واقعاً آفرین بر شما «محقق توانا» که از یکسو به صحبت خصوصی با «رئیس جمهور» در «حضور خانم و فرزندانش» می بالید و از سوی دیگر مدعی «مایه گذاری» از «جان جان» در «ابراز مصیبت استخوانسوز ملت» می شوید!

پدر یک دوست ما پس از خواندن نامه شما گفته بود: «آخ که مردم ما چقدر بدبیار و محروم و خاموش اند که "فرهنگیان" خاینش چشم‌پارگی را به حدی می‌رسانند که می‌خواهند زشت‌ترین سفلگی ها و فرومایگی های خود را هم "شاهکار" و "قهرمانی" جلوه دهند!»

به شیوه خودتان☆ که بپرسیم آیا گرد و نواح تان نه موسفید یا آدم با تجربه‌ای بلکه کدام نوجوانی نسبتاً هشیار وجود نداشت که برایتان می‌فهماند: «کاکا جان، بجای اینچنین «مایه گذاری»های پرمشقت چرا با اعتراض به تبهکاری های روسها و سگ های شان، از سمت پوشالی استعفاء نمی‌دادید تا بالاخره برای همه ثابت شود که شما عامل کی‌جی‌بی نبوده و خود و قلم تان را در گرو منصب و مقام و خوردوبرد دارایی ملی، نگذاشته اید»؟

اثر «مایه گذاری از جان جان» دیپلمات صاحب پوشالی در آن شب، شدید بوده:

«فرهنگیان دگراندیش تاجیک که از همان آغاز، یلغار و تجاوز اتحاد شوروی بر افغانستان را محکوم کرده بودند با هلهله و کف زدنها با من همراه شدند و میکیلی پلاچیدو از جابرخاست، صمیمانه با من دست داد و گفت: من نصف حقیقت را گفته بودم و نصف دیگرش را از تو شنیدم. فلمی را که من ساخته‌ام همان حقیقت ناتمام است.»

«فرهنگیان» مزبور را گفتیم که مسلماً درعین «دگراندیش» بودن به حد کافی سبک‌اندیش هم بوده اند که با حرفهای یک عامل رسوای شوروی و دست نشاندگانش به شور می‌آیند. **و همینطور است وضع آقای پلاچیدو که در این مورد اگر گیج و بی خبر از دنیای پیرامونش نمی‌بود، یک علمبردار «حقیقت انقلاب ثور» را «تمام کننده حقیقت» نخوانده و به جای صمیمانه دست دادن، باید به نام آزادی و به نام مردم افغانستان سیلی سختی به روی تان می‌زد و هشدار می‌داد که فلمش در دفاع از مبارزه مردم افغانستان ساخته شده و از اینرو حضور نمایندگان رژیم پوشالی کابل توهینی به مردم افغانستان و خواست شخص او بوده و تا این جاسوسان و جانیان رژیم محفل را ترک نگفته اند، حاضر به افتتاح فلم نخواهد بود.**

> **به به! کی گفته که یک خود فروخته، هیچگاه راستگو بوده نمی تواند؟ بکلی درست می‌فرمایید داکتر صاحب. شما «شایستگی» و «طهارت» صحبت از درد مردم افغانستان را نداشتید زیرا چاکر بی‌کارت اشغالگران روسی و میهنفروشان جنایتکار بودید؛ زیرا بجای «درد و داغ» مردم، درد تکیه زدن به مناصب پوشالی بی‌قرار تان می‌کرد و داغ سیاه دیپلمات شدنِ پلیدترین پوشالیان تاریخ بر جبین ساییده شده‌ی شما پیش روسها و سگهای شانِ از دور نمودار بود؛ زیرا شما خود به عنوان یکی از عوامل «درد و داغ» مردم به حساب رفته و لکه های خون آنان در دامن ناپاک تان خودنمایی داشت.**

شما دیپلمات صاحب نامنهاد نیز خوب آگاهید که اگر در کشوری می‌بودید که سایه‌ی کی‌جی‌بی و مافیایش برآن سنگینی نمی‌داشت، «فرهنگیان» و پلاچیدو های آزادی دوست به یقین حساب شما را می‌رسیدند که هر قدر هم خود را به در بی‌غیرتی می‌زدید، ضربه و

☆- در صفحه دوم نامه آمده است:

«آیا در گرد و نواح تان موسفیدی آداب دان وجود ندارد که شما را از لگدپرانی، افتراء، پرخاشگری و اهانت به خودی و غیرخودی برحذر بدارد؟»

باید همین جا به اطلاع برسانیم که چرا نه. ما از وجود مادران و پدران موسفید فرزانه‌ای بین خود برخورداریم اما اتفاقاً از بخت بد شما همان ها به ما قاطعانه گوشزد می‌کنند که «فرزندانم، شیرمادر و حق پدری بر شما حرام باد اگر ضمن مبارزه مرگ و زندگی با اخوان‌الشیاطین، مبارزه با بقایای وطنفروشان جانی پرچمی و خلقی را از یاد برده و بخصوص افشای عناصری از آن‌ها را فراموش کنید که سر از گور برکشیده و به نام «شعر» و «ادب» و «فرهنگ» و «دموکراسی»، ضمن تطهیر گذشته جنایتبار خود، برای خاینان اخوانی و صاحبان خارجی شان دم شور می‌دهند.»

بلی داکتر صاحب، بسیاری از «موسفیدان آداب‌دان» ما، اشغالگران و خاد و ۱۳ هزار کشته و صدها هزار کشته از تره‌کی تا نجیب و مشخصاً خاطره های جان نثاری شما برای آنان در یاد شان زنده هست!

تکانش را تا آخر عمر از یاد نمی‌بردید.

«انتقاد» یک خادی بر عامل کی‌جی‌بی!

ولی «هان مپندارید» که «مایه گذاردن از جان جان» برایش گران تمام نشده است:

«فردای آن شب، آقای پویا کارمند وزارت امنیت دولتی که ظاهراً در پست سکرتر دوم ایفای (وظیفه؟) میکرد به اتاقم آمد و از موضعگیری دیشبم شدیداً انتقاد کرد و گفت: صلاح نبود که با آن همه خشونت از سربازان شوروی انتقاد می‌کردید!» (تأکید از ماست.)

یاللعجب! حیف که نویسنده شیردل ما توضیح نمی‌دهد که چگونه زیربار این «شدیداً انتقاد» نفسش نبرآمده و جان به سلامت برده؟ *

بهرحال آن میهنفروشک خادی (احمدشاه پویا) نمی‌دانست که وقتی او درگهواره می‌تپید، «کاندیداکادیمسین»اش مشاور ببرک وغیره بود و مستقیماً باکی‌جی‌بی رابطه داشت؛ از همه مهمتر نمی‌دانست که آخر مخاطب «مایه گذار»ش حتی «در حضور خانم و فرزندانش» با «رئیس جمهور» می‌دید! اینطور نیست «نویسندهٔ توانای کشور»؟

لیکن طبعاً نویسنده‌ی ما بیشتر از آن «سیاستمدار» و «دیپلمات» است که در برابر کلانکاری آن جاسوسک دست از پا خطاکرده و با به رخ کشیدن عضویتش در کی‌جی‌بی و نحوه شرفیاب شدنش به «حضور»، طرف را زهره‌ترق کند. برعکس او آن «انتقاد» جنتلمین‌مآبانه خادی را اینطور با متانتی کی‌جی‌بی‌مآبانه جواب می‌دهد:

«آقای پویا، این یکی از آن مواردی است که برغم خطراتش نمی‌توانم باکسی مصالحه کنم. خوب است به وزارت مربوط تان گزارش دهید!»

ای عوامفریب ناشی! آنهمه «مصالحه» به خاطر چوکی ریاست و وزارت و سفارت و سرکردگی شاعران و نویسندگان و «فرهنگیان» خاین و تسلیم‌طلب و تبلیغات و نوشتن و سفرها برای روسها و پوشالیان و بر ضد مقاومت و امضای پروتکل ها... به نعل بوت تان؟ پانزده سال تمام چاکر زرخرید روسها و سگهای شان بودن «مورد»ی به حساب می‌آمد که «مصالحه» بر سر آن حتمی بود و مزه می‌داد؟

شما اگر لطف نموده و صرفاً می‌نوشتید که «من از جان جان درگرو روسها و جاسوسان پرچمی و خلقی آنان بودم و به همین دلیل هم کاندید بالاترین مقام ها می‌شدم، ولی نمی‌دانم آنشب سرم گرم بود یا چه که بدون درنظرداشت اینکه فرستاده رسمی روسها و سگان آنان در کابل هستم، زبان به انتقاد از سربازان شوروی گشودم و پلاچیدو و فرهنگیان سبک‌اندیش تاجیک را خوش آمد و از همه مضحک‌تر هنرمند بی‌معرفت ایتالیایی مرا بیان کننده نصف دیگر حقیقت نامید که از خجالت سرخ شدم و در آن لحظه منِ ناپاک، خود را در محاصره خشم و ریشخند میلیونها هموطنم احساس کردم که به سوی من به عنوان آدم کی‌جی‌بی و نجیب تف می‌انداختند»، آنگاه سخن‌پردازی تان منطقی وقابل قبول می‌بود. همچنین **اگر می‌نوشتید که در آن شب پس از «انتقاد از سربازان شوروی» و عار دانستن موقعیت و زندگی خود، به قصد انتحار، کاردی را در شکم خود فرو بردید اما «فرهنگیان» تاجیک و آن دو خادی سررسیده و نگذاشتند جان بدهید، می‌شد قصه را حاکی از اولین بار به جوش آمدن غیرت فردی تلقی کرد که مرگ را بر ادامه نوکری برای اشغالگران و پوشالیان ترجیح داد.**

باری، آیا «سکرتر صاحب دوم» جریان را به «وزارت مربوط» محترم گزارش داد و در نتیجه از سوی شکنجه گران روسی و خادی قین‌وفانه شدید؟ چهار پنج روز در پلچرخی سپری فرمودید؟ معزول و خانه‌نشین شدید؟ یا لااقل به عذاب عظیم عدم چاپ کدام کتاب تان گرفتار آمدید؟ □

ادامه در شماره آینده

---

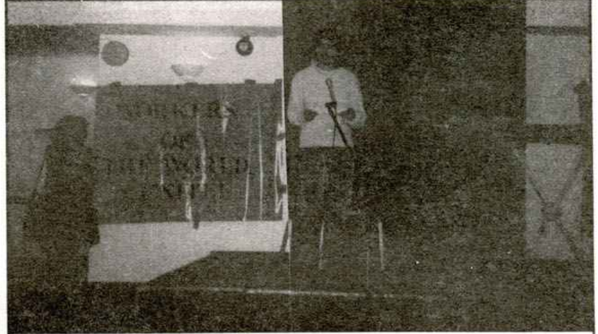
* ـ در سراسر نامه‌ی «کاندیداکادیمسین» هیچ جایی نیست که نمک حرامی به خرج داده کلمه‌ای از قلمش جاری شود که از آن خدای نکرده بوی نارضایتی و رنجشی جدی از یاران پرچمی بالا باشد. از همین رو است که نام وزارت های پوشالی و از آن مشمئزکننده‌تر سمت های سگان خادی و سایرمیهنفروشان‌راباکمال جدیت، تواضع‌واحترام می‌آورد.

البته با این شیوه نگارش برعلاوه‌ی آنکه نشان می‌دهد براساس گاندی‌گری با هیچ طرفی جز با «پیام‌زن» از در خشونت و بی‌تربیتی پیش نخواهد آمد، می‌کوشد اراذل خادی را بی‌نهایت باوقار، آرام و خوددار بنمایاند و نتیجتاً حاصل داستان «انتقاد» یک خادی فرومایه به خامه‌ی اجیر او از حدود آن کلمات فراتر نمی‌رود.

به راستی که اثر سیراب شدن از شیر روسها و سگهای پرچمی و خلقی شان، در بعضی شاعران و نویسندگان خود فروخته چقدر ژرف و دیرپاست!

برخی فعالیت‌های «راوا»

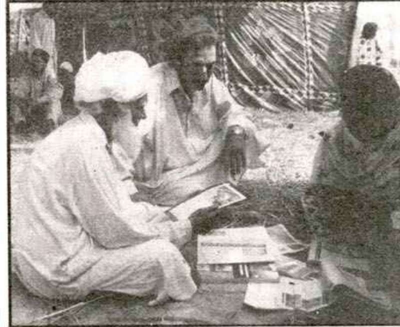
متأسفانه بعلت تراکم مطالب نتوانستیم گزارش هایی مفصل از شرکت نمایندگان «راوا» در کنفرانس «دادا امیرحیدر سنگیت» راولپندی، سمینار «حقوق بشر و جنسیت در افغانستان» منعقده لندن، نشستی «مشکلات اطفال و جوانان در ناسازگاری با محیط بیرونی و خانواده» در لندن و محافل مختلف دیگر را نشر نماییم. لذا باآوردن صرفاً عکس هایی از چند محفل اکتفاء می‌ورزیم.



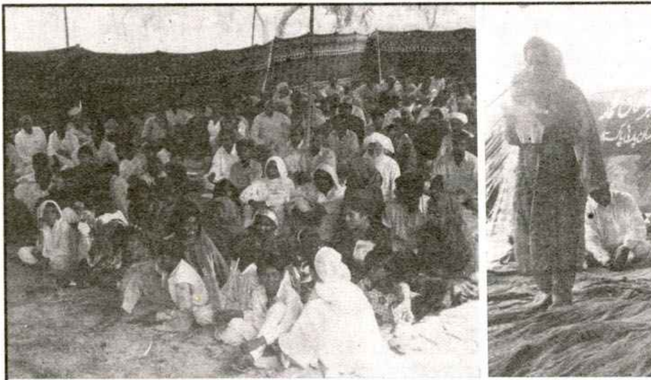
لندن: نماینده «راوا» درمحفلی به مناسبت اول می روز جهانی کارگر



لاهور: نماینده «راوا» در هژدهمین جلسه‌ی کمیته مرکزی «فدراسیون ملی محصلان» (پاکستان)



فروش نشریات در فیصل آباد



فیصل آباد: نماینده «راوا» در شانزدهمین سالروز مرگ میجر اسحاق محمد بنیانگذار «حزب کمونیست کارگران و دهقانان پاکستان»

گزارش‌هایی از سرزمین...

جمشید

خرید و فروش «طلبه کرام»

همین که طالبان در شمال مسلط شدند، مردم محل را مجبور کردند که خانه و کاشانه شان را ترک نمایند. در این میان فامیلهایی که هیچ توان بر آمدن از منطقه را نداشتند مقاومت کرده و از ترک‌کردن خانه‌های خود ابا ورزیدند. طلبه‌ی ناکرام در قریه هفدیبای مربوط ولایت پروان که اکثر آنان پشتون هستند حمله نموده هست و بود شان را چور و حتی اطفال شیرخوار را به قتل رساندند.

● طالبان در قریه خواجه سعیددو، زنانی راکه مصروف خویشاوه بودند لت وکوب نمودند. در مقابل زنان دلیر نیز با داس و داسکاله‌هایی که در دست داشتند چندین طالبک را سوراخ سوراخ نمودند. زمانیکه شورش مردم آغاز شد طالبان پوسته‌های خود را گذاشته گریختند. ولی مردم آنان را تعقیب و اکثر شان را اسیر کردند. وقتی منطقه از لوث جنایتکاران طالبی پاک شد، خاینان جهادی دوباره این مناطق را اشغال و طلبه‌های اسیر را از مردم گرفتند. طالبان در مسیر راه کابل و در دفترها افرادی راکه شمالی وال بودند دستگیر کرده در زندان پلچرخی، صدارت و قندهار محبوس می‌نمودند تا با طالبان اسیر تبادله شوند. آنعده فامیلهایی که عزیزان شان نزد طالبان زندانی اند مجبور شده اند که داروندار خود را فروخته طالبی را ازقومندان های جهادی به بهای ۵۰۰ لک و یا ۶۰۰ لک افغانی خریداری نموده با زندانی خود مبادله نمایند. اما خانواده‌هایی که هیچ استطاعتی ندارند معلوم نیست تاکی باید در غم عزیزان بیگناه و درمانده‌ی شان بسوزند.

ن. شجر

جنایت معاون «د افغانستان بانک»

به تاریخ ۳۰ حمل ۷۷ ملاحفیظ معاون «د افغانستان بانک» با خواهر خانه سامان خود نامزد شد. معاونک طالبی هر روز در دفتر از خانه سامان خود راجع به فامیلش می‌پرسید. چون او پسرک درد دیده و نادار بود تمام قصه زندگی خود را با معاون در میان گذاشته و معاون شله گرفته بود که پسرک وی را خانه خود ببرد. وقتی به آن خانه می‌رود بلافاصله دختر ۱۴ ساله خانواده را به زنی طلب می‌کند. خانواده از ترس اینکه مبادا پسر شان را از وظیفه اخراج نماید به این وصلت تن می‌دهند و دخترک ۱۴ ساله به عقد حفیظ چهل ساله در می‌آید.

دزدی و غری طالبی

ساعت ۱۱ شب ۳۱ حمل ۷۷ شب در ساحه قلعه خیاطان بی‌بی مهرو معاون حوزه نهم با چند طالب مسلح جهت دزدی به خانه‌ای داخل می‌شوند. چون فامیل معاون حوزه را شناسایی می‌کند و سروصدا زیادی براه می‌اندازد وی با همدستانش فرار می‌کند. فردا صبح افراد حوزه نهم به خانه مذکور می‌آیند و تعدادی از اعضای فامیل را بدون هیچ توضیحی به حوزه انتقال می‌دهند.

جواب جانوران طالبی را با سرب باید داد

به تاریخ ۲۸ حوت ۷۶ طالبان به منظور تلاشی ساعت ۵:۳۰ صبح به خانه مدیر مکتب سیدالناصر می‌روند. موصوف که جهت ادای نماز به مسجد رفته بود توسط پسر خرد خود از مسئله اطلاع می‌یابد و به خانه نمی‌آید. مدیر مذکور بعد از رفتن طالبان ساعت ۹ صبح به حوزه یازدهم مراجعه می‌کند تا علت تلاشی خانه را معلوم کند. افراد حوزه یازدهم به سادگی می‌گویند چون به ما راپور آمده بود که عروس و دختران سرلچ و پای لچ در خانه می‌گردند، به خانه‌ات سر زدیم. مدیر مکتب که می‌بیند با اشخاص وحشی و جانور صفتی روبرو با خاموشی حوزه را ترک می‌کند.

● به تاریخ ۲۳ ثور ۷۷ خبرنگار ایتالیایی با سه زن از مؤسسه WFP داخل یکی از کورس‌های نرسنگ شدند تا مصاحبه‌هایی با زنان آن کورس ترتیب دهند. در جریان مصاحبه بودند که سر و صدا براه افتاد و زنان کورس همه چادری‌های خود را پوشیدند. چند لحظه بعد ملاجان، سیدولی خان و دونفر دیگر از حوزه دهم دست و پاچه و بدون اجازه داخل کورس شدند و نظیفه معلم کورس را تهدید کردند. همه با آنان جروبحث‌های تندی کرده و آنان کتاب وکتابچه‌ها راکنترول کردند. بالاخره بهانه‌ای نیافته و با شرمساری از کورس خارج شدند و گفتند: «برای ما راپور رسیده بود که مردهای خارجی داخل کورس شده اند.»

محمود

خون «تمنا»ها هم از یاد نخواهد رفت

روز اول عید رمضان ساعت ۱:۳۰ تمنا دختر ۷ ساله سیدالحق انجنیر میدان هوایی کابل از منزل خود واقع حصه اول خیرخانه جهت خرید سودا بیرون می‌شود. در راه موتر داتسنی که پر از طالبان مسلح

بود با سرعت فوق‌العاده‌ای از سرک عبور و تمنا را می‌زند. طالبان می‌خواستند فرار کنند اما بلافاصله مردم محل موتر آنان را مجبور به توقف می‌نمایند. طالبان ناگزیر دخترک را همراه با دوکاکایش به شفاخانه انتقال می‌دهند. هنوز نا رسیده به شفاخانه در نزدیکی ځارندوی تمنا جان می‌دهد. طالبان با بی‌تفاوتی محض جنازه وی را از موتر خود پایین و به تکسی سوار می نمایند و به کاکایش می‌گویند: «حال به شفاخانه بردن بیهوده است شما به خانه بروید که ما کار ضروری داریم».

زرلشت

حسین گرگی قومندانک وحدتی

به تاریخ ۱۵ جدی ۷۶ با برادرم و یکنفر راه بلد که از تگاب بود به قصد مزار راهی پل‌محمودخان شدیم. در تنگی پلچرخی بعد از تلاشی موتر به سوی ماهیپر به راه افتاد. زمانیکه در دوراهی سروبی که سرکی به جانب تگاب می‌رود رسیدیم، با گروه دیگر تلاشی طالبان روبرو شدیم. دراین تلاشی طالبک سرمه به چشم همه مسافرانی راکه از تگاب و نجراب نبودند بی‌اعتنا به عذر وزاری آنان از موتر پایین کرد.

ساعت چهار بعد از ظهر به منطقه تعمیر که منطقه خط اول بود رسیدیم. بعد از گذشتن از دروازه عبوری تعمیر، شب را در قریه نزدیک تیر کرده ساعت دو شب به کمک راه بلد از جهنم طالبان داخل ساحه‌ی شورای تفاهم گردیدیم. بعد از نیم ساعت پیاده روی با گروپ خط اول نجات مقابل شدیم که با پرداخت فی نفر یک لک افغانی، مانند جنس محصول شده و بعد از پنج ساعت پیاده روی به نزدیکی های کوهستان رسیدیم. از آنجا دو مرکب را دولک افغانی کرایه گرفته و بعد از چند ساعت به گلبهار رسیدیم. سپس به موترهای جبل‌السراج سوار و با عبور از دو سه پل شکسته و سمنتی که در زمان جنگ بین طالبان و مسعود پرانده و دوباره توسط اهالی فقیر گلبهار و کوهستان با پول شخصی تعمیر گردیده بود به جبل‌السراج رسیدیم. از آنجا سوار موتر مزار شده و تا دهانه سالنگ تقریباً ده بار از موتر پیاده شدیم. زیرا موتر نمی‌توانست با وزن زیاد از خرابه‌های سرک که در زمان فرار دوستم توسط بابه‌جان و رئیس ارکان فرقه ۷۰ و چند مزدور دیگر ویران شده بود، بگذرد. بعداً به پلخمری مرکز سیدکیان رسیده و شب را در هوتلی گذشتاندیم. در هوتل شنیدیم که منطقه چشمه شیر تا به رباطک چور ملی اعلان شده و تمام دزدان جهادی از کابل، شمالی، سالنگ و خنجان در این منطقه جمع شده و تحت رهبری سیدکیان به چور ملی مصروف اند.

از منطقه رباطک تا تنگی تاشقرغان که در دست قومندان احمدخان سمنگانی مربوط حرکت است، آرامی بود اما علت آنرا ندانستیم. در تنگی تاشقرغان موتر ما توسط پوسته‌ی حزب وحدت جهت بازرسی متوقف گردید. قومندان وحدت مشهور به حسین‌گرگی با موهای ژولیده و لباس‌های متعفن داخل موتر شده گفت: «خوش آمدید هرکدام تان باید محصول بدهید. بکشید پول‌های تانرا.» یکی از مسافران که انجنیر رادیو تلویزیون بود گفت که ما پول نداریم. وحدتی گفت: «من به احترام همین زن شما را چیزی نمی‌گویم سه سه لک بکشید.» زمانیکه چهره وحشتناک این شخص را دیدیم، مجبوراً سه سه لک افغانی که مجموعاً ۱۸ لک افغانی می‌شد به طور محصول پرداختیم. بعد از گرفتن پول با صدای خشن گفت: «می‌فهمید مرا حسین‌گرگی می‌گویند، شش سال می‌شود که سروگردن وکالای خود را نشسته‌ام». بعداً رو به من کرده گفت: «خودت خواهرم هستی معافی

افشین

بی ناموسی طالبی

به تاریخ ۱۹ جدی ۷۶ ساعت شش شام مریم ۱۸ ساله با برادر و خانم برادرش به سوی منزل خویش روان بودند که موتری که کاست بلند در آن میخواند توقف نموده و سه طالب بچه از آن پایین شده و به بهانه اینکه ارتباط زنان با این مرد مشکوک است باید به حوزه بروند آنان را به داخل موتر داتسن انداخته حرکت می‌کنند.

طالبان در مسیر راه چشم و دهان مریم و خانم برادرش را که سروصدا به راه انداخته بودند بسته و همه را به جای نامعلومی می‌برند. برادر مریم و خانمش را از موتر پایین و شدیداً لت وکوب می‌نمایند که چرا با هم ازدواج کردید. و بالاخره هردو را در کانتینرهای جداگانه زندانی می‌نمایند. بعد طالبی به سراغ مریم می‌رود و در داخل همان داتسن وی را مورد تجاوز قرار می‌دهد.

وقتی طالبک جنایتکار می‌خواهد کدام بی‌ناموس دیگرش را هم برای جنایت بخواهد، مریم التماس می‌کند: «تو دیگر شوهرم هستی به قرآن قسم که با تو عروسی می‌کنم. به پاهایت خود را می‌اندازم که کسی دیگر را روان نکن.» در مقابل طالب گرگ‌صفت می‌گوید: «اگر به برادرت چیزی گفتی، سر برادرت را از تنش جدا می‌کنیم.»

یازده شب مریم، برادر و خانم برادرش را با چشم و دهن بسته توسط موتر در عقب منزل شان رها می‌کنند. تا امروز اثری از طالب شرفباخته دیده نمی‌شود.

می‌خواهم.»

چون برادرم در دادن پول جنجال نمود او را از موتر پایین کرد و گفت: «بی‌شرف تو طالب، هستی. هم از خود و هم از سیاه‌سرت پول بده، آیا زن آدم نیست که محصول نمی دهی؟» برادرم مجبور به پرداخت پول شد. گرگی سپس جانب موتران رفت وگفت: «برادر این پولی راکه من از شما گرفتم ناروا و حرام است. بخاطری که این پول‌ها حلال شود، من باید جنسی را به شما بفروشم.» با مکث کوتاه سر خود را پالید و شپشی را به دست دریور داد وگفت: «حالا معامله ما شد درست و شریعت برابر. برو الله یار تان.» موتر حرکت کرد هنوز صد قدم نرفته بود که فیرهای هوایی صورت گرفت و دریور موتر را به وارخطایی توقف داد. گرگی با پنج نفر دزد و چپاولگر دیگر خود ایستاده و صدا زد. «بچه حرامی، چال باز، پس بیا، مرا بی عقل و خر گیرکردی من پدرت را درس می‌دهم و تو مرا چطور بازی می‌دهی، همراه اندیوال‌هایم مشوره کردم آنان گفتند که تو شپش را ارزان دادی. قیمت آن بلند است. بگیرید ۱۸ لک تان را و شپش مرا پس دهید.» موتران از ترس با لکنت زبان گفت: «برادر شپش را دور انداختم.» گرگی با نفرت گفت: «پست و بی‌حیا، شپشی راکه من شش سال کلان کردم دور انداختی. زود ۱۸ لک را بگیر و شپش را پیداکن.» وبا قنداق تفنگ به سرش کوفت. وی در حالیکه خون از سرش جاری بود به پاهای گرگی خود را انداخت و به عذر و زاری شروع کرد. گرگی گفت: «۳۰ لک بده رخصت هستی. باز هم به خاطر همین زن اگر نه زن و بچه خود را نمی دیدی.» بالاخره همه مسافران به خاطر نجات از چنین مصیبتی پول اندازکردند و ۳۰ لک دیگر را نیز تحویل گرگی دادند. موتر به سرعت حرکت کرد ولی در دوراهی حیرتان باگرگی دیگری مقابل شدیم. مردک وحدتی موتر را امر توقف داد و قوطی گوگرد را از جیبش کشیده رو به راکبان موتر گفت: «در بین قوطی گوگرد شپش‌ها را می بینید. هرکدام دو لک افغانی بدهید و یا هر نفر با یک شپش روزه‌ی خود را افطار کنند.» همه به عذر و زاری شروع کردند. اصلاً عذر و زاری به این جانور اثری نداشت. بعد از جنجال زیاد فی نفر ۵۰ هزار افغانی پرداختیم. هنگامیکه موتر می‌خواست حرکت کند شپشی از قوطی به زمین افتاد. وحدتی با غر و فش سگ مانند شپش را دشنام داد که او پدر لعنت، مه به تو نگفتم که موضع را ایلا نکن سزای سرکشی از قومنده اعدام است و شپش را زیر پای خود نمود. پس از عبور از دو راهی حیرتان به پوسته دیگری موتر توقف داده شد. در اینجا به استثنای من همه را از موتر پایین و به داخل پوسته بردند. بعد از یک ساعت همه با سر و روی خون‌آلود از پوسته بیرون شدند. و با سکوت عجیبی موتر حرکت کرد و به شهر مزار رسیدیم.

وقتی در خانه جریان پوسته آخر را از برادرم پرسیدم وی از قصه کردن انکار می‌نمود. بعد از اصرار زیاد گفت: «زمانیکه داخل پوسته شدیم، وحدتی‌ای که در موهایش بمب دستی را بسته بود، برهنه و ریسمان به گردنش سرچوکی نشسته و با شور دادن سر خود آواز عجیب و غریب می‌کشید. پسرک خرد سن در بازوی چوکی وی نشسته بود و ریسمان گردن هیولای وحدتی را در دست گرفته بود. ابتدا به انجنیر گفتند: «او پیرکی ۵ لک افغانی بده یا این نفر را در جانت رها می‌کنم تا همرایت همو فعل بد را کند». به همین شکل همه ما تهدید شدیم. ناچار هر نفر ۲ لک افغانی پرداختیم وگفتیم که دیگر پول نداریم هرچه می‌کنید بکنید. بعد همه را لت وکوب کرده از پوسته کشیدند.

محمود

مصارف عید قربان ملامنان نیازی والی کابل

ـ کلچه	۱۵ سیر
ـ نقل کم بار	۵ رر
ـ کشمش سبز	۳ رر
ـ کشمش سرخ	۳ رر
ـ بادام اعلی	۲ رر
ـ خسته شور	۵ کیلو
ـ خسته شیرین	۵ رر
ـ چاکلیت	۱۲ رر

این مصارف در حالی صورت می گیرد که رادیوی «صدای شریعت» از مردم می‌خواست تا از مصارف بی‌جا جلوگیری نمایند. والی صاحب این مواد را از کلچه فروشی‌های محمد جانخان‌وات تهیه نموده بود. از دیگر مصارف شریعتی وی هنوز اطلاع دقیقی در دست نیست.

قومی که در پناه ریش آمده اند
گرگ اند و در لباس میش آمده اند
اسلام فروخته اند و به خویش آمده اند
عقب رفته اند که گویا پیش آمده اند

فردوس

تجارت رسمی هیروبین از طریق وزارت داخله طالبان

علی جمعه باشنده سرک پنجم تایمنی مقدار هنگفت هیرویین به ارزش ۱۲۰۰۰ دالر امریکایی را به دلالی زلمی خان مومند قوماندان خط اول درکوه صافی از وزارت داخله تحویل گرفته و بعد از مدتی از کشور فرارکرد. وقتی تلاش زلمی برای یافتن علی‌جمعه بجایی

نمی‌رسد موضوع را بافامیلش در میان می‌گذارد و متذکر می‌شود که علی جمعه این معامله را با وزارت داخله نموده و خانه خود را تحت تضمین دولت قرار داده است. چون وی فرار نموده بناءً شما خانه را تخلیه کنید. فعلاً از خانه علی جمعه منحیث کره‌خانه استفاده به عمل می‌آید.

آذرنوش

مردم کابل نوروز شان را جشن گرفتند

مردم کابل باز هم و برای دومین بار سال جدید خود را زیر پرچم سیاه طالبان با فقر و خفقان و اضطراب آغاز نمودند. سال جدیدی که طالبان دیوانه‌وار تلاش بخرج دادند تا مردم را از برگزاری این جشن باستانی شان مانع شوند.

طالبان در کمپاین لگدمالی غرور و رسم مردم، تقویم شمسی را نیز به قمری تبدیل نمودند تا از یک طرف نمک حلالی خود را به باداران عربی شان ثابت سازند و از جانب دیگر مردم ما نتوانند سال نوی داشته باشند و آن را جشن بگیرند.

نوروز که معمولا تعطیل عمومی می‌بود، طالبان آن را روز رسمی اعلان نمودند تاکسی جرأت نیابد درین روز مراسمی برپا و شادی کند.

امابا‌وجوداین مردم‌کابل به‌نحوی‌از انحانوروز‌خود‌را‌جشن گرفتند.

کارته سخی: طالبان مراسم ژنده بالاکردن مزارسخی در کابل را در روز اول نوروز قدغن اعلان داشتند و از طریق رادیو به مردم ابلاغ شد که این مراسم در روز دوم برپا می شود. آنان به این تصور که در روز دوم ممکن مردم از برگزاری مراسم بگذرند. ولی خلاف انتظار طالبان، هزاران مرد و زن خود را آماده ساختند تا در دامنه کوه کارته سخی جمع شده و مراسم را بجا آرند. طالبان وقتی متوجه وضعیت شدند تمام راههای دخول به کارته سخی را مسدود ساخته و با تانک و سلاح ثقیل جلو هجوم مردم راگرفتند. در هر کوچه در حالیکه طالبان تفنگ‌های شان را به سوی مردم نشانه گرفته بودند، برآنان هجوم می‌بردند. افراد پیاده طالبان برای متلاشی ساختن جمعیت با سوته برسروروی آنان می‌کوفتند.

در یکی از اجتماعات، مردم خشمگین طالبی را به جمع خود کشیده گلویش را به حدی فشردند که از حال رفت. دقیقاً معلوم نگردید که او راکشتند و یا نیم‌جان روی سرک افتاده بود.

درین کشمکش‌ها مقاومت زنان نیز چشمگیر بود. آنان با صدای بلند اعتراض می نمودند که ما یکروز مراسم داریم شما نمیتوانید آن را از ما بگیرید.

وقتی نیروی کمکی طالبان به محل رسید با فیرهای هوایی مردم را پراکنده ساختند.

بعد عده‌ای از سران اهل تشیع با مقامات طالبان در تماس شدند تا از چگونگی اختلافات درونی آنان خود را مطلع سازند که جناحی از طریق رادیو اجازه برگزاری مراسم را می‌دهد و جناح دیگر با سلاح و سوته به جان مردم می‌افتد. طالبان وقتی اوضاع را فوق‌العاده متشنج دیدند از ترس اینکه مبادا بلوای بزرگی برخیزد، بالاخره اجازه دادند تا مراسم برپاشود.

مراسم ساعت یک ظهر برگزارگردید و مردم شادمان بودند که خواست خود را بر دسته قرون وسطایی تحمیل نمودند.

دشت شهدا: تعداد قابل توجهی از مردان و زنان وکودکان طبق رسم شان بخاطر زیارت قبرهای بستگان خود به دشت شهدا رفتند ولی از جانب طالبان با شدت و خشونت جلو شان گرفته شد. هیچ فردی اجازه نیافت تا به دشت شهدا برود.

سایر ارتفاعات کابل: در تپه‌های بی‌بی مهرو، مرنجان و بلندی‌های خیرخانه در صبح نوروز تعداد محدودی از مردم بچشم می‌خورد اما بعد از ظهر و بخصوص در روزهای دوم و سوم که آسمان کابل صاف و روشن شده بود تعداد چشمگیری از مردم باپوشیدن لباس های نوشان به آن ارتفاعات بالا شدند.

در شهر محسوس بود که فامیل‌ها با پوشیدن لباس‌های نو به «امرونهی امربالمعروف» طالبان وقعی نگذاشته بودند.

این حرکت کوچک در ضدیت با طالبان در حالی صورت گرفت که مردم سوگوار و منکوب شده کابلی که تازه از زمستان سوزنده کمر راست کرده بود، نوروز خود را در فقر و گرسنگی و به نشانه مقاومتی علیه طالبان جشن گرفتند.

قصابان مذهبی

در آغاز سال ۱۳۷۷ طالبان به دو مورد قصاص و یک مورد قطع دست متهمین پرداختند.

حکم قصاص بر سلیمان ولد علی مسکونه چهارراه شهید و معراج‌الدین ولد محمدامین روز جمعه ۷ حمل سال جاری در استدیوم ورزشی کابل تطبیق گردید و متهمین بوسیله کارد از جانب ورثه مقتولین مثل گوسفند حلال گردیدند.

همچنان در ۱۷ حمل دست راست سارقی بنام محمدیعقوب فرزند خان‌محمد ساکن کاپیسابجرم دزدی یک اراده بایسکل، یک تخته کمپل، یکپایه تیپ، یک تخته قالین شش متره وده لک افغانی پول نقد (جمعاً حدود ۲۰۰ دالر) در ۲۴ جدی ۷۶ از منزلی، قطع گردید.

چهارشنبه ها هیئتی از طالبان به سرکردگی سیدعبدالرحمان‌آغا قاضی محکمه نظامی در نظارت خانه ولایت کابل در اتاق بزرگی با لنگی‌های کلان روی فرش می نشینند و روی دوسیه‌های متهمین «غور» می‌کنند تا از بین آنان مجرمین دلخواه محکوم به قطع دست، قصاص، دره‌خوردن و یا سنگسار را برای نمایش روز جمعه در

استدیوم ورزشی کابل انتخاب نمایند.

احکام با عقده‌های حقارت، ابراز تفرعنی پست، درنده‌خویی طلبه‌ای و ارعاب مردم، صادر می‌گردند.

شب‌های جمعه رادیوی «صدای شریعت» خبر اعدام یا قطع دست متهمین را اعلام میدارد و از «شهریان شریف کابل» تقاضا می‌شود تا در نمایش حضور یابند.

طالبان برای نمایش قدرت و ترساندن بیشتر مردم اطراف استدیوم را با سلاحهای سبک و سنگین در محاصره می گیرند. سخنرانی‌ها و موعظه‌ها آغاز می گردد و بعد از آن در برابر چشمان وحشتزده تماشاچیان حکم شرعی اجرا می شود.

از دخول نوجوانان و کودکان که بیشترین تعداد تماشاچیان را تشکیل می دهند نیز جلوگیری نمی‌شود. طالبان به اینان تمرین آدمکشی و قصابی می‌دهند.

هرچند مردم کابل به دیدن صحنه‌های هولناک عادی شده اند، مشاهده این صحنه‌ها آنان را بیشتر از پیش روان‌کوفته و غمزده می‌سازد. و اما خوب میدانند که این نمایشات وحشیانه‌ی طالبان از یکطرف پرده استتاری است به روی استبداد، جنایات و دزدی‌های بزرگ خود شان و از جانب دیگر زهر چشم نشان دادنیست برای مردم تا مطیع و منقاد باشند.

مردم با نفرت عمیقی که نسبت به این اعمال طالبان دارند، از آنان می‌پرسند که در حالیکه درهای ادارات، مکاتب و فابریکه‌ها را بروی مردم ما بسته اند، کوچکترین زمینه کار برای مردم میسر نیست، فضای جنگ و اختناق و بربادی را برکشور حاکم ساخته اند، تورم پولی به بیش از هزار چند رسیده است و... چطور بخود حق می دهند دست افراد ناداری راکه از فرط گرسنگی و بینوایی به دزدی رومیآورند، قطع نمایند؟ اگر دزدی عمدتاً ناشی از ناداری و بیکاری باشد آیا ممکن است با قطع دست، جلو این مصیبت اجتماعی راگرفت؟ آیا دزدیده شدن سه بایسکل در همان روز نمایش قطع دست از استدیوم و دزدی‌های متواتر دیگری که هرروز در شهر رخ میدهد سیلی محکمی بروی طالبان نیست که هنوز بیهوده با معلول مبارزه می کنند تا عامل بدبختی‌ها؟

باز هم اگر قرار باشد دستی بخاطر دزدی قطع گردد چرا طالبان دست سران خود و سران تمام تنظیم‌های جهادی را از بازو قطع نمی کنند که به دزدی‌های سطح بالا، قاچاق هیروئین، حیف و میل دارایی ملی و خیانت‌های بزرگی مشغول اند؟

چرا تمامی خلقی‌های همکار خود را که دست هر کدام شان به‌خون دهها و صدها انسان بی گناه آلوده است، سرنمی‌برند؟ چرا به قصاص آن قصابان و شکنجه گران خود نمیپردازند که صدها زندانی بی‌گناه را یا بخاطر بدست آوردن یک مشت پول رشوه و یا به دلیل خالی کردن عقده‌های ناشی از ضدیت‌های مذهبی، قومی، لسانی و منطقوی با بی‌رحمی زیر شکنجه می‌کشند؟

مردم ما آگاه اند که طالبان اسلام را بخاطر سرکوب آنان مورد استفاده قرار می دهند. «شریعت» شان را برخود نه، بلکه جهت پیشبرد اهداف سیاسی شان بردیگران تطبیق می نمایند.

> **زمونږ خلک د طالبي او جهادي بنسټپالو د ټولو ظلمونو، خیانتونو او بې‌ناموسي‌پای‌یواځې د سیاسي ډګر څخه د هغوی په له منځه وړلو کې وینی!**

در مورد قتل‌ها هم معمولاً عدالت در تمام کشورهای جهان راههایی را جستجو می‌نماید تا وارثین مقتول را به بخشایش قاتل متقاعد ساخته و حبس وی راکافی بداند. اما طالبان مثل اینکه فرمان از مراجع خارجی خودگرفته باشند و یا عمر خود راکوتاهتر از آن ببینند که جنایات شان در تاریخ ثبت شود، بیش از حد در اجرای چنین احکامی غیر انسانی عجله بخرج میدهند.

اجرای برنامه‌های وحشت طالبان درنده‌صفت در استدیوم کابل رنج و خشم مردم ما را به این سبب هم شعله‌ورتر می‌سازد که این محل زمانی مرکز نمایش و پرورش استعدادهای ورزشکاران و جای شور و شادی و سرگرمی بود. اما امروز کابلیان باید ریختن خون هموطنان فلکزده‌ی شان را درین چمن تماشا کنند و شکنجه‌آورتر از همه شاهد قهقهه‌های مستانه و ملنگی طالبانی باشند که از بوی خون انسانهای مصیبت رسیده به وجد آمده و بیخود می‌شوند.

پای طالبان در جای پای جهادی‌ها

در سرک سوم پروژه تایمنی جسد زن ۲۴ ساله‌ای پیدا شد که صرفاً نیکر به تن داشت و در لحافی پیچانده شده بود.

قرار معلوم وی توسط طالبان اختطاف و بعد از تجاوز به قتل رسانیده شده است. این نشان می‌دهد که طالبان به تدریج کاملاً جای پای جهادیان خاین را دنبال می‌کنند.

صالح محمد مشهور به کاکا صالح باشنده سرک ۳ تایمنی که این جسد را یافته بود می‌گوید که زن مقتول نسبتاً چاق بوده چهره سفید و موهای تونی شده داشت.

مردم محل جسد زن را در جوار مسجد سرک ۳ تایمنی دفن موقت نمودند تا اقاربش بعد از شناسایی وی را تسلیم شوند.

فامیل‌هایی که دختران و زنان شان لادرک بودند جسد را از نزدیک مشاهده نمودند ولی تا حال هویت مقتول روشن نگردیده است.

سایه شوم پلیس مذهبی بر مردم

رادیو «صدای شریعت» هر شب خبری از فعالیت‌های «گروه سیار» امر بالمعروف را نشر می‌کند که «هموطنان شریف و مسلمان» ما را ضمن ترساندن از کیبل زدن، تراشیدن موی سر، بستن خیاط‌خانه‌ها توقیف تکسی‌ها و مینی‌بس‌ها، زندانی ساختن و توصیه‌های اسلامی و سایر تعزیرات، به اسلام دعوت می نمایند.

از جمله در ۲۷ حمل این خبر را نشر نمود: «گروه‌های سیار امر معروف و نهی از منکر دکان آیس‌کریم فروشی‌ای را بستند زیرا زنان را اجازه داده بود تا آیس‌کریم بخورند. داکتری زندانی شد زیرا با یک زن در حال مفاهمه بود. به سه نفر از هموطنان شریف ما که ریش‌های شان را کوتاه نموده بودند جزای شرعی داده شد.»

فرمان توقف هرزگی

مکتوب متحدالمالی از دفتر خصوصی امیرالمؤمنین به شعب و دوایر دولتی صادر گردیده که در آن آمده است: «طالبان سایر ولایات نباید از کابل زن بگیرند و هر کس در منطقه خود عروسی کند.»

در مکتوب ضمناً گفته شده که حکمتی درین امر نهفته است اما «حکمت» را توضیح نداده‌اند. حکمت این امر امیرصاحب چیزی نیست جز آنکه بوی زن گرفتن‌های دومی و سومی و چهارمی طالبان حقیر و عقده‌ای بسیار بالا گرفته و هر کدام در اشتیاق وصلت با دختران کابل می‌سوزند و امیر صاحب چاره دیگری ندارد جز اینکه به زیردستان هرزه‌تر از خود فرمان دهد که اندکی خوددار باشند تا بسیار «بدنام» نشوند.

طبعاً با این فرمان نارضایتی طلبه صفوف پائین بیشتر می‌شود که بالادستان شان از امتیازات کافی پول و چوکی و زن استفاده‌های خود را کردند ولی حالا که نوبت چلی بچه‌هاست فرمان منع گرفتن دختران کابل صادر می گردد.

هدف دیگر امیرالمؤمنین صاحب اینست که برای مردم وانمود سازد که «طلبه کرام» در قربانی دادن و تحمل سختی پیشقدم هستند ولی در گرفتن امتیاز در صف آخر می‌ایستند!

این مکتوب بعد از گرفتن استحضاری از آمرین شعبه، در شعبه گذاشته نمی‌شد و آمر دفتر مکلف بود متن آن را در ذهن سپرده و بصورت شفاهی و سینه به سینه به دیگران برساند. حکمت این اطلاع سیستم اداری غیر نورمال را هم عجالتاً غیر از امیرالمؤمنین کس دیگری نمی داند.

متن مکتوب چنین است:

دافغانستان اسلامی امارت

د امیرالمومنین خصوصی دفتر

بسم‌الله الرحمن الرحیم

اسلام علکیم و رحمته اله و برکاته

ادارهٔ امور ته،

ټولو ملکی‌او نظامی ارگانونو او ټولو مجاهدینو ته خبر ورکړی چی د یو حکمت په خاطر په کابل کی د نورو ولایتونو خلک باید کوژدی ونکړی. څوک یی کوی هغه ..... په خپل وطن یا د کابل څخه پرته بل ځای وکړی. هیربه دی نه وی چه‌کت مت نوموړی مکتوب دی د امضا سره صادر او توزیع نه شی.

واسلام

(امضای ملا محمد عمر)

دافغانستان اسلامی امارت

د امیرالمومنین

اداره امور ته

ټولو ملکی او نظامی ارگانونو او ټولو مجاهدینو ته خبر ورکړی چه د یو حکمت په خاطر په کابل کی د نورو ولایتونو خلک باید کوژدی

اختطاف جوانان در کابل

طالبان وقتی در مورد حمله مخالفان خود به کابل خبری را می‌شنوند بلافاصله به دستگیری جوانان «مشکوک» هزاره، شمالی و سایر مناطق می‌پردازند. این دستگیری‌ها معمولاً شبانه و با حمله به منازل صورت می‌گیرد.

اما در اوایل امسال با آب شدن برف‌ها و پخش شایعات حمله اتحاد خاینان شمال به کابل، طالبان در روز روشن جاده‌ها را مسدود ساخته و به اختطاف جوانان پرداختند و تعدادی از دستگیرشدگان از روی کوچه و بازار را به زندانها فرستادند.

این دستگیری‌ها، جوانان کابل و فامیل‌های شان را بشدت سراسیمه ساخته هر فامیل در حد توان و امکانات خود جوانان شان را به ایران و پاکستان فرستادند.

وقتی طالبان با این مانور خود تعدادی از جوانان را دستگیر و عده‌ای را از کابل راندند و مطمئن شدند که بلوایی از داخل شهر آنان را تهدید نمی کند از رادیو «صدای شریعت» اعلامیه‌ای صادر نمودند مبنی براینکه: «شایعه عسکرگیری در کابل از جانب دشمنان ما دامن زده شده. در حالیکه حکومت طالبان چنین قصدی را ندارد. همه باید به اطمینان کامل به کارهای خود برگردند.»

وقتی زنان طالبان مریض می‌شوند

طالبان معاینه زنان بوسیله داکتران مرد را حرام دانسته و تا حال تعداد زیادی از داکتران مرد و مریضان زن بخاطر تخلف از همین مقررات طالبی مورد مجازات قرار گرفته اند.

اما وقتی خانم ملاعباس‌آخند وزیر به اصطلاح صحت عامه و خانم دیگری (خیاشنه نورالدین‌ترابی وزیر عدلیه) مریض می‌شوند و در صدری شفاخانه ابن‌سینا بستری می‌گردند، اینجاست که «شریعت علمای کرام دین» در چشم و سوراخ‌های بینی شان فرو می‌رود و نه تنها داکتران مرد همین شفاخانه بلکه داکتران مرد سایر شفاخانه‌ها را نیز بخاطر تداوی بربالین زنان خود میآورند.

همچنان در شفاخانه وزیراکبر خان داکتر مردی با تهدید مجبور ساخته می شود مقررات طالبی را زیر پا گذاشته و به تداوی یکی از خانم‌های سران طالب بپردازد. داکتر مذکور بعد ازین واقعه تمام مراجعین زن راکه قبلا همه‌ی آنان را جواب داده بود به نوبه تحت مداوا قرار می‌دهد.

حیای طالبی

یکی از قومندانان طالب با چهار تن از افراد خود بخاطر تطبیق پیچکاری داخل دواخانه‌ای درکارته پروان می‌شود. فارمسیست چون ماهر زرق ورید نبود معذرت می خواهد ولی طالب با اصرار زیاد دستور می‌دهد که مهم نیست زرق عضلوی شود. او می‌پذیرد و از قومندان می‌خواهد تا قسمتی از سرین خود را لچ سازد. قومندان صاحب باحیا با پافشاری بیش از حد ابتدا خودداری می‌ورزد و تقاضا می‌نماید تا از روی تنبانش سوزن زده شود اما وقتی می بیند چاره‌ای ندارد به نوع مسخره‌ای دامن خود را پس می‌زند که حتی مایه استهزای عابران می‌گردد.

دوافروش می گفت: «و همین جانوران سرنوشت وطن ما را بدست دارند.»

اخاذی طالبی

جوانی که بعد از دو روز توقیف و شکنجه در نظارت‌خانه کابل آزاد شده بود می‌گفت: «مرا به جرم شنیدن کاست از منزلم به حوزه بردند. دو روز پی در پی بشدت لت وکوب شدم. بعد مرا رها و تیپی راکه ۴۵ لک افغانی خریده بودم ضبط کردند. هر روز که به این مال خورهای اسباب‌ساز مراجعه می‌کنم تا تیپ مرا بدهند، غیر از دشنام جواب دیگری نمی‌شنوم. من فهمیدم که زندانی شدنم بخاطر غصب همین تیپ بود.»

مستی قصابان مذهبی از بوی خون

روز جمعه ۴ ثور ۷۷ زنی به اتهام زنا و جوانی به اتهام دزدی در استدیوم ورزشی کابل مجازات شدند.

طالبان شب قبل از طریق نشرات رادیوی شان از مردم خواستند تا درین نمایش شرکت کنند، اما با عکس‌العمل شدید مردم مواجه گشته و تعداد محدودی از مردم کابل در آن حضور یافتند که از ۵۰۰۰ نفر تجاوز نمی کرد. اکثریت تماشاچیان را طالبان افغان و تعداد قابل توجهی طالبان پاکستانی تشکیل میدادند.

طالبان برای آنکه به «شکوه» محفل قصابی شان افزوده باشند حدود ۲۰۰ زن از بستگان خود را نیز به این نمایش وحشتناک آورده بودند. لااقل ۲۰ در صد تماشاچیان راکودکان و نوجوانان کمتر از ۱۴ سال تشکیل می‌دادند.

نمایش طالبان ساعت ۲:۳۰ با سخنرانی‌های سران آنان درباب مفاد تطبیق حدود شرعی آغاز گشت که هیچ فردی به آن گوش نمی‌داد. حوالی ساعت سه عصر یکی از طلبه‌ها صورت اتهام زنی بنام مینا دختر میرآقا باشنده جبل‌السراج راکه بعلت ارتکاب زنا محکوم به صد دره بود، خواند و وی را به صحنه حاضر ساختند. متهم راکه با چادری کهنه‌ای پیچانده شده بود، با دو نفر محافظ قد بلند چادری پوش در دو طرفش از موتر به وسط استدیوم آوردند.

یکی از میر غصب‌های شلاق بدست ابتدا به کنار چپ زن ایستاد و حدود ۵۰ دره را به پشت او حواله نمود بعد به کنار راست او رفته و ۵۰ دره باقیمانده را به بدن زن وارد ساخت.

سر زن مظلوم که به نظر می‌رسید از حال رفته است به شانه یکی از محافظین لغزید. سر انجام او را به داخل موتری انداخته بردند.

متهم دومی ذبیح‌اله فرزند نورمحمد باشنده شکردره بود که به اتهام دزدی دوا به قیمت ۳۵ ملیون افغانی دستش باید قطع می‌گردید. وی را روی زمین استدیوم خواباندند. چهار داکتر که روی‌های شان را بخاطر شناخته نشدن پیچانده بودند مشغول قصابی متهم شده و در

مدت کوتاهی دست راستش را از بند بریده به زمین انداختند.

بعد طالبی که از بوی خون مست شده بود، دست بریده را از نوک انگشت شهادت آن گرفته و در حالیکه قطره‌های خون از آن می‌چکید به چهار طرف استدیوم به تماشاچیان نشان میداد. او در حالیکه عضو بریده را به دست راست خود گرفته و دست چپش را شادی کنان در هوا تکان می‌داد، به زبان اردو نعره می‌زد: «یه هاته دیکهو» (این دست راببینید). نمایش طالب پاکستانی حدود پنج دقیقه طول کشید.

جوان دست بریده را هم به امبولانس انداخته با داکتران یکجا از استدیوم خارج ساختند.

نفرت، خشم و دردی درونی را می‌شد در سیمای تک تک مردم حس کرد. هر کس تبصره‌ای می کرد: «او غریب بود حتماً از مجبوریت دست به دزدی زده»، «ملاهای پاکستانی را چه که کشور خود راگذاشته "شریعت" را در وطن ما جاری می سازند»، «اسلام هم این را نگفته که اگر کسی از بیکاری و بیچارگی دزدی می‌کند دستش بریده شود»، «معلول در افغانستان کم نیست ولی مثلی که برای طلبان هنوز کم است که هر روز دست مردم ما را می‌برند»، «اول باید به مردم کار مهیا سازند بعد اگر کسی از هوس دزدی می کرد جزا بدهند»، «ممانعتی برای ورود کودکان نبود چراکه از علمای دین باید خونریزی و قصابی بیاموزند»، «داکترانی که دست را بریدند همه پاکستانی بودند»، «بعد ازین بهتر است هیچکس به این نمایش نیاید و باید همه آن را تحریم کنند»، «ملاهای پاکستانی در امور ما مداخله صریح می‌کنند، به اینان باید درسی داد که به روسها داده شد»، «بادیگاردهای چادری پوش زنان نه بلکه طالب‌بچه‌ها بودند»، «این نمایشات برای ترساندن مردم است نه تطبیق احکام الهی» و....

شفیقه

توطئه تجزیه افغانستان را با حفظ یکپارچگی مردم ما و کوتاه ساختن دستان بیگانگان از وطن خویش خنثی سازیم!

از پوهنتونی زیر سلطه طالبان

در کابل شایع است که ممکن پوهنتون کابل را به «مدرسه حقانیه دیو بندی» تغییر نام دهند. همچنان تمام رتبه‌های علمی استادان راکه پایه اسلامی ندارد تغییر دهند اما اینکه بعوض آن باکدام رتبه‌های طالبی نامگذاری شود به تفاهم نرسیده اند.

امسال در پوهنتون کابل ۲۰۰۰ نفر حاضر به امتحان کانکور شده اند. در حالیکه ۲۰ سال قبل این رقم به ۱۶۰۰۰ نفر می‌رسید.

در پوهنتون کابل علاوه از اشغال کرسی‌های ریاست انستیتوت طب کابل، پولی تخنیک و تحصیلات عالی و ریاست های پوهنځی‌ها بوسیله طالبان، کرسی‌های معاونین علمی را نیز طالبان در چنگ خود گرفته اند چنانچه مولوی‌گل‌رحمان معاون علمی انستیتوت پیداگوژی اهل طریقت است تا اهل علم و دانش.

● «انسجام اکادمیک علوم» که قبلا طالبان آنرا بسته بودند با تقرر مولوی عبدالواحد دوباره فعال گردیده و به شدت مشغول انسجام اکادمیک علوم می باشد!

● به اساس فرمان امیرالمومنین ۱۱۶ مولوی بحیث استادان علوم دینی و ثقافت اسلامی در پوهنتون کابل تقرر یافته اند. به هر کدام ازین ملایان مبلغ ۱۱ لک افغانی معاش پرداخت می گردد. آنان از یکطرف جای ۱۳۷ تن از استادان متخصص و فنی سبکدوش شده را پر می‌نمایند و از جانب دیگر «جریان» اسلامی ساختن پوهنتون کابل را سرعت می‌بخشند. بطور اوسط به هر پوهنځی و انستیتوت ۴ نفر ملا می رسد.

● با آمدن طلبه‌ی ناکرام وضع اقتصادی مردم بشدت خراب شده است و استادان پوهنتون بیشترین زجر را می کشند. آنان معمولاً در جرکنی‌ها مشغول کار جسمی اند، تعدادی از آنان در پروژه‌های سرک سازی و جغله اندازی و ترمیم جاده‌ها کار می کنند. یکی از پوهنوال‌ها (نامش محفوظ است) در پنجصد فامیلی خیرخانه مصروف سگرت فروشی می‌باشد. تعداد زیادی از استادان، بساط فروش مواد مصرفی و خواروبار دارند.

● حاجی سحرگل یکی از خرپولان برای خوشخدمتی طالبان تصمیم گرفت به استادان وکادرهای علمی پوهنتون پول نقد کمک کند. وی به هر استاد پوهنتون ۵ لک افغانی و به هر استاد انستیتوت ۳ لک افغانی پول داد.

نکته جالب اینکه تمام نماینده‌های حاجی سحرگل ریش‌های شان را تراشیده بودند و برای اینکه مورد مواخذه «امرمعروف» قرار نگیرند چند طالب تفنگ بدست بعنوان بادیگارد از آنان محافظت می‌کردند. معلوم گردید شلاق طالبان نه شایسته ریشهای تراشیده‌ی پاکستانی‌ها می‌باشد ونه پولداران افغان و این تنها زنان و مردان

عذابدیده‌ی ما هستند که باید شلاق و تحقیر فاشیست‌های عقده‌مند را بخورند.

بروکرات های خرپول طالب

علاوه بر معاش دولتی که ماهانه به کارمندان طالبی تادیه می گردد اینان از «تحریک طلبه» نیز معاش دریافت میدارند. مثلاً وزیران صدلک افغانی، معینان ۵۰ لک افغانی، روسای عمومی وکارمندان فوق رتبه ۳۰ لک افغانی و مدیران عمومی ۸ لک افغانی می‌گیرند. عواید جانبی، غصب دارایی عامه، رشوه، پول تجارت، قاچاق هیروئین و موتر و وسایل برقی، امتیاز داشتن موتر و منزل و آشپز و بادیگارد و... طالبان را به بروکرات‌های قهار و نوکیسه‌ی مستبد مبدل ساخته است که در رقابت با خاینان جهادی تلاش می‌ورزند هر چه بیشتر درنده‌خو باشند.

زندگی پر از رفاه و تجمل طالبان شکاف بزرگی بین آنان و مردم گرسنه و فقیر کابل ایجاد نموده است.

آیا ترابی مادر داشته است؟

به تاریخ ۱۷ حوت ۷۶ چهل نفر از کارمندان، خارنوالان و مستنطقین زن بخاطر اخذ معاش که از حمل ۷۶ دریافت نکرده بودند به لوی خارنوالی سابق که فعلاً مربوط وزارت عدلیه شده مراجعه نموده و هرکدام عریضه مبنی بر تقرر مجدد به معاون آن وزارت تحویل دادند. پس از چند دقیقه طالبی آمده به کارمندان گفت: «در تالار انتظار بکشید جلال‌الدین شینواری معاون وزارت عدلیه همراه تان صحبت دارد.» بعد از انتظار بسیار طالبک دوباره و با عجله داخل تالار شد و گفت: «همه چادری‌های تان را پائین کنید معاون صاحب می‌آید.» همه چادری‌های خود را پائین کرده جلال‌الدین شینواری با یک نفر مسلح و چند نفر دیگر داخل تالار شده سوال کرد که چه می‌خواهید و برای چه آمده اید. زنان گفتند: «خود تان بهتر می‌دانید که از ماه حمل به اینسو معاش دریافت نکرده‌ایم و ترفیع‌ها هم اجرا نشده است.»

شینواری گفت: «اصلاً صلاحیت ندارم، ولی با ترابی صاحب بارها در مورد معاش شما صحبت کرده‌ام. اما آقای ترابی در جواب گفته که ما زنان را قبول نداریم و نمی پذیریم و نه برای شان معاش میدهیم.» خارنوال‌حمدیه از جای خود برخاسته وگفت: «در صورتی که شما آقای جلال‌الدین صلاحیت ندارید پس چرا پست معاونیت را اشغال کرده‌اید؟ ترابی اگر زنان را نمی‌پذیرد پس خودش از کجا پیدا شده که اینقدر با زنان در ضدیت قرار دارد؟ آیا مادرش زن نبود؟ از جانب دیگر چون ترابی شخص معیوب است بناً عقده دارد باید خودش از پست وزارت دور شود. ما زنان که نصف نفوس کشور را تشکیل می‌دهیم و تحصیل کرده‌ایم، می‌خواهیم مثل مردان مصدر خدمت شویم. ترابی شخصی است که از وزارتخانه پائین شده و در موتر لوکس پیجاروی خود می‌نشیند و در خانه خود غذای مکمل می‌خورد. او از شکم گرسنه مردم چه خبر دارد که بالای مردم چه می گذرد. ترابی صاحب خبر ندارد که حالا ما از اینجا می رویم چادری‌های نو خود را می‌کشیم و چادری‌های کهنه به سر کرده و بخاطر سیر نمودن شکم‌های گرسنه خود و اولاد خود پشت دروازه‌های مردم به گدایی می پردازیم. چیزی در بساط نداریم. رادیو، قالین، فرش و تمام وسایل زندگی را فروختیم و خوردیم، دیگر چیزی نمانده پس چه کنیم؟ دیگر راهی‌وجود ندارد شماها خود زمینه فحشا را مساعد می سازید و باز سنگسار هم می‌کنید.»

سپس جلال‌الدین اظهار نمود: «همه حرف‌هایت درست است و واقعیت دارد ولی افغانستان امروز به کشوری نظامی مبدل شده طبعاً مشکلات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی وجود دارد. شکایت‌تان را در آجندا در نظر گرفته و با ترابی مطرح خواهم کرد و نتیجه را روزپنجشنبه به اطلاع تان می رسانم.»

کارمندان به موعد مقرره حاضر شدند. معاون جواب داد: «ترابی شکایت تان را قبول نکرد. شما خود به آن وزارت مراجعه کرده و آن را حضوری مطرح نمایید.» به نمایندگی از همه سه زن کارمند نزد ترابی رفته و مشکلات خود را با وی در میان گذاشتند. آقای ترابی در پاسخ

شفیقه

سه و نیم میلیارد افغانی صرف محفل دستار بندی

طالبان در مراسم دستاربندی نو فارغان شان سه و نیم ملیارد افغانی مصرف نمودند. این محفل در زمستان ۱۳۷۶ برپا شد و تمام صنف‌های پوهنتون را با قالین فرش نموده بودند. ۲۵۰۰کوزه پلاستیکی و ۵۰۰ آبدان درین مراسم خریداری گردید. محفل چهار روز طول کشید. علاوه از غذای مکلف، تحایف نقدی و جنسی به فارغان داده شد.

این جشن و پایکوبی طالبان در حالی صورت گرفت که مردم کابل بخصوص استادان و محصلان آن گرسنگی می‌کشند و کارمندان دولتی معاش چندین ماهه شان را دریافت نکرده اند!

گفته: «بروید دیگر اینجا نیایید در غیر آن خر واری لت تان خواهم کرد.»

و ترابی صاحب (که گویا نامش را هم از هم مسلک بادارش ترابی سودانی گرفته) نمی‌دانست که تا حال هم شدیدتر و بدتر از خر لگد زده است!

کنجهای کلوخ طالبان و پوهنتون

در جدی ۱۳۷۶ گروه از «اله منکرات» به جلسه شورای علمی پوهنتون یورش می برند. درین جلسه که استادان روی مسایل علمی صحبت داشتند یکی از مبلغان شعبه منکرات حاضران را اینطور به «اقامه معروف» دعوت کرد: «شما استادان پوهنتون کوشش کنید بجای موضوعات علمی که به درد بشر نمی خورد محصلان را به فرهنگ اسلامی دعوت کنید.» مولوی مذکور سخنان خود را به ارتباط استعمال کلوخ بعد از رفع حاجت این طور ادامه داد: «اگر کلوخ سه کنج داشته باشد سه مرتبه، اگر دو کنج داشته باشد دو مرتبه و اگر یک کنج داشته باشد یک مرتبه استعمال گردد.»

جلسه شورای علمی پوهنتون را سکوت مرگباری فراگرفته بود. استادان و کادرهای علمی پوهنتون نظر داشتند که این گله جاهلان فقط بخاطر تحقیر استادان و ملوث ساختن فضای جلسه علمی پوهنتون داخل مجلس شده بودند.

زرلشت

غارت طالبی

گل‌نبی ولد محمدنبی تحویلدار مکتب سنگی خواجه بغرا به تاریخ ۵ دلو ۷۶ طبق معمول پول معاشات را با دو نفر هیئت دیگر از بانک کشیده به خانه خود می‌آورد. ساعت ۳:۳۰ شب پنج طالب مسلح از دیوار خود را به حویلی انداخته بعد از لت و کوب گل‌نبی مبلغ ۷۰۰لک افغانی را باخود می‌برند. گل‌نبی ساعت ۴ صبح ناحیه منطقه را از جریان مطلع می‌سازد. طالبان ناحیه مذکور ساعت ۱۱ روز جهت بازرسی خانه می‌آیند و گل‌نبی را با خود می‌برند. بعداً دو نفر دیگر هیئت را نیز زندانی می‌کنند که آن دو با پرداخت سه سه لک افغانی رها می‌شوند. گل‌نبی چون به نان شب و روز خود احتیاج بود و تنها یک غرفه سگرت فروشی تمام دار و ندار زندگی‌اش را می‌ساخت زندانی طالبان می‌گردد. زمانی که اقارب وی به صدارت مراجعه کرده و خواهان رهایی‌اش می‌شوند طالبان در جواب می‌گویند: «دو نفر دیگر هیچ گناه نداشتند گناهکار اصلی گل‌نبی است که می‌خواهد نام طالبان را بد کند و آنان را دزد معرفی کند». طالبان به هیچ حرف دیگری گوش نداده و فقط می‌خواهند گل‌نبی پول را تهیه و تحویل بانک نماید.

فریما

به داکتر ضرورت نیست!

موسی فضل الرحمان رئیس انستیتوت طب کابل در جمعی از محصلان و استادان گفت: «زمانی داکتران نبودند ما زنده بودیم. حالا هم اگر داکتران نباشند ما زنده هستیم. اگر شکم دردی پیداکنیم شاید با خوردن کمی بادیان خوب شویم. مردن و زنده ماندن به مقدرات مربوط است نه به وجود اطبا».

محصلان و استادان شنونده با نگاههای شان به یکدیگر می‌گفتند که با چه جاهلان و جانوران بی‌شاخ و دمی مواجه هستند.

امیرالمؤمنین به «معراج مؤمن» می‌رسد

در اواخر دلو ۷۶ در نماز جمعه امیرالمؤمنین خطاب به مردم قندهار گفت: «امشب شهادت خود را خواب دیده‌ام شاید شهید شوم.»

امیر بیچاره مثلیکه درک کرده که دیگر چهره‌ی به درد بخور مالکان خارجیش نبوده و عنقریب وی را از صحنه خارج خواهند کرد، مثل ملا بورجان که برای مالکان خارجیش ارزش کاغذ تشناب را یافت و مطابق پالیسی معمول آنان توسط دو نفر از بین برده شد. ملاعمر هم با درس گرفتن از نابود شدن ملا بورجان وارخطاست و سرزیربال شدنش را خواب می‌بیند. کاش «امیر» صاحب می‌گفت که چگونه و توسط کی به قول فرزند نرشیرش به «معراج مؤمن» می‌رسد، به امر ولی‌نعمتان یا با دست پرتوان مردم افغانستان؟

ب. عمر

طالبان با کمره ویدیو چه می‌کنند؟

یکتن از شهریان کابل ساکن بی‌بی‌مهرو، در زمان جهادی‌ها از آنجایی که شغل معلمی‌اش کفاف گذران فامیلش را نمی‌کرد، دکان ویدیو نیز باز نموده بود و علاوتاً در بعضی محافل عروسی و شیرینی‌خوری فلمبرداری می‌نمود. اما بعد از استیلای طالبان بر کابل، معلم ناگزیر از بستن دکان شد. روزی گروهی از طالبان ولدالمعروف پسر معلم راکه کامره‌ی فلمبرداری پدرش نیز نزدش بود متوقف نموده در حوزه بی‌بی‌مهرو برده کمره را ضبط و از او خواستند

تا پدرش را نزد آنان بیاورد.

معلم که زندگی‌اش با داشتن ۹ طفل بیش از آن فلاکتبار بود که از کمره بگذرد بناءً بخاطر دست یابی به تنها سرمایه‌اش به حوزه رفت. اما طالبان او را متهم به کفر و تخلف از قوانین طالبان نموده مورد سوال قرار دادند که چرا و به کدام حق کمره دارد و باید مبلغ ۲۲۰۰۰۰ جریمه بپردازد. معلم گفت که قادر به پرداخت پول نیست. طالبان از قیمت کمره پرسیدند. معلم جواب داد که آنرا مبلغ ۱۲۰۰۰۰۰ خریداری نموده است. آنان با بی‌شرمی خاص طالبی گفتند تا کمره را به آنان بفروشد و از پول آن ۲۲۰۰۰۰ جریمه را بپردازد. معلم چاره را در همین دید که می‌تواند با فروش کمره هم از شر ولدالمعروف‌ها خلاص شود و هم با پول متباقی چند صباحی زندگی‌اش را پیش برد. او با پرداخت ۲۲۰۰۰۰ افغانی از چنگ «شریعت مداران» ریاکار و رهزن خلاص شد. اما طالبان «فراموش» کرده‌اند که کمره «لحاد و بدعت» بوده و باید آنرا خرد و خمیر نمود! واقعیت اینست که این فاشیست‌ها به هر چیز حاصل تکنولوژی امروزی علاقمند اند اما صرفاً برای مقاصد خاینانه سیاسی یا تفریح و خوشگذرانی خود شان.

سرقت به سبک طالبی

قدرت نمایی و ارعاب مردم با نشان دادن کلاشنکوف از کارهای روزمره‌ی طالبان در کابل می‌باشد و یادآور نمایشات زجردهنده‌ی مزدوران پرچمی و خلقی و خاینان جهادی. آنان هر کاری که بخواهند انجام می‌دهند زیرا بخوبی آگاه اند که مردم با دستان خالی نمی‌توانند مقابله نمایند. بخصوص اینکه کوچکترین ابراز عقیده و عمل خلاف، حمل بر ملحد بودن گردیده، عواقب آن زندان، کیبل کاری و قتل زیر شکنجه می‌باشد. در اوایل حمل سال جاری در بازار لیسه مریم واقع در خیرخانه، آمر سمت طالبی موسوم به شاه ولی از چندین دکاندار ـ البته با وقفه‌ها و فواصل مختلف ـ ظاهراً اجناسی از قبیل بوت، کالا و غیره «خریداری» می‌نمود که با دادن ورقه‌ای باید خودش پرداخت پول آنرا در دفترش وعده می‌داد. اما دفتر کجا و پول کجا! وی حتی از یک ترکاری فروش که از بام تا شام مفادش از ۲۰ هزار افغانی (قیمت ۲۰ قرص نان دو صد گرامی) مبلغ ۷۰۰۰۰۰ افغانی را ترکاری «خریداری» نموده بود و نیز از دکان دیگری مبلغ ۵۰۰۰۰۰ را. با این سرقت طالبی تعدادی از دکانداران که متقبل خسارات گزافی شده بودند به شکلی به «مقامات» طالبان اعتراض نمودند که «مقامات» هم به خاطر پنهان نمودن سرقت برادر شان و حفظ «آبرو و حیثیت» او را به جای دیگری تبدیل نمودند.

«مسلمانی طالبان در ریش است»

در اواخر ماه حمل ۷۷ یکی از افراد «ولدالمعروف» که طالب بچه‌ی کم سن و سالی بیش نبود پیر مردی را در نواحی پل باغ‌عمومی متوقف نموده و بی‌توجه به سن و سال او ضمن دست بردن به ریشش، با لحنی رذیلانه طالبی پرسید که چرا ریشش را کم کرده است. پیر مرد با معصومیت تمام ابراز نمود که ریشش موی‌خوره دارد و از این بیشتر دراز نمی‌شود. اما طالب بچه بی‌اعتنا به حرف وی از او خواست دستش را بگیرد تا دره زند. اما پیرمرد قبل از پیش نمودن دستش گفت سوالی دارد: «در کدام قرآن وحدیث و سنت ذکر گردیده که با ماندن ریش و با قید دقیق درازی وکوتاهی آن آدم مسلمان می‌شود؟ در کدام قرآن آمده است که در صورت تقصیر در زمینه ریش، پیرمردی مثل من را باید پسر بچه‌ای دره زند؟»

چلی بچه که مطلقاً جوابی نداشت با گستاخی‌ای در شأن یک طالب فاسد گفت: «در قرآن و حدیث آمده است و مهمتر از آن چون "تحریک طلبه کرام" خواسته است باید بجا آورده شود. بعد با دره دست داشته پیرمرد را ده دره زد و خود منتظر شکار دیگری ایستاد. اما پیر مرد همچنانکه می‌رفت در حالیکه اشک‌هایش را پاک می‌کرد با قدرت تمام فریاد زد: «او مردم بدانید که در قرآن و حدیث آمده که مسلمانی در ریش است، در قرآن آمده که پیرمردی به سن و سال من را باید به دره بست، در قرآن آمده است که به ریش مردم دست زنند. اینست مسلمانی، اینست شریعت و سنت اینها و...»

طالبان جراثیمی مرگزا و شادی‌کش

به تاریخ ۳ ثور سال جاری حوالی ۵ بعد از ظهر گروهی از طالبان اداره «امربالمعروف و نهی‌ازمنکر» در چارراهی آسمایی مقابل هوتل پلازا موتر حامل عروس و دامادی را که به طرف خانه داماد در حرکت بود متوقف نموده شروع به تلاشی کردند. از جلو سیت کاستی پیدا نمودند و بعد از پرسش داماد گفت کاست از او است. طالبان داماد را در مقابل عروس و تعدادی از خویشاوندانش از موتر بیرون نموده و بی‌اعتنا به حرف‌های اقارب و مردم محل، شروع نمودند به زدن چار کیبل به دست او. در این اثنا یک تن از نزدیکان داماد که در عقب سیت نشسته بود به طالبان گفت که کاست از اوست بناءً هر جزایی که

آزادی، دموکراسی، عدالت اجتماعی!

می‌خواهند به او بدهند. طالبان از زدن بیشتر داماد صرف نظر نموده و با دو و دشنام آن فرد را از موتر بیرون و با ضرب و شتم در موتر خود انداخته به محل نامعلومی حرکت نمودند. با رفتن طالبان، اقارب داماد و مردمی که در محل جمع شده بودند طالبان را نفرین می‌کردند.

بیزاری مردم از «نماز طالبی»

از اواخر ماه حمل ۷۷ بدینسو ریاست «امربالمعروف و نهی‌از منکر» یکبار دیگر در رابطه با بجا آوردن نماز، قیود و سخت گیری هایی را وضع نموده است. به تمامی دکانداران هشدار داده شده که در اوقات نمازهای ظهر و عصر دکان هایشان را بسته و نماز را در جماعت بجا آورند. تعدادی از دکانداران که از این همه سخت‌گیریها و چندین مرتبه نماز خواندن در یک وقت به تنگ آمده اند، موقع نماز و گشت زدن طالبان به منظور واداشتن دکانداران به نمازگزاری، دکان شان را قفل می‌کنند تا از شر طالبان خلاص شوند. روزی دکانداری در حالیکه نمازش را در مسجد بجا آورده بود و قبل از دیگران بسوی دکانش میآمد توسط گروهی از طالبان متوقف گردیده و مورد سوال قرار گرفته بود که چرا نماز نمی‌خواند و او اظهار داشت که از مسجد برمی‌گردد. اما طالبان که سعی داشتند تا وی بار دیگر نماز بخواند، او را نزد فردی که در موتری فلاینگ کوچ سفیدی نشسته بود بردند و جریان را برای او بیان کردند. وی که پاکستانی بود فرعونانه به طالبان گفت که او را آزاد کنند!

ترازدی انسانی وکمدی خونبار طالبی

به ادامه‌ی ارتکاب جنایات و قصابی و ایجاد جو خفقان و ترور، طالبان عقده‌مند از دوران مماشات و مغازله با ملایان حجله‌نشین، به تاریخ ۲۲ حوت ۷۶ یکبار دیگر در برابر چشمان دهها هزار مردم داغدارکابل حکم قصاص و دره‌زنی را بالای دو تن از شهریان بی‌پناه کابل به «جرم» زنا و قتل اجرا نمودند. جریان قصاص و دره‌زنی در دو پرده که طالبان از هر یک مقاصد خاص داشتند اجرا گردید، که فقط به خاطر تجلی حماقت و بی‌چارگی طالبان بسیار دیدنی بود.

پرده اول که هدف آن توجیه جنایات شان در لباس مذهب و سنت بود، با سخنرانی های به اصطلاح مسئولان ذیصلاحیت شان که هر یک بنابه سلیقه و سطح و سواد خود در باب محق بودن قصاص و دره‌زنی در «شریعت غرای محمدی» سخن می‌راند، شروع گردید.

نطاق طالبان از قبل گفته بود که جریان مراسم مستقیماً از طریق رادیو پخش می‌گردد بناءً در وقفه میان سخنرانی ها از مردم می‌خواست تا وی را در گفتن نعره الله اکبر همراهی نمایند امازمانیکه طالب بچه متوجه گردید که مردم بجز عده‌ی کمی همه در سکوت فرو رفته اند، ناگزیر از تعدادی طالبان مسلح که درگوشه‌ای نشسته بودند با اشاره دست تقاضا نمود تا نزدیک آمده وی را در گفتن نعره تکبیر همراهی نمایند. طالبان از قبل آماده نیز با حرکات عجیب و غریب دوان دوان بسوی مایک آمده و با بلند نمودن تفنگ‌هایشان فریاد الله‌اکبر را سردادند. البته این جریان نه یکبار بلکه چندین مرتبه تکرار گردید زیرا مردم حاضر نبودند تا با سر دادن نعره الله‌اکبر به نحوی در جنایات طالبان سهیم گردیده و بر آن مهر تصدیق گذارند. طی سخنرانی هایی که هدف آنها همانا تبلیغ سیاسی و توجیه بربریت‌شان و نیز محکوم کردن «گروههای شرو فساد» بود، چندین مرتبه از ورثه‌ی مقتول طلب «عفو و بخشش» نمودند تا بااین گونه درامه سازی‌ها مردم را تحمیق نموده و بر ماهیت پلشت و جنایتبار و تاریک خویش پرده‌ای از عطوفت و انسانیت کشند. قابل یادآوریست که تمامی مردم یکصدا خواستند تا از اجرای حکم صرفنظر کنند و بشکلی به صلح و سازشی برسند. اما مردم شاید نمی‌دانستند که فاشیست‌های نو به دوران رسیده، از این نمایشات مسخره واقعاً خواستار عفو نیستند. آنان تنها می‌خواهند در برابر ورثه‌ی مقتول چهره «انسانی» و «متمدن» بخود گرفته و ماهیت پلید و قرون وسطایی خود را بپوشانند. بعد از ختم پرده اول که تقریباً یک ساعت و بیست دقیقه به درازا کشید، پرده دوم مضحکه که هدف آن ایجاد رعب و وحشت در میان شهریان کابل بود شروع گردید.

به خاطر کشتن هر نوع حس انتقام‌جویی و شورش، طالبان از شرکت تقریباً ۳۰۰ زن نیز جلوگیری ننموده بودند تا باشد که زنان کابل را هم از دیدن وحشت و درنده‌خویی طالبی بی‌نصیب نگذارند.

یکتن از طالبان با دره‌ای که در دست داشت از یک تعداد هم‌مسلکانش خواست تا زن را حاضر نمایند. طالبی که کمتر از ۲۰ سال به نظر می‌رسید پیراهن و جاکت خود راکشید و محکوم با اشاره وی پشتش را به طرف او نمود و جلاد با اشتیاق و ولع تمام، صد دره به پشت زن حواله کرد. بعد نوبت اجرای حکم قصاص فرا رسید. قبل از اجرای حکم گروهی از طالبان برای آخرین مرتبه به نمایش شان یعنی طلب بخشش از ورثه مقتول دست زدند. اما بعد از «شور و مشورت با برادر و پدر مقتول» رئیس محکمه نظامی اظهار داشت که گویا برادر مقتول معتقد است که اگر بهرام (قاتل) را مورد عفو قرار دهد و با پذیرفتن فدیه از خونش درگذرد، در آینده بی‌گناهان دیگری را به قتل خواهد رساند. بناءً صلاح در این می‌بیند که به زندگی او خاتمه داده شود تا منبعد از این گونه کشتارهای ناحق جلوگیری گردد! اما او هرگز جرأت آنرا نداشت که درباره کشتار هزاران هموطن ماتمدار ما و نیز ربودن دختران جوان و ارتکاب سرقت و رهزنی از جانب «فرشته های صلح» سخن گوید. حکم باید اجرا می‌گردید زیرا طالبان از قبل آن را فیصله نموده بودند، زیرا آنان خواهان تثبیت شرایط فاشیستی و مختنق اند؛ زیرا آنان مجریان «شریعت غرای محمدی» اند، اما نه در

رابطه با خویش بلکه در رابطه با مردم ضربت دیده ما. راستی طالبان آنقدر بیچاره و بی‌قدرت اند و آیا آنقدر به رای و عقیده مردم ـ مهم نیست چه نوع عقیده‌ای ـ احترام و ارزش قایل اند که نتوانند از اعدام فردی که از جریان محکمه اش نیز خبری نیست جلوگیرند؟

به هر صورت، قاتل را کش کشان از موتری پایین آوردند. با قرار دادن وی نزدیک موتری که برادر مقتول قبلاً آنجا ایستاده بود، چشمانش را با تکه‌ای بستند. بعد با دادن کلاشنکوف به دست برادر مقتول از وی خواستند تا حکم [illegible] اجرا نماید. او بدون مکثی یک مرمی به فرق بهرام خالی نموده و وی نقش زمین شد. اما طالبی که در کنار برادر مقتول ایستاده بود و تا هنوز میدانی برای به نمایش گذاشتن «مردانگی» و «غیرت غرای محمدی»اش نیافته بود، با قاپیدن کلاشنکوف از دست ضارب، مرمی دیگری به لاش در خون تپیده‌ی بهرام خالی کرد.

بعد از کشتن بهرام چند طالب جسد او را در موتری انداخته به جای نامعلومی بردند. بعد از ختم مراسم، مردم که همه زیر لب خشم و نفرت خود را زمزمه می‌نمودند خواستند تا از استدیوم بیرون شوند اما تعدادی از طالبان با تفنگ و چوب وکیبل بسوی مردم یورش برده و آنان را با قنداق تفنگ وکیبل و چوب می‌زدند تا مبادا «بی‌نظمی» و «اغتشاش» به وجود آرند.

وژمه سبا

هار شدن طالبان با لگد «برادران»

به تاریخ ۲۳ حمل ۷۷ تعدادی از مسافران که از جبل‌السراج به کابل می‌رفتند در تگاب در اولین پوسته طالبان توقف داده شده. بلافاصله سه طالب با کیبل‌های فولادی همه را از لت وکوب شدید نموده اجازه عبور می‌دهند.

یکی از زنان که شدیداً مجروح شده بود به گوشه‌ای می‌افتد. اقاربش بعد از اینکه نوبت لت و کوب شان سپری شد به سراغ وی می‌آیند. اما زن که سه طفلش نیز همرایش بودند از شدت درد و عمق زخم‌ها جان داده بود.

سه مرد مسافر از ترس در عقب یک سنگ بسیار بزرگ به مشکل خود را رسانیده پنهان می‌شوند. طالبان آنجا را هدف گرفته فیر می‌کنند. اما هر سه نفر جان سالم بدر می‌برند. سر انجام در اثر شور و فغانی که در محل به وجود می‌آید طالبان دستپاچه شده داخل پوسته می‌شوند و از ادامه کشتار و اذیت مسافران دست می‌بردارند.

بعد معلوم شد که طالبان خون آشام روز قبل در جنگی که با برادران خاین خود داشتند، شکست خورده بودند و بنابرین با لت وکوب عابران بی‌گناه، عقده خود را فرو می‌نشاندند.

علی

«احسان مطمئن» بادیگارد «استاد» و دژخیم طالبان

احسان مطمئن با طالبان از در سازش پیش آمده و با آنان یکجا استدیوم ورزشی را به تصرف خود درآورد.

رئیس، مدیر و معاونین همه از اقارب نزدیک آقای مطمئن اند. او در دوران جهادی‌ها خود را در آغوش ربانی انداخته و نمایشات تکواندو را برایش اجرا می‌کرد و حتی گاهی هم در پاکستان بادیگارد «استاد» می‌بود ولی امروز از پدر و مادر طالب شده است.

آقای مطمئن مسابقات جدیدی را طبق میل صاحبان به نمایش می‌گذارد. نمایشات جدید عبارت اند از سنگسار، قصاص و به دار زدن. تا حال در هیچ نقطه جهان میدان های ورزشی شاهد این چنین اعمال ضدبشری نبوده است اما در سرزمین برباد رفته‌ی ما تحت نام دزد و زناکار خون انسانهای بینوا در این میدان‌ها بسیار ساده به زمین ریخته می‌شود.

باجگیری طالبی

حوزه دهم کابل منطقه باجگیری طالبان است. آنان دنبال منازلی می‌گردند که صاحبان شان در کابل نبوده و خانه خود را به کسی گرو داده باشند. به طالبان این حوزه گفته شده که جیب خرج خود را از همین مدرک تأمین نماید.

فردی که خانه یک هموطن هندوی ما را مبلغ ۱۰۶ لک افغانی گرو گرفته بود به حوزه خواسته و برایش می‌گویند که مالک خانه را حاضر کند. مالک چون نبود برادر وی را حاضر می‌سازد. ولی طالبان نه برادر مالک را می‌پذیرند و نه اسناد را و به آن فرد دستور می‌دهند که ماهانه ۶ لک افغانی کرایه به صورت منظم به حوزه بپردازد. طالبان حوزه سرگردان یافتن خانه‌های دیگر با همین مشخصه هستند.

بهای ریش کوتاه، خون!

طالبان محمدهارون ولد امیرمحمد باشنده شهر نوکابل را به تاریخ ۸ ثور ۷۷ ساعت ۸:۳۰ صبح از جاده بین چارراهی حاجی یعقوب و چارراهی انصاری ربوده، او را به خانه قومندان گدا در همان ناحیه انتقال می‌دهند. در آنجا تعداد زیادی جوانان دیگر نیز به جرم کوتاهی ریش شان محبوس بودند که همه‌ی آنان را به شفاخانه وزیراکبرخان برده و بعد از گرفتن ۱۰۰۰ سی‌سی خون از هرکدام رهایشان می‌سازند.

طالبان به جوانان اخطار داده بودند که بگویند: ما داوطلبانه خون خود را به طلبه کرام هدیه کردیم.

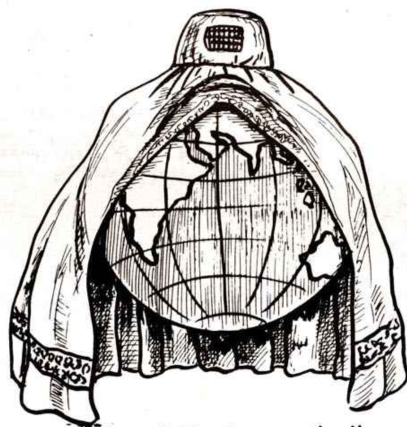
ر.ع.

از زورگویی رذیلانه‌ی طالبی

از مالک فروشگاه وطن زنی در پانزدهم رمضان ترموز خریداری می‌نماید اما بعد از گذشت یک ماه آن را دوباره به دکاندار آورده می‌گوید که خراب است. مالک فروشگاه ترموز را دیده متوجه می‌شود که شیشه آن شکسته است. زن اصرار داشت که حتماً ترموز جدید برایش داده شود در غیر آن فردا دو ترموز خواهد گرفت ولی دکاندار جواب رد داد.

فردای آنروز زن با موتر پجیرو و یک ملا و چهار طالب مسلح داخل دکان شده و دکاندار را شدیداً لت و کوب می‌نمایند. دکاندار ضمن استدلال می‌گوید:«این خانم با شما چه رابطه دارد شما از قندهار و او از کابل است.» ملا فرعونانه جواب می‌دهد: «خبرداری یا نی من ملاقیوم آمر نظارت خانه ولایت کابل و برادر خاکسار می‌باشم حق نداری زیاد سوال کنی!» بالاخره دکاندار را با خود برده و سه شب در نظارت خانه محبوس و هر شب کیبل کاری می‌کنند. دکاندار بعد از پیدا کردن واسطه برای قاضی‌القضات و با دادن ترموز جدید از مصیبت نجات یافت.

او بعداً می‌گفت: «از آن واقعه به بعد تصمیم گرفتم که این شهر را رها کنم در غیر آن طالبان با عقده‌مندی با من رفتار خواهند کرد. حالا در پاکستان آواره می‌گردم.»





ملا ربانی: «جنبش طالبان جهانی می‌شود»

سمندر

د طالبی پلټونکو اجرائات

د مرغومی د میاشتی په آخرو کی یو هیئت د شورا او په اصطلاح صدارت لخوا تعیین شوی وه چی وزارتونه او ریاستونه تفتیش او د حاضری غیرحاضری څخه گزارش ورکړی. د «کرامو طالبانو» دا هئیت چی کله د اوبو او بریښنا وزارت یوه ریاست ته ځی گوری چی مامورین رخصت شوی دی او څوک نشته، د مامورینو د مدیر په دروازه داسی لیکی:

«بی قاموس پلوه نفره ستا پرسونل موجود نه دی (د کنترول او تفتیش اداره)».

سبا چی مامورین راځی گوری چی داسی د توهین او تحقیر نه ډک جمله لیکل شوی ده.

بل سبا همدا هیئت چی یا سهار وختی او یا پس له رخصتی راغلی دی بیا هم گوری چی نه رئیس شته او نه مامورین نو دا واری د رئیس د کوټی په دروازه لیکی:

«ای د خاینانو رئیسه! ته څرنگه رئیس یی چی د خپلو مامورانو سره یوځای تښتی.»

ټولو داسی فکر کاوه‌چی دا یو شخصی خصومت دی او څوک قصداً دا کارکوی. ترڅو د طالبانو د شریعت رادیو اعلان وکړ چی د وزارتونو او ریاستونو تفتیش او کنترول روان دی او د مؤظف هیئت له خوا حاضری‌گانی کنترولیږی.

«ای سپیه، ای بی‌ناموسه»

د غوایی د میاشتی په دولسمه نیټه د جمعی په ورځ په خشت هوختیف کی طالبی چړیانو یو ماشوم هلک کشاوه چی گنی ویښتان یی لوی دی او سنت یی پرځای کړی ندی. هلک چیغی او ناری وهلی: «ما خوشی کړی په شفاخانه کی مریض لرم او هغه ته دوړی وړم، راباندی ناوخته کیږی او د سلمانی پیسی هم نلرم.» په دی حالت کی یوی ښځی چی د دوی له څنگه تیریدله په ډیر نفرت سره چړی ته وویل: «دوړی څخه‌یی خبر شه، ویښتان یی څه کوی پدرلعنته انسانه!» چړی چی د ښځی دا خبره واوریدله ښځی پسی یی منډی شروع کړی هر څومره چی بیچاره ښځی منډی واخیستی طالب وریسی وه او د شا لخوا یی ښځه اول ټیله کړه بیایی د هغی په وهلو پیل وکړ. میړنی ښځی د هر کیبل په مقابل کی طالب ته «ای

سپیه، ای بی‌ناموسه» خطاب کاوه.

په کابل کی د طالبانو غلا

د مرغومی د میاشتی په ۲۹ نیټه د دوشنبی په ورځ د ۱۵ ناحیی یو هیئت د څو وسله‌والو طالبانو سره راغلل او د سهار له اتو بجو څخه تر یوولس بجو پوری یی د قلعه نجارانو د چوک، خشت هوختیف او د مریم د لیسی نه‌تر گولایی پارک پوری ټول دکانونه، غرفی او کانتینرونه‌پدی نوم وتړل چی هر دکاندار باید د نوی کرایی مطابق یو میلیون افغانی کرایه تحویل کړی او که نه د غرفی، دکان او کانتینر د وازولو څخه باید ډډه وکړی، خو څه شیبه وروسته یی له هر دکاندار څخه ۳۰۰۰۰۰ افغانی «حق‌العبد» ترلاسه او هغوی ته یی اجازه ورکړه چی خپل دکان، غرفه او کانتینر واز کړی او خپل کار ته ادامه ورکړی. د همدی ورځی په دوه بجو ټول دکانونه، غرفی اوکانتیرونه چی له ۸۰۰ څخه تر ۱۰۰۰ پوری دی واز شول. « کرامو طالبانو» په څلورو ساعتو کی تقریباً ۳۰۰۰۰۰۰۰۰ افغانی راټولی کړی او په خپلو منځو کی‌یی وویشلی.

ابراهیم

طالبی امنیت

د ۱۳۷۶ کال د سلواغی د میاشتی په دریمه نیټه د ماخستن د لمانځه په وخت یو دولتی والگا موټر چی شپږ اوه نفره په کښبی وو د حصه اول په لوموړی سرک کښبی د بادامو د سودا گرحاجی استالفی کورته ودرید او د کور دروازه یی وټکوله. کله چی حاجی استالفی دروازی ته راغی پوښتنه یی وکړه چی څوک‌یی، وسله‌والو کسانو وویل چی مونږ یو دروازه وازه کړه. بیا حاجی وویل چی څوک یی؟ غلو وویل چی که دروزاه وازه نکړی د کورنی سره دی یو ځای وژنو. حاجی له ویری ژر دروازه خلاصه کړه، کله چی غله کور ته ننوتل کلاشینکوفی د حاجی ستونی ته ونیوه چی شور او زوږ ونکړی که نه وبه وژل شی. د حاجی دوه زامن زمری او جاوید، میرمن او ترور یی وتړل او په یوی کوټی کی یی واچول او یو نفر مسلح ورته ولاړ وو چی شور جوړ نکړی. غلو حاجی له ځان سره بلی کوټی ته بوته، او ورته‌یی وویل: «خپلی ټولی پیسی او طلا را کړه‌او که نه وبه وژل شی».
حاجی د کور طلا او نوری نقدی پیسی یونیم سل‌لکه افغانی او سل‌زره کلداری غلو ته ورکړی.
کله‌چی غلو خپل مرام تر لاسه کړ، استالفی یی وتاړه او د کور قالینی او نور قیمتی شیان یی راټول، او په موټر کی‌یی بار کړل او لاړل. وروسته چی حاجی او د هغه مشر زوی زمری ځانونه خلاص کړل او انگړ ته ووتل ناری او چیغی یی وکړی چی «مه پریږدی غله دی وه‌یی نیسی» کوڅی ته څو تنه گاونډیان راغلل او له حاجی څخه یی د غلو په هکله پوښتنی وکړی. وروسته څو سپین‌ږیری له حاجی سره یو ځای حوزی ته لاړل چی خپل راپور ورکړی. حاجی لیدلی حال حوزی ته بیان کړ. هغه وویل چی د غلو موټر عسکری رنگ، نظامی نشان او دولتی نمبر پلیت درلوده. د حوزی آمر د دی حقیقت په اوریدلو سره اور واخیست او وه‌یی ویل چی لعنتیانو تاسی جاسوسان یاستی او غواړی چی زمونږ د اسلامی دولت نوم بد کړی، مونږ ټول افغانستان اداره کوو او تاسو یواځی خپل کور تر لسو بجو پوری هم ساتلی نشی هغه ځکه چی مونږ د شپی له لسو بجو څخه تر څلورو بجو پوری گزمه‌کوو او ستاسی پر کورونو پهیره کولی نشو! وروسته یی له حوزی څخه ټول سپین ږیری وشړل.

سلما

طالبان، د خلکو د غرور دښمنان

د کب د میاشتی په ۲۵ نیټه د کابل ښار د پل باغ عمومی د سرک په غاړی یو سپین ږیری سړی دری دانی جاروگان د خرخولو لپاره په لاس کی نیولی وو. پوښتنه می‌وکړه چی کا کاددی جاروگانو بیه څو ده هغه راته په قهر او دردمن غږ وویل چی پنځه زره افغانی او بیایی زیاته کړه: «په دی کی ماته پنځه سوه افغانی پاتی کیږی. که دا ټولی خرڅی کړم بیا هم خپل تاوان پوره کولای نشم.» ومی پوښتل چی تاوان دی په څه کی دی؟ هغه وویل: «نن سهار ۸ بجی می له یو آشنا دکاندار څخه ۸ دانی جاروگان په قرض واخیستل ترڅو یو، دوه روپی پیدا کړم مگر دغو کبرجنو ظالمو طالبانو پداسی حال کی چی د مرکزی کتنځی تر څنگ د سرک تر غاړی د یوی لنډی دمی لپاره ناست وم زما له لاسه دری دانی جاروگان واخیستل او سیند ته یی واچول بیا می له نوموړی دکاندار څخه په ډیر عذر او زاری نور جاروگان

نه اخوان نه طالبان،
قدرت بدست مردم افغانستان!

واخیستل. سپین ږیری سړی وویل چی طالبان د خپلو داتسنو او پیجاروګانو د درولو لپاره غواړی دغه ځای تخلیه کړی.

د دی کیسی په اوریدلو سره می زړه ډیر په غصه شو او دا خبره راته یو ځل بیا یقینی شوه چی په رښتیا سره د استعمار ګوډاګیان د خلکو د سوکالی واقعی دښمنان دی. طالبانو چی نن سبا کومی لوبی د اسلام او شریعت په نوم د خلکو په سر شروع کړی دی دا ټولی هغه نقشی او دیکته شوی پروګرامونه دی چی غواړی په مختلفو بهانو او حیلو خصوصاً د شریعت په نوم خلک وټکوی د هغوی غرور او شخصیت په خپل ګمان مات کړی او د هغوی څخه سرټیټی تسلیم شوی انسانان جوړ کړی. په خلکو باندی ډول ډول اقتصادی ستونځی ور وتپی. د هغوی د اعتراض کولو او حق غوښتنی روحیه ورمړه کړی ترڅو د ستم نه ډک د جبر، بدمعاشی او زورګویی حاکمیت ټینګ کړی او بیا زمونږ د خلکو او هیواد برخلیک خپلو بادارانو ته په لاس کی ورکړی.

طالبی غله د خلکو دامنیت خارنه کوی

د کب د میاشتی په ۲۱ نیټه د ماښام ۷:۳۰ بجو، څلور تنه وسله‌وال کسان‌په یو جیپ کی چی په شیشو یی لکه د طالبانو د نورو ټولو موټرو پشان تور فلم لګیدلی وه په تایمنی کی د حاجی محمدصدیق د کورمخی ته ډریږی او وسله‌وال کسان د تلاشی په نوم کور ته ورننوځی سمدلاسه اخطار ورکوی چی له خپلو ځایونو څخه حرکت ونکړی د کور په تلاشی او لټولو پیل کوی. څرنګه چی څه په ګوتو نه‌ورځی بیا د هغه زلمی ځوی چی عمر یی د ۱۳ کالو په شاوخوا کی دی په تفنګچی باندی تهدیدوی او تری پوښتنه کوی چی سره‌زر، ګانی‌او نقدی پیسی مو په کوم ځای کی خوندی کړیدی. محمدصدیق چی د مندیی په کوځه کی یو مشهور دکاندار دی د خپل ځوی په سر د تفنګچی په لیدلو سره په وارخطایی وایی: «هغه بوتلونه، قوطی او پیپونه چی په پخلنزی کی ایښودی دی وګوری شاید پیدا یی کړی» غله پخلنزی ته ورځی او کله چی د وچو پیازو یو پیپ نسکوروی د هغو په مینځ کی د سروزرو دری امیلونه، ګوتی، یو زیات شمیر د سروزرو ایرانی سکی (پونډونه) او ۶۰ لکه‌نقدی افغانی مومی او بیا یی د «غنیمت» په توګه له ځان سره وړی د غلو دغو «بیړنی عملیاتو» تخمیناً یو ساعت دوام وکړ، د کوځی ګاوندیان د دی لپاره چی د طالبانو او جهادیانو په رسمی چارو کی یی مداخله نه‌وی کړی د معمول پشان هیڅ ډول عکس‌العمل نه ښکاره کوی. سهار چی حاجی محمدصدیق او د کوځی څو تنه سپین ږیری د نوموړی سیمی امنیتی حوزی ته د اطلاع ورکولو لپاره ورځی، د حوزی مسئول طالب ورته وایی: «لمړی زمونږ په موټر کی تیل واچوی چی د پیښی ځای ته ولاړ شو» په دی وخت کی یو بل طالب چی په کندهاری لهجه یی خبری

کولی‌خلکو ته وایی: «وروره، که غله پیژنی یا په چا مو ګمان کیږی مونږ ته یی په ګوته کړی او که نه وی نو هم خپل وخت او هم زمونږ وخت مه ضایع کوی.»



مزار

ک.ی.

بی‌ناموسان بامیانچی وحدتی

گروپ‌های مسلح بامیانچی که در جریان حمله طالبان به شهر مزار بخاطر دفاع از حزب وحدت به مزار آمده بودند بعد از دفع طالبان دست به چورو چپاول منازل مردم، سرای و دفاتر ملل‌متحد زدند. چون محقق را از خطر نابودی حتمی نجات داده بودند بخاطر پاداش آن در مسیر راه مزار ـ پلخمری جابجا شدند تا بادست باز هر تبهکاری و بی‌ناموسی که دل شان خواست انجام دهند.

این جانیان کثیف با «فروختن» و تهدید به خوراندن شپش های خود بالای مسافران هرکدام پول‌های زیادی بدست آورده اند. نفرت و کینه مردم ما در مقابل این شرفباختگان بسیار شدید بوده و در هر محفل، بازار و بس‌های شهری این کینه و نفرت علناً ابراز می‌گردد و حتی در مورد متحد شدن به ضد آنان و از بین برد شان با یکدیگر صحبت می‌نمایند. حزب وحدت این مسئله را درک کرده و قبل از فرارسیدن عید چند گروپ ازین وحشی‌ها را دوباره به بامیان فرستاد ولی دیگران از رفتن اباً ورزیده و تهدید کردند که مسلحانه برضد محقق مبارزه خواهیم کرد. گروپی ازین سگان ایرانی حین برگشت به بامیان، دختری جوان و مادرش را از شهر مزار اختطاف و با خود می‌برند و در جریان راه دستجمعی بر مادر و دختر جوان تجاوز می‌کنند. چون مادر بخاطر نجات خود و دخترش سروصدای زیادی راه می‌اندازد بناءً به امر قومندان گروپ، از کوهی در نزدیکی‌های کشنده پایین انداخته می‌شود. مردم محل جریان را به یکی از قومندانان منطقه اطلاع می دهند. قومندان افراد خود را در مسیر راه جابجا ساخته و دختر را از چنگ سگان دست‌آموز ایرانی که دیگر آتش بی‌ناموسی شان فرو نشسته بود، نجات داده و به مزار می‌فرستد.

«ما جنایتکار و بی‌ناموس هستیم»

در اثر چور و چپاول بیش از حد مردم مزار، یک تعداد تجار ملی و ریش سفیدان نزد مجید روزی، جمعه خان همدرد (مسئول حزب

اسلامی)، شیرعرب و قومندان دوستم رفته و از سگ جنگی‌های حزب وحدت و حرکت و دیگر تنظیم ها با ایشان صحبت نموده می‌گویند که اگر قادر به جلوگیری ازین نوع حوادث نیستید علناً به مردم ابلاغ کنید تا هر کدام بار و پندک خود را بسته و مهاجر شود. این سه نفر جانی که دستان شان به خون هزاران انسان بی‌گناه آغشته می‌باشد ظاهراً اظهارات را تأیید نموده و حتی شیرعرب می‌گوید که سخنان شما درست است، برادران هزاره ما و دختران و زنان را از سرک‌ها می‌برند، همین قدر مانده است که بیایند و زنان ما را نیز ببرند. جمعه خان مسئول حزب اسلامی در ولسوالی بلخ به سبب حدت تضادهای حزب با دیگران از فرصت استفاده و حقایقی را بر زبان می‌راند: «شما مردم بسیار شریف هستید ولی ما جنایتکارانی هستیم که در جریان بیست سال از هیچ نوع آدم‌کشی، بی‌ناموسی، چور و چپاول بالای شما دریغ نکردیم و حالا هم ما هستیم که بجان شما افتاده و آخرین دارایی های تان را می‌خواهیم چپاول کنیم. از ما هیچ انتظاری نداشته باشید نه اتحادی وجود دارد و نه دولتی، نه وزارتی و نه ما توانایی داریم که از شما مردم شریف دفاع کنیم.»

روز بعد آن جلسه‌ای با شرکت محقق (وحدت مزاری)، جمعه خان همدرد، شیرعرب، مجیدروزی، نماینده حزب اکبری و نماینده حزب حرکت در شهر مزار دایر می‌گردد و بعد از بگو مگوهای جهادی فیصله می‌کنند تا علم آزادی که بنام علم سیاه و به هر تبهکاری و بی‌شرافتی مشهور است به حیث قومندان گارنیزیون مزار تعیین و به او اختیار تام داده می‌شود تا برضد دزدان و جانیان قاطعانه عمل کند!

از تبهکاران وحدتی

در اواخر جدی ۷۶ حاجی اسحق سمنگانی از تاجران شهر مزار در نزدیک خانه‌اش توسط وحدتی‌ها اختطاف و به قریه قزل‌آباد در نزدیکی میدان هوایی جایی که نیروهای حزب وحدت حاکمیت دارند برده می‌شود. حرکات مشکوک گروه اختطاف‌کننده توجه مردم محل را جلب کرده به گارنیزیون اطلاع می‌دهند. از طرف دیگر احمدخان قومندان دوستم و مسئول نظامی سمنگان مسئله را با محقق مطرح و در مورد پیدا کردن حاجی‌اسحق با لحن تهدید آمیز صحبت می‌کند. محقق از فصیحی نماینده خود در گارنیزیون که در اکثر این نوع اختطاف‌ها دست دارد می‌خواهد تا حاجی را هر چه زودتر پیدا کنند. چون فصیحی جای اسحق را می‌دانست توسط قوای گارنیزیون منطقه قزل‌آباد را محاصره و خانه‌ها را تلاشی می‌کند. در تاریکی شب آدم ربایان می‌خواهند بورداقی (گوسفند چاق که جهت لاندی نگهداری میشود) خود را به جای دیگری انتقال دهند که بین آنان و پهره‌داران کلان‌تر قریه زدو خورد صورت می‌گیرد. گروه مسلح فرار می‌کنند و موتر حامل حاجی‌اسحق در محل باقی میماند. مردم قریه به گارنیزیون اطلاع داده و حاجی را تسلیم شان می‌نمایند.

ک.ی.

خشم مردم علیه سه سرخاین جنایتکار

روز اول عید رمضان تمام مردم شریف کارته صلح جهت ادای نماز در مسجد جامع کارته جمع شده بودند که ناگهان سروکله سه جنایت کار وحیداله صباوون، همایون جریر و قدیر کریاب پیدا شد و هر سه در صف اول جابجا شدند. مردم از دیدن سه تروریست تعجب کردند. بعداً وحیداله صباوون بالای منبر رفته و شروع به صحبت کرد. مردم ما که از صحبت های تکراری و میان تهی این اراذل بشدت خسته شده اند و توان شنیدن بیشتر آنرا ندارند، از جا بلند شده و با فریاد «مرگ بر شما بیگانگان، دیگر از ماچه می‌خواهید، همه دارونداز ما را بردید درین روز عید هم مارانمی‌گذارید، می‌خواهید خوشی عید را هم از ما بگیرید، کابل را به ویرانه تبدیل کردید حالا می‌خواهید برادران دیگر تان مزار را نیز به خاک یکسان نمایند، از مسجد خارج شوید در غیر آن همه ما مسجد را ترک خواهیم کرد و...» آنان را تهدید کردند. امام مسجد که وضع را وخیم دید فوراً شروع به ادای نماز عید کرد و خاین جانی را از چنگ مردم برافروخته ما نجات داد. سه مزدور را ایران فرستاده است که با نوکران وحدتی شان یکجا کار کنند تا مسعود صدارت گلبدین را بپذیرد.

ختنه‌سوری با خون مردم

شب ۱۷ دلو ۷۶ که ده‌ها هزار خانواده فقیر مزار گرسنه خوابیده بودند، شیر عرب قومندان فرقه ۱۸ ختنه دو پسر خود را جشن گرفته و با مصرف هزاران لک افغانی خواست تا جشن‌های ختنه سوری پسران دوستم پهلوان، رسول پهلوان،زینی پهلوان و خرمستی ده ها پهلوان و قومندان دیگر را از خاطره‌ها بزداید.

محفل به اشتراک دوستم، محقق، جمعه‌خان همدرد و تمام قومندانان مزار و شبرغان صورت گرفت و تحفه‌ها که چپن، قالین و هزاران دالر بود توسط شیرعرب اعطا میگردید. این مسابقات دو روز ادامه یافت و چشم بخشی از مردم ولسوالی بلخ دو روز به نان رنگارنگ

آشنا شد. مصارف بسیار گزاف این جشن را شیر عرب بالای قومندانان مربوط خود حواله نموده بود. آنان هم پول مورد نیاز را به زور برچه از مردم عذاب دیده ما حصول کردند.

آیا روابط گلبدین با بادار اولش محکم است؟

بعد از اینکه گلبدین خود را به دامن ایران انداخت بادار جدید هم تا که جان داشت او را استعمال نموده، همه روزه وی را روی پرده تلویزیون ظاهر ساخته و با مصاحبه‌های حق و ناحق غلام نیمه جان شانرا به جهانیان و مخصوصاً مردم افغانستان «زنده» و «نیروی مطرح» وانمود می‌ساختند. ایران گلبدین را بعد از سقوط طیاره و مرگ عبدالرحیم‌غفورزی به افغانستان فرستاد تا اگر نوکران وحدتی و حرکتی شان موافقه کنند که به حیث صدراعظم تعیین شود و از این طریق به امریکا ضربه زند. گلو بعد از رسیدن به شهر مزار و مخصوصاً در مصاحبه‌اش که در تهران صورت گرفته بود قسمی وانمود ساخت که علاقه ندارد در حکومت ربانی شرکت نماید و هدف آمدنش مبارزه بخاطر ایجاد یک حکومت وسیع‌البنیاد به شمول طالبان است. ولی وقتی به شهر مزار جابجا شد کم کم به نظر رسید که روابطش با بادار اول از بین نرفته است و بادار جدید نتوانسته وی را کاملاً از خود کند. او با دوستم که تازه می‌خواهد قدرت از دست رفته خود را به کمک دالر امریکا بدست بیاورد گرمتر گرفته و با نوکران ایران کمتر سر می جنباند. بعد از جنگ جنبش و وحدت در حیرتان گلو دوپا داشت و دو پای دیگر قرض گرفته از مزار فرار کرده و نفس سوخته خود را به ولسوالی بلخ مقر جمعه‌خان همدرد مسئول حزب در بلخ رسانید. فرداکه جنگ در شهر مزار آغاز گردید و حزب وحدت قادر شد تمام مراکز جنبش را به استثنای خانه دوستم در شهر تصرف کند طبق موافقه قبلی حزب اسلامی نیروهای خود را در اکثر چهار راهی های شهر، مخابرات، خانه دوستم و... جابجا ساخت تا از حمله وحدتی‌ها جلوگیری کند.

انزجار مردم از سرخاینان جهادی

روز اول عید قربان که صدها نفر بخاطر ادای نماز عید به روضه رفته بودند، در آنجا چهره های کثیف ربانی، گلبدین، محقق و... را می‌بینند که هرکدام با بی‌شرمی تمام از مزایای صلح و امنیت و اتحاد صحبت می‌کند. بعد از ادای نماز با امامت ربانی، جانیان خواستند بیشتر صحبت نمایند ولی مردم که دیگر طاقت شان طاق شده بود همه از جا بلند شده و بدون اینکه خطبه ها تمام شود و دعا صورت گیرد مسجد را ترک کردند.

جنبش و وحدت با دلگرمی باداران می جنگند

بعد از جنگ وحدت و جنبش در حیرتان و اشغال اکثر نقاط تحت تسلط جنبش توسط وحدت در شهر مزار، تمام نیروهای جنبش در اطراف شهر مزار جابجا شدند. شیر عرب قوماندان مشهور دوستم تمام نقاط دهداری، قلعه جنگی و اطراف آن حتی یک قسمت شیرآباد را از وحدت و جمعیت گرفت. کود و برق که بدست وحدت بود نیز توسط شیر عرب گرفته شد. مناطق سیاه گرد و اطراف آن توسط مجیدروزی قوماندان دیگر دوستم از وجود وحدتی‌ها تصفیه شد و از حیرتان تا دوراهی حیرتان، نیروهای عبداله چریک و روگیلری قوماندان دوستم توسط ایجاد سه خط تقویه گردید. تمام راه های ورودی به شهر توسط جنبشی‌ها بسته شد و احدی نمی‌توانست مواد غذایی و دیگر مواد ضروری را به مردم برساند. قیمت مواد غذایی به آسمان بلند گردیده بطور مثال یک کیلو پیاز به ۵۰۰۰۰ و یک سیرآرد به ۳۰۰۰۰۰ افغانی رسید. اکثر قریه‌ها دوبار چورشدند، یک بار توسط وحدتی ها و بار دوم توسط جنبشی‌ها که حتی سرطاق‌ها از خانه‌ها کشیده شد و به عفت یک تعداد هزاره‌ها و ازبک‌ها هم تجاوز صورت گرفته است.

بعد از محاصره شهر توسط نیروهای دوستم به وحدتی‌ها ضرب‌الاجل داده شد که باید در ظرف دو روز تمام نیروهای شان را از شهر خارج کنند در غیر آن حمله صورت خواهد گرفت. مردم در حالت بسیار بدی قرار داشتند. تعداد زیادی از فامیل ها به طرف پلخمری و شبرغان و تعدادی هم به حیرتان رفتند. دراین لحظه سیدعلی جاوید «معاون صدراعظم» حرکتی وکاظمی نماینده وحدت اکبری پا در میانی نموده، نصف شب به شبرغان رفتند تا با دوستم مسئله را مورد «غور» قرار دهند. این همان روزی بود که سیل خانمان برانداز از هرکوچه و برزن شهر سرازیر شده و مردم بی‌هراس از مرگ و دستگیری به طرف شهر روان شدند و اگر محقق جنایتکار و عطای آدم‌کش امر فیر می‌دادند، دیگر تمام اهالی ولایت بلخ به پا خاسته و ریشه‌ی گندیده‌ی همه جهادی‌ها و جنبشی ها را از سمت شمال می‌کندند. خاینان سمت شمال نیز حساسیت موضوع را درک کرده و بعد از جمع شدن در شبرغان فوری تصمیم گرفتند که در ظرف ۲۴ ساعت تمام نیروهای مسلح بنابه خواست مردم از شهر خارج گردند. نیروهای جنبش در قلعه‌جنگی و فرقه دهداری، نیروهای حرکت در تنگی، نیروهای جمعیت در تنگی مارمل، نیروهای وحدت در غند ولگا وکمپ سخی جابجا شوند و نیروهای حزب اسلامی در ولسوالی بلخ مثل گذشته. فردای آن شیرعرب نیروهای خود را از اطراف شهر کشیده در فرقه دهداری جابجا ساخت. سایر باندها تعدادی از افراد و سلاح ثقیله خود را کشیدند ولی اکثریت نیروهای شان هنوز هم در

خانه‌های مردم که در طول جنگ ها غصب کرده اند جابجا می‌باشند. مخصوصاً حزب وحدت تعداد زیادی از افراد مسلح خود را در خانه ها مخفیانه جابجا ساخته است.

این مسئله را مردم خوب میدانند که جنگ حتمی است و این بار جنگ خانه به خانه صورت گرفته و تلفاتی به مراتب بیشتر از شهر کابل به بار خواهد آورد. جمعیت و وحدت خلیلی یکطرف جنگ و جنبش، حزب اسلامی، حرکت و وحدت اکبری طرف دیگر را تشکیل می‌دهند.

● تعداد زیادی موترهای ایران که مال تجار را آورده بودند بعد از بازرسی توسط دوستم در شبرغان توقف داده شدند و از آنها مقدار زیادی اسلحه و مهمات جنگی بدست آمده است که دولت ایران به نوکرانش در مزار فرستاده بود.

● قرار شایعات حدود یک هزار نفر دوستمی در ازبکستان تحت تعلیمات نظامی قرار گرفته اند و علاوتاً همه روزه مقدار زیادی سلاح و مهمات جنگی، غذای کانسرو، نان سیلو و دریشی نظامی از راه حیرتان به قوای دوستم میرسد. دوستم معاش قومندانان را به دالر می‌دهد و در شب عید به اکثر قومندانان خود از ۵۰۰۰ تا ۱۰۰۰۰ دالر بخشش داده است حتی به بعضی قومندانان باندهای دیگر نیز از این صله‌بخشی ها کرده است.

● در شهر مزار تمام دفاتر ملل متحد و دفاتر دولتی بسته اند. مکاتب وجود ندارد. کاروبار تجارت بصورت کلی فلج بوده بیکاری تمام اقشار مردم را فراگرفته و مردم به انواع امراض روانی گرفتار اند. اکثر فامیل‌ها صرف یک‌بار در ۲۴ ساعت نان می‌خورند. گدایی اطفال و زنان جوان بیشتر شده است. هیچ فامیلی از مردم قادر نیست و نمی‌تواند صرف آرد یک روزه خود را خریداری کند. زردک غذای اکثر فامیل هاست.

خ.د.

از عطاخان سرجنایتکار

یکعده از مردم مظلوم و تباه شده مزار به سران جهادی عارض میشوند که به خانه‌هایشان دزدان جهادی آمده و به اهل خانواده تجاوز نموده‌اند. خاینان از آنجمله استادعطاخان به این سوختگان لطف می‌کند که «اگر تکرار شد به این نمبر تلفن یا آن نمبر تلفن ستلایت همرای من تماس بگیرید»

سیلی خوردن یک جنایتکار وحدتی

به تاریخ ۱۶ سنبله ۷۶ در منزل تحتانی مارکیت جوزجانی شهر مزار افراد مسلح وحدتی با موهای دراز و پاچه‌های بلند داخل دکانی می‌شوند. یکی از آنان که قومندان دسته معلوم میشد سگریت خود را در ران دختر جوانی که همراه با مادرش برای خریداری آمده بود خاموش می‌کند. دختر سیلی محکمی بروی وحدتی بی‌ناموس می‌زند. در مقابل، وحدتی با وحشتی بی‌مانند با قنداق تفنگ به دختر حمله کرده و بعد از دکان خارج شده به افراد خود امر می‌کند تمام راه های خروجی را بسته و مارکیت را محاصره کنند تا بدین وسیله هم جلو اعتراض دکانداران را بگیرد و هم دختر را اختطاف کند. ولی دختر و مادرش قبل از اقدام جنایتکارانه وحدتی، به کمک و رهنمایی دکانداران از راه زیرزمینی منزل دوم موفق به فرار می‌گردند.

ا.ی.

دوستم بای و تحکیم مجدد حاکمیت

دوستم بای بعد از تصفیه فاریاب از وجود نیروهای ملک و تحکیم خط بادغیس به فکر حاکمیت بر مزار و نواحی اطراف آن شد و پنجاه فیصد مواضع و پوسته‌های قبلی خود را به جز از ساحه کود وبرق و شهرک حیرتان از حریفان جهادی بدست آورد. ولی جناح محقق وحدتی و هم ملیشه‌های ملک در کمین نشستند. بی‌اعتمادی روز افزون باعث تشدید تضاد شان می‌شد تا اینکه بخشی از نیروهای حزب وحدت مستقر در حیرتان جهت تجلیل سالگرد پدر جنایتکاران علی‌مزاری به مزار آمدند و دوستم با استفاده ازین فرصت ستونی از نیروهای مسلح خود را زیر نام اعزام به جبهه قندوز از راه حیرتان حرکت داد که با رسیدن به شهرک حیرتان این کاروان همراه با نیروهای ذخیره حیرتان یکجا در ۲۰ حوت ۷۶ علیه جنایتکاران وحدت جنگ نمودند و در نتیجه یک روز جنگ تمام پوسته‌های وحدت تصفیه و نصیر دیوانه قومندان جانی حزب وحدت با تقریباً یکصد نفر کشته و اجساد آنان به دریای آمو انداخته شد. در جنگ، چهار نفر از یک فامیل توسط اصابت راکت جان سپردند و حدود ۶۰ نفر از طرفین و اهالی شهرک حیرتان زخمی گردیدند. دوستمی‌ها تمام اموال ادارات و مؤسسات این منطقه راکاملاً چور نمودند که حتی سه نفر از غنیمت‌گیران مسلح در دفتر قومندانی آن شهرک به خاطر تصاحب یک چوکی گیت به گیت شدند.

فردای آنروز تفنگداران حزب وحدت در شهر مزار دست به جنگ شدیدی علیه مواضع ملیشه‌ها زدند. درین جریان ملیشه‌ی قوای سرحدی، شرکت تیل‌کشی، ریاست نفت وگاز، ریاست امنیت دولتی، خانه دوستم، منزل حیدر جوزجانی و آپارتمان دوستم خود را به نیروهای حرکت اسلامی، حزب اسلامی و حزب وحدت اکبری تسلیم نمودند، چون قبل از تعرض، دوستم باگلو، سیدعلی جاوید سرپرست حرکت و کاظمی مسئول سیاسی وحدت اکبری در مورد

خ.د.

سگان پاچه گیر وحدتی شپش می‌فروشند

در مسیر راه مزار ـ بغلان افراد مسلح وحدت در فاصله‌های مختلف پوسته‌هایی را جهت «امنیت» ساخته اند. در یکی از پوسته‌ها بعد از آنکه دریور پول معین را تسلیم نمود، یکی از تفنگداران به او گفت: «خلیفه دستت را بمن پیش کن» دریور دستش را پیش کرد. فرد مسلح چیزی را در کف دست وی گذاشت و گفت: «اینها را نگه کن امانت کسی است». دریور متوجه شد در دستش چهار دانه شپش است. با نفرت شپش ها را دور انداخت. هنوز تعجبش تمام نشده بود که فرد دیگری از آن جنایتکاران بیمار اشاره توقف داده نزدیک آمد و گفت: «امانت را چه کردی؟» دریور بیچاره گفت: «نفهمیدم بادار منظورت چیست؟» فرد مسلح جدی تر شد و غرید «زود شو امانتم را پیدا کن هردانه‌اش را یازده لک افغانی خریده ام» بعداً دریور و مسافران مطلب را دانستند و فکر کردند که اینهم شوخی‌ای است جهادی. دریور خندید و گفت: «او بابا مرا وارخطا ساختی که کدام امانت ... شپش ها را میگویی؟» فرد مسلح گفت: «بلی زود شو وقت ندارم»، خلاصه اینکه دریور بدبخت چند لگد و قنداق خورد و چهل لک افغانی «قیمت» شپش ها را پرداخت تا از شر آن سگ دیوانه نجات یابد. دریوران و یک تعداد مردم به لت و کوب عادی شده اند و فقط خوش اند که زنده به خانه می‌رسند.

گوش‌مالی محقق وحدتی به تفاهم رسیده بودند. درین زد و خوردها تقریباً ۶۰ نفر از ملیشه‌ها کشته و متباقی فرار کرده و یا واسیر شدند و نیز حدود ده نفر از مردم بی‌دفاع به هلاکت رسیده و حداقل ۳۰ نفر زخمی گردیده و خسارات زیادی به مناطق مسکونی وارد آمد. نیروهای طرفین در خارج از شهر در دوراهی حیرتان صف‌آرایی نموده بودند که با پرواز طیاره بم افگن دوستم، محقق هیئت صلح را به سرکردگی سیدعلی جاوید، کاظمی، خلیلی، ربانی و سایر لاشخواران جبهه متحدشان نزد قومندان عمومی صفحات شمال فرستاد تا آتش‌بس برقرار شود و سر انجام موقتاً آتش سگ‌جنگی خاموش شد. ولی مردم با پیدا شدن سر وکله مکروب مشهور جهادی گلبدین روزهای خونین‌تری را پیشبین اند. در جریان این سگ‌جنگی‌ها حدود هفتصد منزل، دکان، شرکت و مؤسسه داخلی و خارجی به شمول دفتر صلیب سرخ، شفاخانه دوصد بستر، ریاست نفت و گاز شمال،منزل دوستم، خانه حیدرجوزجانی، منزل شاروال عمری، منزل کامگار، آپارتمان دوستم ونقاطی ازین قبیل را به وند (غنیمت) اسلامی خود در آوردند. جالب اینست که رئیس نفت و گاز بزبان خود اقرار داشت که در ختم جنگ حدود پنجاه نفر مسلح از حرکت و وحدت اکبری داخل تصفحات گردیده تعدادی موتر برمه کاری را می‌برند و تعدادی دیگر میز و چوکی را. رئیس مذکور با غرور ادامه می‌دهد که ناچار شد به محقق و سیدعلی جاوید معاون صاحب صدارت عظمی دولت اسلامی و شاه‌جانک‌گشتی (ربانی) تلفن کند که تمام هستی تفحصات توسط افراد مسلح تان بار شد. آنان مسئولانی را بنام نوری و رفیعی فرستادند تا جلو سارقین را بگیرند. غنیمت گیران سپاه دولت اسلامی در اولین برخورد به مسئولان شان در حضور رئیس صاحب گفتند به جاوید بگویید که «از مدت‌ها برای ما یک وند رسیده، برو برادر این حق ماست.» بعداً رئیس صاحب به گارنیزیون اطلاع می‌دهد. ولی دزدان و اوباشان دزدبگیر گارنیزیون به سرکردگی علم سیاه زمانی می‌رسند که وندگیران حق شان را برده بودند. آنگاه افراد گارنیزیون مسئولیت امنیتی تفحصات را می‌گیرند. رئیس بیچاره و نام نهاد باز هم درد دل می‌کند: «شبها با استفاده از تاریکی افراد امنیتی گارنیزیون داخل تحویل خانه‌های ریاست مثل سگ شکاری بو می‌کشند تا اگر از دزدان دست اول چیزی باقی مانده باشد.»

هنوز وضع نورمال نشده بود که قوای توپ‌خانه دوستم به سرکردگی شیرعرب یکی از قومندانان خونخوار آن ساحه رهایش کود و برق را محاصره نموده و پوسته‌های امنیتی حزب وحدت را زیر آتش گرفت. در جریان درگیری ۳ نفر از حزب وحدت کشته، یک نفر زخمی و ۸ نفر مسلح آنان فرار نمودند و قومندان وحدتی بنام مبین نیز از بین رفت. دامنه جنگ به شیخ آباد دهدادی و قلعه جنگی کشیده شد. در شیخ‌آباد بعد از دو ساعت مقاومت ۳۰ نفر اسیر و ۴ کشته بجا مانده و طیاره‌های دوستم فرقه ۳۰ وحدت واقع در قلعه تخته‌پل را بمباران کردند. فردای آن روز لعل محمد معاون دوستم از منطقه شیخ آباد دیدن می‌کند و بعضی از اموال قلعه جنگی را که در ماه سنبله ۷۶ با آمدن طالبان توسط افراد حزب وحدت ربوده شده بودند دوباره مصادره می‌کنند. همچنین از خانه سیدکاتب آمر مالی حزب وحدت ۲۷ پایه یخچال بیرون آوردند. لعل پهلوان فرمان تاراج تمام اموال منازل آن محل را صادر می‌کند. بعد افراد مسلح شیرعرب کلیه ساکنان آن منطقه را بیرون کشیده و اموال آنان و نیز دروازه، کلکین و سرطاق‌های منازل را تاراج می‌کنند. جنگ موقتاً خاموش می‌شود ولی شهر و نیروهای

حزب وحدت در محاصره کامل نیروهای دوستم قرار می‌گیرند. مردم مزار که از بیکاری، فقر، گرسنگی، بی امنیتی، اختطاف و چور و چپاول افراد مسلح به ستوه آمده بودند مجبور به قیام غیر مسلحانه شدند.

در جریان جنگ مواد غذایی، البسه، مهمات و سلاح ثقیله و خفیفه مستقیماً از ازبکستان به شهر حیرتان برای دوستم می‌رسید. همچنان طیاره‌های ایران از طریق میدان هوایی مزار همه روزه به سگان وحدتی خود مهمات می‌رساند. خلاصه دو طرف جهت تحکیم مواضع خود برای جنگ خانمان سوز دیگری در تلاش اند. مردم صفحات شمال بویژه ساکنان مزار شهر را به علت بیکاری، قیمتی و بی‌امنیتی ترک می‌گویند و می‌دانند که سرنوشتی خونبار مثل کابل در انتظار مزار خواهد بود.

رضا

جرم پشتون بودن و فرصت مساعد برای «آقای محقق»

راسته غوربندی ها قسمت مهمی از بازار شهر مزارشریف است که اجناس به شکل عمده در آنجا به فروش می‌رسد. اکثریت دکانداران آن بازار را مردمان پشتون تشکیل میدهند.

بعد از آنکه طالبان در شهر مزار شریف شکست خوردند، دکان های راسته غوربندی‌ها قفل شده و صاحبان دکانها خانه نشین شدند. چون برای مخالفان طالبان راپورداده شده بود که تعدادی از دکانداران راسته غوربندی‌ها با طالبان ارتباط دارند و آن عده که مصروف کار بودند به جرم پشتون بودن هر روزه تحت بازرسی، تحقیق ولت وکوب قرار می‌گرفتند و یا اختطاف می شدند. بعد از چندی که حوصله دکانداران به سر رسید و زندگی شان را در خطر دیدند با ساده‌دلی به محقق مسئول حزب وحدت پیشنهاد کردند تا از آنان مراقبت به عمل آید. محقق ۱۰ تن از افراد خود را مسئول امنیت آن بازار مقرر کرد.

باگذشت چند روز عادت افراد محقق عودکرده خود شروع کردند به دزدی و از دکانداران خواستند که روزانه هر کدام باید ۵۰۰۰۰۰ افغانی به آنان بدهد در غیر آن امنیت شان گرفته نمیشود. وضع به همین ترتیب پیش میرفت و مردم آنقدر به ستوه آمدند که مجدداً به محقق پیشنهاد کردند که افراد امنیتی را نمی خواهند.

وقتی لومپن‌ها مأمور امنیت شهر می‌شوند

افراد امنیتی گارنیزیون با موهای دراز و گوپیچه‌های چرکین و ژولیده درکوچه‌ها و سرک‌ها ایستاده اند و ظاهراً وظیفه برقراری امنیت داخل شهر را به عهده دارند. ولی اگر حادثه‌ای رخ دهد از همه پیشتر اینان دست به دزدی و چور میزنند. وقتی داخل دکانی میشوند جنسی راکه میخرند اول پولش را نمی‌پردازند و اگر هم بپردازند بیش از یک بر چهار آن نخواهد بود.

اینان با دزدان و فواحش در ارتباط نزدیک اند. وقتی مردم سارقی را دستگیر می‌کنند و نزد آنان می‌آورند این دزدان مو دراز جهادی سارق را رها می‌کنند. و همینطور اگر فاحشه‌ای به آنان معرفی شود عین برخورد را با وی می‌کنند چون خود جزء فواحش و دلالان اند. اینان عصرها با خریطه‌های بزرگ به مندوی رفته و از هر کراچی میوه و ترکاری «حق» می‌گیرند. و اگر کسی به آنها مال گندیده و یا خراب بدهد فردا وی را در مندوی نمی‌مانند.

فیرهای بی‌جای انواع سلاح‌ها به منظور خودنمایی و ترساندن مردم از کارهای روزمره آنان است که بعضاً باعث تخریب منازل و دکانها گردیده و یا افراد بی‌گناه در اثر آن کشته می‌شوند. زد و خورد میان این عناصر فاسد بر سر تقسیم مال غنیمت هر چند وقت بعد حتمی است و جسد آنی که کشته می‌شود مثل لاش سگ در سرک باقی می‌ماند.

تمام مصارف قرارگاه و یا پوسته‌های امنیتی از مردم به زور گرفته میشود. هر فامیل مجبور است بعد از یک یا دو هفته یک غوری پلو با گوشت به پوسته روان کند. اینان فاسدترین اشخاص جامعه اند که جز قمار، شراب خواری، چرس، بچه‌بازی و تجاوز به دختران و زنان کار دیگری ندارند. و همانند خادی‌ها ارزان و به آسانی در خدمت رهبران جهادی کثیفتر و فاسدتر از خود شان قرار می‌گیرند.

حبیبه

انزجار اهالی مزار از خاین تیزاب پاش

آقای گلبدین بعد از ورود به شهر مزار در اواسط دلو ۷۶ در پوهنتون آن شهر محصلان و استادان را مورد خطاب قرار داد که با بی‌اعتنایی حاضران مواجه شد. در جریان سخنرانی وی چند بار به صدای بلند گفته شد: «همین تو بودی که کابل را ویران کردی؛ راکت پرانی‌هایت فراموش مردم نشده است.»

از آن به بعد تیزاب پاش جنایتکار اصلا جرأت نکرد در مجامع فرهنگی حاضر شود.

او پس از قیام مردم مزار شریف، فراوان کوشید تا از نارضایتی مردم سؤاستفاده و بهره‌برداری سیاسی نماید. چنانچه در عید قربان در روضه گپ زد تا موقف و حیثیتی برای خود دست و پا نماید. وی از خواست مردم بلخ دایر بر خلع سلاح شدن تمامی گروههای مسلح «طرفداری» نمود. اما از آنجاییکه مردم قیمتی به این سرخاین جانی قایل نیستند به حرفهایش وقعی نگذاشتند.

اسد

سگ و پشک شدن جهادیها

به تاریخ ۲۰ جدی ۷۶ عبداله یکی از سرگروپ‌های حرکت اسلامی با عده‌ای از جهادی‌های هم قماش سرگرم قمار درقمارخانه حرکت اسلامی بودند که افراد مسلح گارنیزیون داخل خانه گردیده و آنان را مانع میشوند.

عبداله با افراد مسلح درگیر شده که در نتیجه یک نفر از تفنگداران گارنیزیون زخمی و حرکتی‌ها فرار نمودند. وقتی علم سیاه مسئول گارنیزیون (از قومندانان سفاک جمعیت) از جریان مطلع می‌شود به سیداسد قومندان حرکت اسلامی مخابره نموده وی را از جریان سگ جنگی با خبر و خواهان حل مسئله می‌شود. سیداسد، عبداله را از اتاقش کشیده به قرارگاه میبرد و بعد از گفت وگو عبداله را زیر مشت و لگد می‌گیرد. عبداله در انظار افراد قرارگاه به سیداسد به زبان جهادی دشنام زن و فرزند میدهد. سیداسد هم که مثل سگ دیوانه دهنش کف کرده بود عبداله را به موتر داتسن بسته و به چارراهی‌های شهر مزار و اطراف روضه گشتانده و بعد او را نیم جان به دروازه گارنیزیون شهر پیش پای برادر جهادی‌اش علم سیاه پرتاب میکند.

فراه

هاشم

شریعت طالبان برای طالبان نیست

به تاریخ ۸ ثور ۷۷ طبق فیصله محاکمه طالبان فردی به جرم قتل کاکاخسر خود توسط وارث مقتول در چمن لیسه ابونصرفراهی باکارد ذبح گردید. درعین زمان خانم مقتول از مردمی که جهت تماشا آورده شده بودند پول جمعآوری می‌کرد. طالب بچه‌ای به نام داوود عضو خاد طالبان و خسرزاده اکبر نالان خادی مشهور دوران نجیب فرصت را غنیمت دانسته پول‌های زن مذکور راگرفته فرار می‌کند. مردم طالب بچه را از پشت لیسه دستگیر می‌نمایند. وی بعد از سه روز زندانی بودن به اشاره رئیس خاد آزاد گردید.

پول کندن به شیوه جهادی

رحیم ولد طره‌باز عضو ریاست امرالمعروف، حمیداله خان معلم لیسه ابونصرفراهی باشنده قریه قلعه بهسود ولایت فراه را به اتهام فروش چرس دستگیر نموده و به ریاست امربالمعروف می‌برد. حمیداله خان سه شبانه روز زندانی و مورد لت وکوب شدید قرار می‌گیرد که بالاخره در اثر اعتراض موسفیدان و ملاامام مسجد و با پرداخت ۲۲۵۰۰۰۰ افغانی از شر طالبان نجات می‌یابد.

طالبان فراهی و هلمندی یکدیگر را دریدند

بتاریخ ۲۱ حمل ۷۷ بین تیم فوتبال فراه و هلمند در چمن لیسه ابونصر فراهی مسابقه فوتبال صورت گرفت که در نتیجه تیم هلمند مغلوب گردید.

بازیکنان تیم هلمند که شکست را نمی‌پذیرفتند بالای ریفری حمله نموده و زد و خورد شدیدی بین دو تیم صورت گرفت.

ملا جلاد هلمندی رئیس ریاست عشر و ذکات فراه با افراد مسلح خود به طرفداری از تیم هلمند مداخله کرده و با قنداق تفنگ افراد تیم فراه را مورد لت وکوب قرار می‌دهد. طالبان فراه به سرکردگی ملاامان معاون لوای سرحدی، قیوم عضو برجسته خاد و ملاعبدالسلام موی درازِ فیته فروش وارد صحنه شده به لت وکوب هلمندی‌ها می‌پردازند. بالاخره با مداخله معاون ولایت زد و خورد به پایان می‌رسد. سپس ملاقلندر اعلان می‌کند که بعد از این هیچ کس حق ندارد که در چمن لیسه ابونصر ورزش نماید. طالب بچه دیگری مشهور به لنگک عضو امرلمعروف با استفاده از موقع به بهانه اینکه فساد از مکاتب برمی خیزد تمام کلکین هاودروازه‌های لیسه مذکور را شکستاند.

بی‌ناموسی معاون امربالمعروف ولسوالی پشت کوه قلعه کاه

معاون آمریت امربالمعروف ولسوالی پشت کوه قلعه کاه با دسته‌ای از طالبان جهت جمعآوری کاه به قریه دسته‌گل می‌رود. افرادش مصروف جمع کردن کاه می‌شوند و خودش دریکی از کوچه‌های قریه منتظر می‌ماند. در همین اثنا دختر ۱۵ ساله‌ای از حویلی خود جهت انجام‌کاری می‌برآید. معاونک بی‌ناموس بر دختر حمله‌کرده وی راکشان کشان به داخل حویلی خرابه‌ای در همان نزدیکی‌ها می‌برد. با چیغ و سر و صدای دختر همسایه‌ها خبر می‌شوند و معاون جنایتکار فرار می‌کند.

اقارب دختر نزد سیدنورآغا سرپرست ولسوالی می‌روند. ولسوال صاحب بعوض اینکه مسئله را پی‌گیری کند تمام اقارب دختر را به بهانه اینکه شما طالبان را بدنام می‌سازید زندانی می‌کند.

معاون آمریت امربالمعروف بخاطر توجیه عمل خود همان روز مکتوبی به تمام مساجد قریه‌ها می‌فرستد با این مضمون که بعد از این زنان حق ندارند از جوی قریه آب ببرند و یا بخاطر رخت‌شویی به لب جوی بروند!

شاهد

دشمنی و عشق طالبی با تلویزیون و ویدیو

به تاریخ ۱۵ جدی ۷۶ «المعروف‌ها» تلویزیون وویدیوهای مردم را در چهارراهی شهر فراه سوزاندند. در این زمان ملا نورالدین ترابی وزیر عدلیه طالبان نیز در شهر فراه بود و این دستور را وی صادر کرده بود. او تعدادی از تلویزیون و ویدیوهای نو و قابل فروش را فروخته و چند تای غیرقابل استفاده را آتش زد تا مردم دیگر برای گرفتن آنها مراجعه نکنند.

جمیل

اجازه نامه‌های پنج هزاری

طالبان شیوه جدیدی برای اخاذی از مردم پیدا کرده اند. مقام ولایت فراه اعلان داشت کرد که هر فردی که جهت تجارت تیل، آرد و سایر مواد به مرز ایران می‌رود باید به مدیریت بانک فراه جهت اخذ اجازه‌نامه مراجعه نماید در غیر آن حق تجارت ندارد. تاجران با پرداخت ۵ هزار افغانی اجازه‌نامه را از مدیریت بانک اخذ می‌دارند.

ننگرهار

ذبیح

شلاق خوردن کودکان

به تاریخ ۱۹ جدی ۷۶ در شهر جلال‌آباد از سوی موظفین امربالمعروف اعلان گردید که ساعت ۲ بعد از ظهر دو تن از دزدان حرفه‌ای در محضر عام مجازات شرعی می‌شوند و از مردم خواستند تا در چوک مخابرات جمع شوند.

در محل موعود موتر داتسن «طلبه کرام» که دو لودسپیکر بزرگ در آن نصب بود توقف کرد. چند طالب طبق معمول با صحبت‌های خسته کن به تشریح شریعت پرداختند. سپس وقتی به اشاره سخنگو دزدان را از موتر پایین کردند، مردم تکان خوردند. متهمان عبدالمجید ۱۰ ساله و شاهپور سیزده ساله هر دو باشنده کابل بودند که به جرم دزدیدن یک سیر آرد به دوازده ضرب شلاق محکوم شده بودند.

صحنه‌ای نهایت دلخراش بود. ابتدا پیراهن را از تن شان کشیده و بعداً با قمچین‌های طالبی بر جسم نحیف شان به شدت و بی‌رحمانه کوفتند. عبدالمجید و شاهپور پیهم فریاد میزدند که «ما آرد را خریده‌ایم، ما را لت وکوب نکنید.»

مردم از خشم بین خود میگفتند: «کاش به جای این طفل‌ها طالبان می‌بودند که چیغ می‌زدند وکسی چیغ شان رامی‌شنید.»

قادر

طالبانو د سپین‌غر مرمر هم وپلورل

د ۱۳۷۶ کال د قوس د میاشتی په نیمایی کی د مماخیلو کلی ته نژدی د سپین غر په لمن کی د مرمرو تیږی کشف شوی، چی د شریعت ټیکه‌دارانو (طالبانو) د دغو تیږو قرارداد په مخفیانه ډول د پاکستان‌سره کړی دی.

په دغه کان کی پاکستانی‌انجنیران او کارگران کار کاوی. ټولو ته روښانه ده چی د دغو تیږو عاید ټول بیرته د طالبانو جیبونو ته ورځی تر څو خلکو وژلو او خپل عیش او عشرت ته دوام ورکړی.

طالبی غلا

ډاکټروحیداله او معلم معیوب د لغمان ولایت د قرغیو ولسوالی اوسیدونکی چی اوس د ننگرهار د اولی ناحیی د مجبورآباد په کلی کی‌اوسیږی، د خپلی نفقی په خاطر د خراسان درملتون په نامه د خپل د کور څخه درملتون جوړه کړی وه. د ۱۳۷۷ کال د وری د میاشتی په ۲۵ نیټه د شپی لخوا وسله‌وال طالبان چی دوه کسو یی چادری اغوستی وه د دواخانی قفلونه ماتوی او ټولی دوا گانی‌په بوجیو کی اچوی. کله چی د نانوایی کسان چی د دواخانی خواته یی دکان درلود خبریږی، پر دوی غږ کوی خو د نومړو مسلح طالبانو لخوا تهدیدیږی چی خپل غږ ونه باسی. وروسته چی د دواخانی کسان خبریږی گوری دواخانه تشه ده سمدستی مأموریت ته اطلاع ورکوی مگر مامور صاحب چی خپل خوب کی وه ورته وایی: «سبا راشی‌اوس زما خوب نیمگړی کیږی». سبا دوکسه جهادیان مشهور غله‌نیسی مگر ډیر زر د ډالرو په واسطه خوشی کیږی. کله چی وحیداله او یعقوب ماموریت ته ورځی مامور ورته وایی چی په خپله دی غله پیدا

کړی.او د طالبانو نوم دی نه بدوی. په داسی حال کی چی غله ټولو ته معلوم وو مگر د هیچا د خولی څخه هیڅ غږ اوچت نشو.

ر.ف.

مجازات تجاوزکاران طالبی توسط جوانان آزادیخواه

شب ۱۱ جوزای ۷۷ در قریه عربها مربوط ناحیه سوم شهر جلال‌آباد عروسی پسر سلطان جان برپا شد. تقریباً یازده شب فضل‌الرحمن «کوتوال» معاون امربالمعروف با افراد مسلح خود داخل حویلی سلطان گردیده و بلافاصله به لت وکوب حدود ۴۰ جوان که مصروف تماشای تلویزیون بودند پرداختند.

جوانان هم که از رذالت فاشیست‌های مذهبی خون شان به جوش آمده بود، برق خانه را خاموش نموده تمام طالب بچه‌ها را خلع سلاح و چنان لت وکوب کردند که از سر و بینی آنان خون جاری شد. در جریان لت وکوب معاون صاحب فریاد می‌زد: «سلام بر همه دیگر بس است فلج شدیم.»

جوانان دلیر و آزادیخواه بعد از لت وکوب مفصل فاشیست‌ها، آنان را رها می‌کنند. اما نیم ساعت بعد سه موتر پر از طالبان مسلح جهت انتقام گیری به محل حادثه می‌رسند لیکن هیچ کس را نیافته و تنها دو جوان را با خود می‌برند.

فردای آن شب موسفیدان قوم عرب نزد رئیس امربالمعروف رفته تقاضای رهایی دو جوان را می‌نمایند. رئیس جاهلان در حالیکه لباسهای خون آلود و پاره پاره طالبان را نشان می‌داد فحاشی می‌کرد. موسفیدان به دشنام‌های رئیس توجه نکرده گفتند: «فکر می‌کنیم که دو تخم ما گنده است و این دو جوان از شما باشد» و دفتر رئیس را ترک نمودند. دو روز بعد رئیس امربالمعروف دوباره موسفیدان را خواسته و برایشان می‌گوید: «به خاطر بینی خمیری هم که شده شما باید یک پایه تلویزیون و ویدیو کهنه به ما بدهید و دو جوان را بگیرید.» در ابتدا این پیشنهاد را رد کردند اما سپس در اثر التماس بسیار رئیس، آن را پذیرفتند.

روز بعد جارچی‌های امربالمعروف در کوچه و بازار قوله می‌کشیدند که ما شب قبل در عروسی پسر سلطان‌جان یک پایه تلویزیون و ویدیو را بدست آوردیم و آنها را در چوک پشتونستان جلال آباد سوزاندیم! چون اکثریت اهالی منطقه از جریان مطلع بودند همه بر عمل احمقانه طالبان نیشخند می‌زدند.

پست الکترونیک (E-mail):
rawa@rawa.org

سایر مناطق

امیر - نیمروز

طالبان حامی ملاعبدالغنی منحرف و خیانتکار

به اصطلاح شاروال ولایت نیمروز ملاعبدالغنی از ولسوالی ارغنداب ولایت قندهار که با دسته‌ی مسلح خود درلیسه فرخی نیمروز جابجا شده است، نوجوانی را از سمت شمال جهت کامجویی در آن لیسه کوته قلفی کرده است.

همچنین ملاعبدالغنی فاسد شبی به خانه خسرو حمله کرده و پسر خرد سالش را با خود می‌برد. خسرو و اهالی منطقه شدیداً به «مقامات» طلبه اعتراض می‌کنند. طالبان که از اعتراض مردم هراسان شده بودند عبدالغنی را بخاطر خواباندن سر و صدا چند روز به صورت نمایشی زندانی کرده و سپس وی را با دسته‌اش مخفیانه به قندهار فرستادند.

صفدر - هرات

قومپرستی طالبی

به تاریخ ۴ ثور ۱۳۷۷ در جاده لیلامی شهر هرات امربالمعروف طالبان مردم را به زور کیبل و تفنگ به نماز می‌برد در حالیکه کهنه فروشان قندهاری که به روی سرک بساط داشتند از این امر مستثنا بودند. «عبدالمعروف» ناگهان با کیبلی به شانه یکی از مهاجران مرغاب که از ملیت پشتون بود زد و پرسید چرا به نماز نمی‌رود. مهاجر مذکور با دلایل مختلف از رفتن به مسجد شانه خالی‌کرد و «عبدالمعروف» هم با کیبل او را تهدید می‌نمود. بالاخره مهاجر گفت: «او ملاصاحب زه هم پښتون یم هراتی نه یم.» بعداً امربالمعروف او را رها نمود در حالیکه سایرین را مثل گله گوسفند به طرف مسجد جامع بزرگ شهر هرات می‌برد وکیبل را تکان میداد. من از قندهاری‌ای که بساط کهنه فروشی داشت پرسیدم چرا شما را به نماز نمی‌برد و اوجواب داد که «ما زور خود را برای شان نشان دادیم.» اینکه کدام زور دقیق نفهمیدم.

فتاح ـ غوربند

ستم‌کاران طالبی و اهالی آواره چارده غوربند

مردم آواره چارده غوربند در اوایل زمستان ۷۶ که از یک طرف تحت حملات راکتی حزب وحدت خلیلی و اکبری و از جانب دیگر زیر رگبار مسلسل های طالبان قرار داشتند، بعد از تلفات جانی و مالی بسیار مجبور به ترک دیار شدند. همه بدون تنپوش کافی و آذوقه و با دست خالی در زمستان از راه‌های نهایت صعب‌العبور کوه‌های پربرف بعد از طی بیش از صدوپنجاه کیلو متر مسافت با پای پیاده و تلف شدن بیش از ده طفل در طول راه، خود را به کابل رساندند که اکثراً نه جای بودو باش داشتند و نه اقاربی.

در حین گرسنگی و سرما و مصیبت، قومندان محمدقسیم موجب ماتم تازه‌ای بر مردم دربدر شد. وی بدستور قومندان عمومی جبهه غوربند عبدالواحد قندهاری، باید از هر فامیل یک نفر را جهت سوق به جبهه می‌گرفت و در صورت مخالفت هر فامیل باید مبلغ ۵ لک افغانی جریمه بپردازد. در حالیکه خانواده‌های آواره به پول حتی یک تابلیت یا یک قرص نان حیران مانده بودند و کودکان و زنان در تاریکی شب در کوچه‌ها گدایی می‌کردند، سرانجام قسیم ستمگر و رهزن توانست حدود ۷۵ نفر را در کانتینرها در قطعه‌ی ۳۱۵ محبوس و بعد از آماده ساختن طیاره آنان را به جبهه غوربند بفرستند.

صالح ـ هرات

طالبان همچو تجاوزکاران فاتح

دهها و صدها نفر در زندانهای مختلف طالبی در شهر هرات در بلاتکلیفی وبدون محاکمه بسر می‌برند. وحتی اطفال زیر ده سال هم از کیبل و زندان خلاصی ندارند.

اینان به جرم دزدی در یکی از زندانهای شهر هرات مدتها بدون محاکمه می‌پوسند، اما دزدان واقعی در موترهای مودل سال در شهر هرات پایین و بالا می‌روند و به حال مردم زندانی شده و بیرون زندان با سرهای تراشیده و ریش‌های انبوه و شکم های گرسنه و پاهای برهنه همچو تجاوزکاران فاتح می‌نگرند.

اما به طالبان باید گفت که خشم ملت ما فقط نام برایدن انگلیسی و گورهایی بیشمار روس‌ها را در افغانستان به یادگار گذاشت. اگر این خشم بار دیگر بپا شود، از شما که تف بیگانگان هستید چه باقی خواهد ماند؟

ک.ی. ـ تاشقرغان

خشم اهالی تاشقرغان

بعد از عید رمضان مردم تاشقرغان که از ظلم و ستم حرکتی ها به ستوه آمده بودند دست به سلاح برده و متحدانه علیه آن جانیان شوریده و پس از درگیری مسلحانه، ۵۰ نفر آنان را خلع سلاح نموده اسیر می‌گیرند و به قومندان شان می‌گویند که هرچه زودتر باید تمام نیروهای مسلح حرکتی شهر را ترک و به مزار بروند. حرکتی ها بخاطر خاموش ساختن خشم مردم ظاهراً می‌پذیرند ولی در خفا شروع به پایین کردن تمام تاشقرغانی‌های مسافر از موترهای مزار نموده و نیز تعدادی از ریش سفیدان را از قریه‌ها اسیر می‌گیرند (مجموعاً ۱۵۰ نفر). بالاخره در اثر مداخله تنظیم ها اسیران تبادله شده وگروهی از حرکتی‌ها از تاشقرغان اخراج می‌گردند.

ق.س. ـ خیوه

در لباس «طلبه کرام»

من از پاکستان به دیدن سرزمینم که پایمال بدمستانی از تبار روس و لگد مال خرمستانی گریخته از قرون وسطی شده بود رفتم.

زمانی که به خیوه رسیدم توسط دوست طالب خود توانستم بوسیله داتسن‌های گران قیمت، ملبس با لباس طالبی و مسلح به کلاشنکوف به گشت وگذار در کنر، گردیز، اسمار (خط اول جنگ) و



عده‌ای از هموطنان بیکار و بی‌پناه ما در زندان‌های هرات و متهم به دزدی

طالبان این نگونبخت‌ترین افراد را در زندان می‌اندازند تا بر دزدی‌ها و تبهکاری‌های خود و برادران جهادی شان سرپوش گذارند.

جمال ـ لغمان

د واده په تنگ تکور کی طالبان وډبول شول

د ۱۳۷۷ کال د غبرگولی په میاشت کی د لغمان ولایت د علینگار د ولسوالی د «امربالمعروف» رئیس مولوی ازادخان د خپلو کسانو سره د نورلام صاحب دری ته چی د واده، ساز او ساعت‌تیری مراسم پکښی روان وه، ورځی او د ځوانانو په وهلو او بی‌عزته کولو پیل کوی. سپین‌ږیری ورته وایی چی مه کوی دا سه کار ندی مگر مولوی ازادخان یی نه منی. وروسته ځوانان په خپل منځ کی په پشه‌ای ژبی خبری کوی او وایی چی په طالبانو باندی باید دنیا تیاره کړو، نو هغوی خپلو ټوپکو کښی مرمی تیروی چی یو مرمی تیروی بله‌یی له ټوپک نه لاندی ځمکی ته لویږی چی ټوله ځمکه له مرمیو ډکه ډکوی او طالبان مولوی ازادخان په گډون دومره وهی او وسلی ورڅخه اخلی بیا وروسته دکلی سپین‌ږیری راځی، مولوی او طالبان د هغوی نه خلاصوی چی په تیښته، ځان ولسوالی ته رسوی چی د ولسوال له توان نه هم هیڅ نه‌وه پوره.

شهر کابل بپردازیم.

اکثریت صفوف طالبان را خلقی‌ها، پرچمی‌ها، جهادی‌ها و پاکستانی‌ها تشکیل میدهند. با قاطعیت میتوان گفت که ۸۰ فیصد صفوف طالبان را غیر طالب و تنها ۲۰ فیصد را طالبان مدارس دینی در بر دارد. جای گرفتن در بین آنان بسیار ساده است.

وجود طالبان پاکستانی در میان آنان واقعیتی است در همه جا محسوس. زمانی که در جلال‌آباد بودم به تعداد ۴۰۰ طالب پاکستانی وارد شهر شده و بعداً گروه گروه به وسیله موترهای مسافر بری به سوی تگاب گسیل شدند.

بیشترین رقم رشوه گیری‌ها در عدلیه و یا ریاست قضای طالبان صورت میگیرد. البته بصورت بسیار مخفی و محرمانه. یعنی قاضی و یا دیگر سران طالبان از طریق دلالان به معامله می‌پردازند. واسطه در ارگان‌های بالایی و پایینی طالبان نقش مهم دارد. کافیست با طالبی که بلند رتبه باشد و یا نه آشنا باشی تا از طریق وی از شکنجه یا حتی مرگ به خاطر سلاح، نجات یابی بطور مثال: در منطقه خیوه به علت کوتاه بودن ریشم طالبی مرا با الفاظی از قاموس فاشیست‌های «کرام» تهدید کرد. اما زمانی که با یک طالب همراهم بود به سادگی از «امر به معروف» گذشتیم.

انحراف جنسی و استفاده از چرس میان طالبان چیزی عادی و معمول است. روزی به ولایت کنر رفتم. در کنار دفتر والی اتاقی بود که طالبان کم سن و سال و خوش چهره با لباس‌های لوکس در آن بود و باش داشتند. به دوستم گفتم: «اینان نه جنگ می توانند و نه کارهای اداری را انجام داده میتوانند اینجا چه می‌کنند؟» دوست طالبم گفت: «اینان هم که تو شنیده‌ای طالب اند در میان خود هر چیز دارند. این طالبان خرد سن به درد کارهای دیگر شان می خورند.»

زمانی به رادیو کابل رفتم هیچ اثری از آرشیف رادیو وجود نداشت. از پیرمردی ۵۰ ساله که در آنجا کار می‌کرد پرسیدم. «آیا کاست‌های قدیمی اینجا پیدا می‌شود؟» وی که ابتدا اعتماد نکرد گفت: «نه آنها را چه می‌کنی؟» ولی زمانی که دانست طالب نیستم با افسوس گفت: «بچیم وقتی که استیشن رادیو را می بینم مرا گریه می‌گیرد. اگر به خاطر لقمه نانی نباشد اصلاً به اینجا نمی‌آمدم. هیچ چیزی نمانده یکی همه هست و بود اینجا را چور کرد و فروخت و دیگری به‌نام‌اینکه شنیدن‌موسیقی کفراست تمام کاست‌ها را سوزاند.»

جمال ـ لغمان

طالبان له خپل سیوری هم ویریږی

د ۱۳۷۷ د غبرگولی په میاشتی کی د لغمان ولایت د علینگار د ولسوالی امنیه قومندان ملاعصمت‌اله د خپلو څو کسانو سره د یوی کشالی‌د حل لپاره د تنگی سیمی ته تللی وه. کله چی سپین‌ږیرو سره خبری وکړی خو د هغوی خبرو ته څه اهمیت نه‌ورکوی نو بیا سپین‌ږیری ورته وویل چی مونږ په دی سیمه کی دوه شورا گانی‌لرو، هر یوه د سپین‌ږیرو او بله د ځوانانو تاسی خو مونږ سره توافق ته ونه‌رسیدی اوس نو د ځوانانو د شورا سره خبری وکړی. کله چی د ځوانانو له شورا سره کوی نوموړی کومی فیصلی ته سره نه‌رسیږی. ځوانان ورته وایی چی سمدستی دا منطقه خوشی کړی او کنه بیا د شکایت حق نه لری. امنیه قومندان سره د خپلو ملگرو په موټر کی سوریږی او د ولسوالی په لور حرکت کوی کله چی دوی په ډیر سرعت سره روان دی گوری چی په لاره کی یو تعداد کسان والیبال کوی هغوی چی د قومندان د موټر سرعت او ورپسی د خلکو شور او غږ اوری، سرک ته راووځی. قومندان چی گوری نور کسان سرک ته راووتل، فکر کوی چی سرک راته کمین شوی دی موټر په سرک باندی پریږدی او خپله پیاده په منډه منډه ځان ولسوالی ته

رسوی او ولسوال ته وایی چی د تنگی خلک د حکومت په مقابل کی پاڅیدلی او بغاوت یی کړی دی. ولسوال چی یو نفر لیږی چی وگوری څه خبره ده سپین‌ږیری ورته وایی چی هیڅ خبره نده قومندان صاحب له خپله سیوری ویریدلی وه.



یکی از صدها خانواده فقیر در شهر بزرگ بدخشان که در زلزله تمامی مردان خود را از دست داده و بیش از پیش در معرض بیدادگری و بی‌ناموسی بنیادگرایان قرار گرفته اند.

ر.ی. ـ تخار

بلای طبیعی و طالبی تخار را به ماتم نشاند

در اواسط دلو نزدیک‌های شام توفان شدیدی فضای رستاق را دربرگرفت و زلزله وحشتناکی شهر را لرزاند که دراثر آن حدود ۲۰۰ قریه کاملاً از بین رفت. در حالیکه برف‌باری شدیدی هم جریان داشت مردم همجوار قریه‌های تخریب شده با بیل و کلنگ به کمک آسیب دیده‌ها شتافتند. قریه‌های آسیب دیده عبارت اند از غنج، کذر، خواجه خیرآب، گنده چشمه، بندیر، جرائیل، رستاق، دشت چنار، ایل کیشان، دبوری، آبیزان، بیخا و زاهان.

چون کمک‌های موسسات خیریه به تاجک‌ها که بیشترین آسیب و مصیبت زلزله را نصیب شده اند نمی‌رسد و همه به جیب قومندان‌های ازبک وگدام‌های آنان سرازیر میگردد، تضاد بین این دو قوم بسیار حاد شده است.

هنوز اهالی شهر تالقان از ماتم عزیزان خلاص نشده بودند که به تاریخ ۲۹ ثور سال جاری ساعت ۱۰ صبح انفجاری مهیب شهر تالقان را یکبار دیگر تکان داد و به تعقیب آن صدای طیاره‌های طالبان شنیده شد. در اثر بمباران حدود صد نفر کشته و بیشتر از آن زخمی گردیدند و تقریباً ۵۰ دکان از میان رفت. محل اصلی بمباران توت باغ بود که مزدحم‌ترین نقطه شهر تالقان به شمار می‌رود.

اجساد بی‌دست و پا بوسیله خرگادی ها به شفاخانه انتقال داده می‌شد و اهالی با چیغ و فریاد دنبال عزیزان شان می‌گشتند و هر توته گوشتی را از زمین بلند می‌کردند تا مگر از پسر و دختر شان باشد.

اجساد به صورت دستجمعی به گور سپرده شدند و در هیچ خانه نبود که صدای ماتم شنیده نشود. □



حالا پدر کلان، غم برباد رفتگی را در شهر زلزله‌زده‌ی بدخشان باید با تنها نواسه گگش تحمل کند.

با پوزش از دوستان ذیل که چاپ مکمل و یا بخشی از گزارش‌های شان به شماره بعد موکول شد:

عبداله ـ کابل، زرلشت ـ کابل، کاوه ـ کابل، ستاره ـ کابل، مستوره ـ کابل، طارق فیضی ـ مزار، ش.م. ـ کندز، لیلا ـ جاغوری و عبید ـ جاغوری.

در شماره های آینده

○ که نبی مصداق د یوی فاحشی چیرسترگی توب ونلری باید دکابل د ښځو څخه عذر وغواړی

○ کفتاران در «خانه‌ی عقاب»

گزارشی بر اساس فلمی از مجلس منصور نادری (سیدکیان)
با شرکت ظهور رزمجو، لطیف پدرام و دیگر خاینان خادی ـ جهادی

○ مدافعان قلم بدست طالب در تقابل با مدارک

نوشته‌ی آذرویه

○ «شهر پنج ضلعی» پنبه‌ای به روایت منتقدی پوشالی

نگاهی برستایش نامه‌ی حسین‌گل‌کوهی برمجموعه‌ی شعر «تا شهر پنج ضلعی آزادی» از واصف باختری

○ ...و حریر پوشان شیاد و ژولیده فکر

اشاره‌ای به کتاب «کرباس پوشان برهنه پا» از داکترحسن شرق

○ رسول امین خواستار چه نوع فاشیزم است؟

○ «حرفی در دفاع از حقیقت» یا تلاشی بی‌شرمانه در توجیه خیانت به ملت؟

اشاره‌ای به مقاله‌ی داکترمحمدعثمان‌روستارتره کی در «افغان‌ملت» شماره ۷۴و۷۵

○ «ادبیات کودکان» و کودکان ادبی

درباره مقاله‌ی «ادبیات برای کودکان و ادبیات کودکان» از محمدآصف معروف

○ اسرائیل تازه‌ترین خریدار میهنفروشان جهادی

Revolutionary Association of the Women of Afghanistan
RAWA
جمعیت انقلابی زنان افغانستان

PAYAM-E-ZAN *(Woman's Message)*

A Publication of the Revolutionary Association of the Women of Afghanistan (RAWA)

No.49, July 1998



درندگان جهادی و طالبی در اسلام‌آباد با هم «برادران» شدند!

ای دغلکاران شیطان، دیروز به نام اسلام علیه یکدیگر اعلان «جهاد» صادر کردید، امروز به فرمان پدرخوانده‌های امریکایی و پاکستانی یکدیگر را در بغل می‌گیرید و فردا باز به نام «اسلام و شریعت غرای محمدی» شکمبه یکدیگر را بیرون می‌آورید و... این دور نحس و شیطانی به قیمت ستمکاری و بی‌ناموسی علیه مردم ادامه خواهد یافت مگر اینکه دست پرتوان قیام مردم ما به حرکت درآمده و تمام شما جنایتکاران میهنفروش را از این خاک خسته و در خون تپیده، یکبار و برای همیشه چخ کنند.

قیمت این شماره ۸۰۰۰ افغانی (۲۵ روپیه)